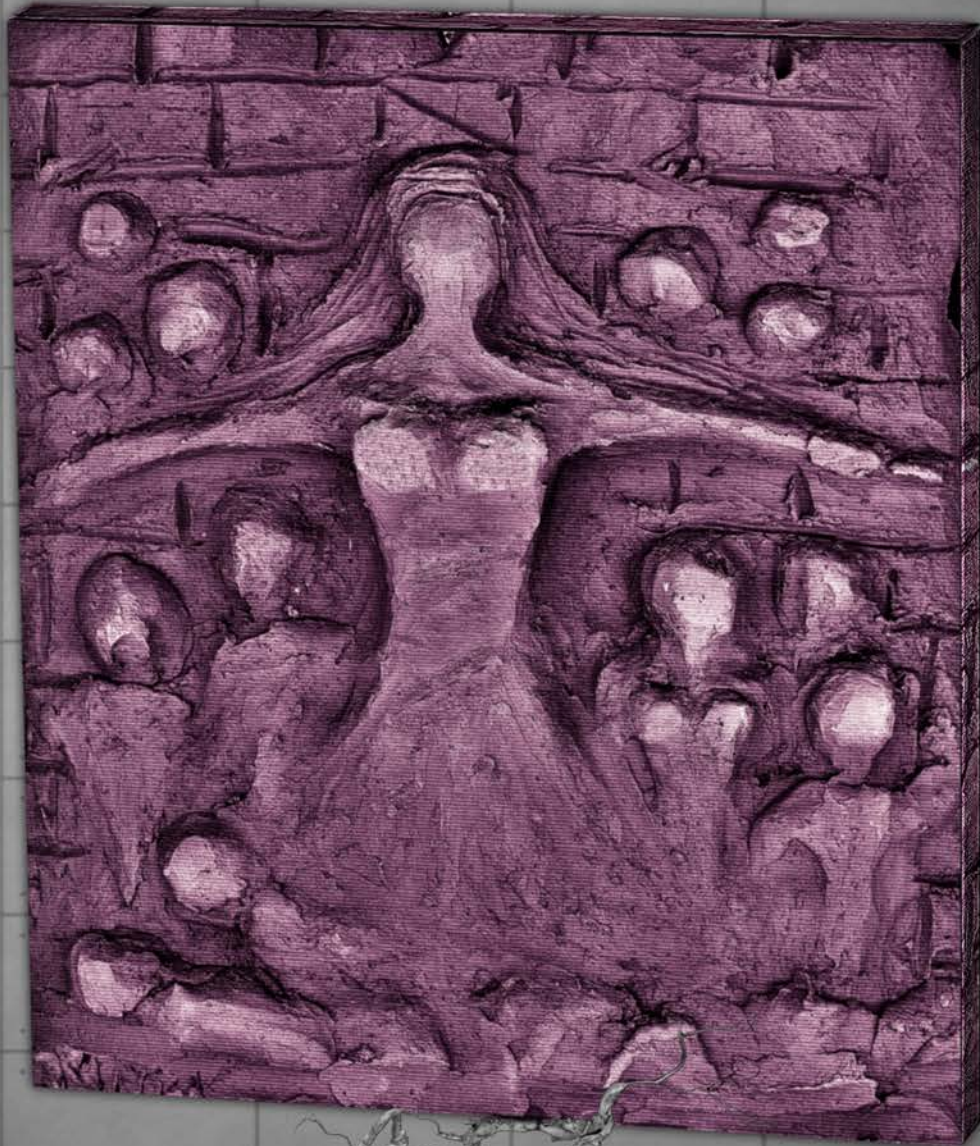


پیش بسوی جامعه‌ای

که در آن هیچ کسی بخاطر داشتن عقاید مخالف زندانی و اعدام نگردد!



فهرست مطالب

- ۳ < سر سخن: به احترام جانباختگان دهه‌ی ۶۰، دیگر همین یک دقیقه را هم سکوت نمی‌کنیم!.....
- ۶ < روی سخن با شما زنان و مردمی است که پای صندوق‌های رای جمهوری اسلامی رفتید!.....
- ۱۰ < ترس، شکنجه و مقاومت.....
- ۱۵ < زنان و تحولات مصر!.....
- ۱۸ < تازه‌گی فمینیسم در چیست؟.....
- ۲۲ < افغانستان جایی که خشونت علیه زنان جرم نیست، بلکه فرار از خشونت جرم است!.....
- ۲۵ < قتل زنان به نام "ناموس" و "دوست داشتن"، خشونت وحشیانه علیه زنان است!.....
- ۲۸ < نگاهی بر فیلم سنگ صبور.....
- ۳۰ < گزارش مراسم یادمان آذر درخشان در پاریس.....

هشت مارس

نشریه سازمان زنان
هشت مارس
(ایران - افغانستان)

همکاران این شماره:

لیلا پرنیان
فریدا فراز
فریبا امیرخیزی

همکاری شما:

نشریه را پر بارتر خواهد کرد.

برای هشت مارس خبر، مقاله، شعر، عکس، طرح، داستان و ترجمه بفرستید.

لطفا نوشته‌های خود را در صورت امکان با برنامه Word فارسی

تایپ کنید و مطالب را برایمان بفرستید.

ارسال مطالب برای نشریه:

zanane8mars@yahoo.com

مسئولیت هر يك از مقالات در نشریه هشت مارس به عهده‌ی نویسندگان آن است.

طرح روی جلد:

با استفاده از طرح سفالی، الهام گرفته از بنای یادبود «دیوار کمون» در پرلاشز - پاریس، کاری از میترا در اولین یادمان

درگذشت رفیق «آذر درخشان» ۸ ژوئن ۲۰۱۳

به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد کشتار زندان سیاسی

به احترام جان باختگان دهه ۶۰،

دیگر همین یک دقیقه را هم سکوت

نمی‌کنیم!

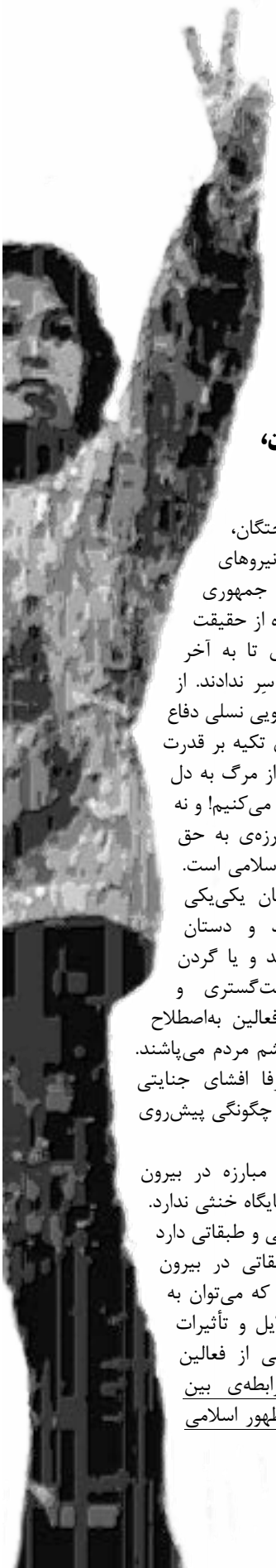
نگاهی به رابطه‌ی مبارزه و مقاومت در زندان و بیرون زندان، دیروز و امروز

سال‌هاست که خانواده‌ی جانبختگان، جان‌بدربران، اپوزیسیون انقلابی و نیروهای پیشرو سعی در بازخوانی جنایات جمهوری اسلامی در دهه‌ی شصت دارند تا پرده از حقیقت بربگیرند. آن‌ها از جسارت و پایداری تا به آخر مبارزینی می‌گویند که سر دادند و سر ندادند. از تحول‌طلبی، آرمان‌خواهی و حقیقت‌جویی نسلی دفاع می‌کنند که در سرنگونی رژیم پهلوی تکیه بر قدرت مردم را تجربه کرده بودند و هراسی از مرگ به دل نداشتند. امروز نیز شعار "نه فراموش می‌کنیم! و نه می‌بخشیم!" کماکان تأکیدی بر مبارزه‌ی به حق آن نسل و افشای جنایات جمهوری اسلامی است. آن‌هم در شرایطی که جنایت‌پیشگان یکی‌یکی ردای خون‌خواهی به تن می‌کنند و دستان خون‌آلود را پشت سر پنهان می‌کنند و یا گردن افراخته ادعای عدالت‌پروری، عدالت‌گستری و اعتدال‌گرایی می‌کنند و بخشی از فعالین به‌اصطلاح "اپوزیسیون" نیز فعالانه خاک به چشم مردم می‌پاشند. اما هدف از واشکافی حقیقت، صرفاً افشای جنایتی مربوط به گذشته نیست، بلکه موضوع چگونگی پیش‌روی و خلق آینده است.

مبارزه در درون زندان ادامه‌ی مبارزه در بیرون زندان است و به‌هیچ‌عنوان نقش و جایگاه خنثی ندارد. مقاومت در درون زندان ماهیت سیاسی و طبقاتی دارد که امتداد و فشرده‌ی مبارزه‌ی طبقاتی در بیرون زندان است. با چنین رویکردی است که می‌توان به کشتار انقلابیون دهه‌ی شصت و دلایل و تأثیرات آن نه صرفاً به عنوان کشتار جمعی از فعالین سیاسی بلکه به‌عنوان فشرده‌ی رابطه‌ی بین مبارزه‌ی انقلابی و تحکیم ارتجاع نوظهور اسلامی پی برد.

"افتخار می‌کنم که پورمحمدی بر مواضع و آرمان‌ها و اصول انقلاب ایستاده است و این چنین مورد غضب و خشم دشمنان این نظام و ملت اسلام و انقلاب‌مان قرار گرفته است...!" این‌ها سخنان پورمحمدی جلاد است که در دهه‌ی ۶۰ و تابستان ۶۷ حکم اعدام هزاران هزار زندانی سیاسی را صادر کرده است. این‌ها دفاعیات مصطفی پورمحمدی در صحن علنی مجلس است که با گردنی افراخته و صورتی افروخته در مقابل رسانه‌ی به اصطلاح ملی‌شان، فریاد می‌زند.

ربع قرن از کشتار هزاران زندانی سیاسی در تابستان خونین ۱۳۶۷ می‌گذرد و در مردادی دیگر "کلیدداری" وزارت گسترش داد، در دولت "تدبیر و امید" به پورمحمدی واگذار می‌شود: "من باید وزیر عدالت بشوم! من باید خادم عدالت باشم! من باید مبلغ عدالت باشم!..." پورمحمدی نماینده‌ی وزارت اطلاعات در هیأت سه‌نفره‌ی مرگ (در کنار نیری و اشراقی) در تابستان ۱۳۶۷، ... در دهه‌ی ۶۰ دادستان نظامی در غرب کشور، دادستان انقلاب در بندرعباس با حکم ویژه برای کشتار و سرکوب اعتراضات و همچنین دادستان انقلاب خراسان، مسئول اعدام زندانیان سیاسی در مشهد، مسئول تیم اعدام اولین گروه زندانیان سیاسی زن در مشهد، برای نظارت بر اعدام دختران باکره‌ای که پیش از اعدام باید مورد تجاوز واقع می‌شدند تا پایشان به بهشت نرسد و نظارت بر اعدام زنان باردار و مادرانی که تازه زایمان کرده بودند^۱... معاون برون‌مرزی فلاحیان (وزیر اطلاعات هاشمی رفسنجانی) در زمان ترور کسانی چون دکتر قاسملو در وین، حسین نقدی در رم، کاظم رجوی در ژنو، فریدون فرخزاد در بُن، صادق شرفکندی و نوری دهکردی در برلین و ... بخشی از سیاهه‌ی خدمات پورمحمدی به جمهوری اسلامی است. به همین دلیل حسن روحانی در دفاع از وزیر پیشنهادیش می‌گوید: "هرکجا ایشان بوده است، چهره‌ی موفقی بوده، در هر مسئولیتی که بوده است."^۲ درست می‌گویید آقای روحانی! اگر شما و پورمحمدی‌ها در دهه‌ی شصت موفق عمل نکرده بودید، دازودسته‌ی تازه به قدرت رسیده‌ی شما چگونه می‌توانست در مقابل فوج فوج زن و مرد انقلابی و شورشی که عزم تغییر جهان را داشتند، مقاومت کند؟ شما با کشتار گسترده، زندانی و تارومار کردن یک نسل انقلابی و تحول‌خواه می‌خواستید روحیه‌ی انقلابی‌گری و خواست تغییر در جامعه را سرکوب کنید. شما ذبونا نه انقلابیون دربند را کشتید چراکه وحشت داشتید که آن‌ها در پیوند با یاران‌شان در زندان بزرگ‌تر مقدمات سرنگونی حکومت واپس‌گرایی شما را بر پا کنند. آقای روحانی شما و هم‌پالگی‌های‌تان فکر کردید حقیقت را می‌توان به دار کشید یا به جوخه‌ی اعدام سپرد؟! برای گفتن حقایق است که ما به احترام جان‌باختگان دهه‌ی ۶۰، دیگر همین یک دقیقه را هم سکوت نمی‌کنیم!



گزینی به دیروز:

تا چند سال پیش از سرنگونی انقلابی گسترده مواجه بود. انقلاب را هم بر نمی‌تافتند در دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ میلادی داد. انقلاب فرهنگی در چین جنبش دانشجویی در اروپا

رژیم پهلوی دنیا با یک روند انقلابیون حتی کهنگی در طوری که "انقلاب در انقلاب" نیروی تازه‌ای به جنبش جهانی سوسیالیستی، برآمد رادیکال و آمریکا، جنبش رادیکال سیاهان در آمریکا، مبارزه‌ی میلیونی پابرهنگان ویت‌کنگ در مقابل ارتش تا به دندان مسلح آمریکا، مبارزات ضدجنگ ویتنام، موج نوین جنبش زنان در اروپا و آمریکا و صدها جنبش ملی که سویی انقلابی و رهایی‌بخش داشت از فلسطین تا کوبا و از الجزایر تا عمان ... قدرت‌های واپس‌گرا را به مبارزه می‌طلبید. به پاخیزی فرودستان و ستم‌دیدگان از هر جنس، نژاد، رنگ و قوم و... جمعیتی میلیونی و قدرتی غیرقابل تصور را به صحنه‌ی مبارزه کشانده بود. نبض انقلاب زیر پوست تمام تحولات دنیا می‌زد و همه خود را بخشی از موج انقلاب می‌دیدند و هیچ‌کس خود را در مقابل دشمن تنها نمی‌یافت. روند انقلابی رو به آینده حتی در سخت‌ترین شرایط امیدبخش بود. هر شکستی هرچند سنگین به معنای شکست قطعی و نهایی نبود بلکه تعیین تکلیف نهایی، جهانی بود. هر جنبشی سنگری برای انقلاب بود و همه در شکست و موفقیت آن سهیم بودند.

جنبش انقلابی در ایران نیز تحت تأثیر جنبش جهانی قرار داشت. یکی از این عرصه‌های جهانی عرصه‌ی مبارزه‌ی انقلابی در درون زندان و نقش زندانی سیاسی در تحکیم مقاومت در مقابل دشمن بود. از ویتنام تا الجزایر و ... مبارزات زندانیان سیاسی الهام‌بخش و اثرگذار بود و زنجیره‌ی مقاومت جهانی رو به آینده را تقویت می‌کرد. در ایران نیز جوانانی که برای

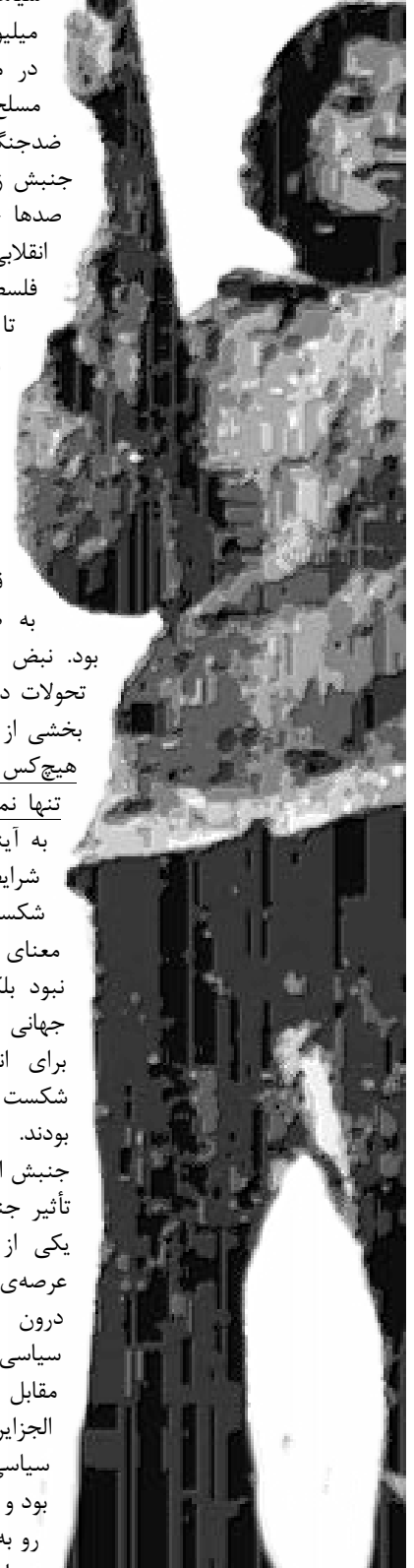
خواندن یک کتاب ممنوعه سر از زندان در می‌آوردند، در زندان فرصت و امکان مطالعه‌ی عمیق‌تر می‌یافتند و بعد از مدتی از دانشگاه انقلاب فارغ‌التحصیل می‌شدند و به عنوان اعضا یا هواداران احزاب و سازمان‌های انقلابی به صف مبارزه می‌پیوستند. حتی بخشا رهبری احزاب و سازمان‌ها در درون زندان‌ها تئوری‌های انقلابی خود را فرموله می‌کردند و یا شرح مبارزه و مقاومت‌شان در شکنجه‌گاه‌ها، دادگاه‌ها، فرار^۴ و... دهان به دهان می‌گشت و هزاران جان شیفته را به خطوط مبارزه می‌کشاند. نسلی که آرزوی داشتن تفنگ پشت شیشه را داشت،^۵ و پشت به پشت از هم الهام می‌گرفت و حتی دست بسته و تا واپسین دقایق^۶ از گفتن حقیقت سر باز نمی‌زد. به یک کلام هر انقلابی در بند، خود را یکی از مبارزین خلق می‌یافت که تکیه بر مبارزه‌ی میلیونی‌ها نفر داشت و مبارزه در مقابل دشمن ملی و در درون زندان را بخشی از مبارزه با دشمن بین‌المللی و در بیرون زندان می‌دانست. مبارزه‌ی جمعی برای اهداف و منافع جمعی نه صرفاً اصلی ایدئولوژیک بلکه اصلی بود که اعتبار و مشروعیت علمی و عملی داشت.

بازگشت به امروز:

موج انقلاب بالاخره به ایران رسید؛ اما در دوره‌ی شکست و افت موج انقلابات در سطح جهان. بازگشت به گذشته و احیای سرمایه‌داری در کشورهای سابقاً سوسیالیستی (و مشخصاً چین در سال ۱۹۷۶) و تبدیل مبارزه‌ی طبقاتی به جنگ بین ابرقدرت‌ها باعث فروکش موج انقلابی در تمام جهان شد. جنبش‌های انقلابی بین‌المللی یک به یک سنگرهای خود را از دست می‌دادند. ایدئولوگ‌های بورژوازی این شکست را "ورشکستگی" انقلاب نامیدند و آگاهانه کارزاری بر علیه انقلاب و انقلابیون در سراسر جهان به راه انداختند؛ پروژه‌ی حذف و تحریف گذشته کلید خورد؛ انقلابیون را از موقعیت تعرضی خارج کرد؛ و موجی از شکست و تسلیم در برابر شرایط موجود جایگزین شد.

در ایران اما ما حاصل بیش از یک قرن مبارزه و شکست، برای سرنگونی حکومت سلطنتی و پایان بخشیدن به سلطه و اختناق وارد فاز انقلابی شده بود و نیروهای طبقاتی مختلفی در صحنه حضور داشتند. بخش جوان و انقلابی تازه از زیر بار خفقان جوانه زده و آخرین پتانسیل‌های برآمد انقلابات جهانی را در دست گرفته و هیچ درک و چشم‌انداز روشنی از عقب‌گرد موج انقلابی و تخریب پایگاه‌های طبقاتی جهانی خود نداشت. نیروهای واپس‌گرا اما به پشتوانه‌ی دولت‌های امپریالیستی، با تمام قوا خود را برای یک یورش سهمگین آماده می‌کردند؛ ردای انقلاب بر تن کرده و با سؤاستفاده از باورهای مذهبی مردم انقلاب را به بیراهه کشاند؛ و ضدانقلاب حاکم شد. واپس‌گرایان اسلامی به جای واپس‌گرایان پیشین نشستند و برای تثبیت جایگاه‌شان به مبارزات انقلابی، نسل انقلابی و ایده‌های تحول‌خواهانه‌شان یورش بردند و فوج فوج جوانان انقلابی را به طناب دار و خوجه‌های اعدام سپرده و یا در دالان‌های تاریک‌اندیشی‌شان ایزوله کردند؛ به این امید که در کوتاه‌ترین زمان، بزرگ‌ترین فاصله را بین نیروهای انقلابی و مردم ایجاد کنند. شکست و سرکوب انقلاب در جبهه‌های مختلف درون کشور، روی مردم هم تأثیر گذاشت و فضای شکست بیرون از زندان هم تشدید شد. اگر چه هنوز ادامه‌ی مبارزه در مناطقی مانند کردستان و یا مقاومت خانواده‌های زندانیان سیاسی عمده‌ترین نیروی حفظ سنگر مقاومت در بیرون زندان بودند.

در زندان اما زنده‌ترین انقلابیون و مقاوم‌ترین عناصر یک نسل هر چند تا پای جان مبارزه می‌کردند اما بدون پشتوانه‌ی جهانی و داخلی‌شان قادر نبودند، موجی برانگیزانند. انقلاب خلع سلاح شده بود و ضد انقلاب واقعی به جای انقلاب سخن می‌گفت و سلاخی می‌کرد.



پوشاندن چادر بر سر زنان کمونیست و لائیک تا اجبار به نماز خواندن، تجاوز، آزارها و شکنجه‌های جنسی و... اما باید پیام این تأدیب ایدئولوژیک به جامعه نیز می‌رسید و زن زندانی سیاسی باید به عنوان همسر، مادر، ناموس و ملک مردان ... کنترل و تحقیر می‌شد. پوشیدن اجباری چادر حتی در دیدار با محارم، دادن ملاقات‌های حضوری برای تحقیر زندانی و تأکید بر وظایف شرعی او به‌عنوان زن در مقابل نیاز جنسی شوهر، شکنجه‌ی روانی از طریق تخریب او به عنوان مادر بد، بی‌فکر و بی‌عاطفه و ... تجاوز به دختران باکره پیش از اعدام و رساندن این پیام بی‌شرمانه به همراه مهریه و شیرینی به خانواده‌ها نه تنها باعث تخریب روانی و ایدئولوژیک زنان بود بلکه باعث تخریب موقعیت روحی و روانی خانواده‌های زندانیان سیاسی در برخورد با پدیده‌ی "زن زندانی سیاسی" می‌شد و در جامعه‌ای که هنوز در تفکر سنتی آن زن جایگاه انسانی مستقل ندارد و ناموس خانواده محسوب می‌شود این تأثیر حتی بسیار فراتر از خانواده‌ها و اقوام می‌رفت و احساسات مذهبی و سنتی بخشی از جامعه را نیز برمی‌انگیخت.

در چنین شرایطی اما بخش بزرگی از نسل باقی‌مانده از شکست انقلاب در سطح ایران و جهان روزه‌ای برای احیای مبارزه نمی‌یافت، چون سرکوب مستقیم و این شرایط گیج‌کننده و شوک‌آور توان و فرصتی برای جمع‌بندی نگذاشته بود. آن‌ها نه قادر بودند از تجربه‌ی شکست در ایران جمع‌بندی روشنی داشته باشند و نه مهم‌تر از آن دلایل شکست در سطح جهان. حتی شاید متوجه‌ی اهمیت و ضرورت جمع‌بندی از شکست جهانی نیز نبودند. متأسفانه برخلاف شرایط پیش از ۵۷ که زندان‌ها محلی برای تعمیق اندیشه‌های انقلابی و جمع‌بندی برای خیز بعدی بود، این‌بار زندان افقی را در پیش نمی‌گذاشت و حداکثر تلاش زندانیان این بود که به شکل فردی و با تمام توان بر اصول گذشته وفادار بمانند و از آن دفاع کنند.

امروز علاوه بر اینکه خشم باقی مانده از کشتار یک نسل انقلابی نیروی محرکه‌ی پایان‌ناپذیری برای حقیقت‌یابی است، اما برای برانگیختن دوباره‌ی یک موج انقلابی باید جمع‌بندی علمی و عمیقی از علل شکست انقلاب در ایران و جهان داشته باشیم. اگرچه نسل به جا مانده، مسؤلیت افشای رذالت یک رژیم واپس‌گرا و جنایت‌پیشه و شرح استقامت، رشادت و جسارت و دلایل جان باختن هزاران جان‌باخته را به عهده گرفته اما باید و می‌توان از این طریق نیروی ضربت جدیدی به میدان بیاوریم. به عبارتی رخوت ناشی از این سرکوب و کشتار را فقط با به راه انداختن یک موج انقلابی دیگر می‌توان زدود که خشم و عزم ما برای دادخواهی می‌تواند نیروی محرکه‌ی چنین موجی باشد.

ربع قرن از کشتار زندانیان سیاسی، در پشت درهای بسته‌ی زندان‌های جمهوری اسلامی می‌گذرد، اما نه کشتار و شکنجه و اعدام در درون و بیرون زندان پایان یافته؛ و نه مقاومت و مبارزه و خواست تغییر و ساخت جهانی که در آن هیچ‌کس زندانی و اعدام نمی‌شود! ✎

پانویس:

۱- دفاعیات پورمحمدی وزیر پیشنهادی دادگستری، بررسی صلاحیت کابینه‌ی پیشنهادی روحانی، چهارشنبه ۲۳ مردادماه ۱۳۹۲

www.youtube.com/watch?v=1RkjSWxcpqk

۲- در ساعت سکوت مقدس، گزارشی از کشتار زندانیان سیاسی در زندان وکیل آباد مشهد در سال ۶۷، از نشریه‌ی رادیکال ارگان "شورای دانش‌جویان و جوانان چپ ایران" شماره ۳

۳- فیلم دفاعیات حسن روحانی از پورمحمدی، وزیر پیشنهادی دادگستری، چهارشنبه ۲۳ مرداد ۱۳۹۲

www.youtube.com/watch?v=1RkjSWxcpqk

ادامه‌ی پانویس‌ها در صفحه‌ی ۹ ...

مجموع این شرایط اجازه می‌داد که جمهوری اسلامی بدین ترتیب زندان به زندان و سلول به سلول سنگرهای مقاومت را تسخیر کند: سرکوب ایدئولوژیک و اعتراف‌گیری زیر شکنجه مبنی بر شکست انقلاب در سطح جهان و حقانیت اسلام.

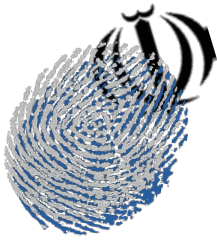
حاکمین تازه به قدرت رسیده که از تجربه‌ی پیش از سال ۵۷، و تأثیر زندان بر مبارزه خوب آگاه بودند؛ به شدت راه‌های تأثیر متقابل را مسدود می‌کردند. تمام تلاش‌شان این بود که برخلاف گذشته زندانیان نه تنها از جامعه بلکه درون زندان و حتی در تصویر ذهنی خودشان هم ایزوله شوند. زندانیانی که دیروز مظهر پایداری و الهام‌بخشی بودند باید امروز درس‌عبری برای جامعه می‌شدند. مردم دیگر نباید زندانیان را بخشی از جنبش خود می‌دیدند که در دست حاکمیت به گروگان گرفته شده‌اند؛ دیگر نباید به زندان‌ها هجوم می‌آوردند تا درها را بشکنند. زندانیان باید مترو دینی محسوب می‌شدند که هیچ چشمی در انتظارشان نیست و باید تاوان "اشتباهات‌شان" را پس دهند و تأدیب شوند. حتی جنازه‌هایشان نیز برای دفن در بین مردم "مشروعیت" نداشت و خانواده‌هایشان نیز نباید بر مرگ‌شان اشک می‌ریختند.

چنین شرایطی بستر مساعدی بود تا جمهوری اسلامی با سرکوب احزاب و سازمان‌ها، زیر سؤال بردن اهداف سیاسی و آرمان‌های انقلابی آن‌ها و تحقیر مبارزه‌ی متشکل در احزاب و ایجاد جنگ‌روانی مابین رهبری احزاب و کادرها و فعالین آن‌ها و مهم‌تر از همه کارزار ایدئولوژیک بر ضد انقلاب تا حد زیادی بتواند، مبارزه‌ی جمعی برای منافع جمعی را تبدیل به مبارزه‌ی فردی برای منافع جمعی کند؛ به عبارتی زندانیان مجبور به دفاع فردی از اهداف و آرمان‌های انقلابی خود شدند که البته مبارزه‌ای بود خونین، شجاعانه، جسورانه، آرمان‌گرایانه و تا پای جان و مایه‌ی غرور یک نسل انقلابی.

هدف زندان‌بان اما فراتر از آن، این بود که با تخریب افق‌های انقلابی و طبقاتی و با مشروعیت دادن به مبارزه‌ی فردی برای منافع فردی این میزان، همبستگی و باور انقلابی را نیز در هم شکند. عریان‌ترین شکل آن پروژه‌های توابع‌سازی و مشروعیت دادن به توابع‌گری و اعلام انزجار از گذشته تا سرحد اعلام حقانیت اسلام بود. مشروعیت دادن به تفکری که نجات فرد (منافع فردی) بر سرنوشت جمعی ارجحیت می‌یابد.^۷

یکی از تمایزات زندان‌های جمهوری اسلامی در جهان معاصر این است که علاوه بر شکنجه‌های جسمی قرون وسطایی، روان و دیدگاه‌های فکری زندانی به شکل ایدئولوژیک مورد هجوم قرار می‌گرفت. هدف این پروژه نه تنها تخریب و حذف یک نسل انقلابی بود بلکه حاکمیت از این طریق حساس‌ترین اعصاب، جامعه را هدف قرار داده بود تا کل جامعه را فلج کند.

این نوع شکنجه و تخریب در مورد زنان به مراتب ابعاد گسترده‌تر و پیچیده‌تری به خود می‌گرفت. حکومتی که یکی از مهم‌ترین ستون‌های بقای آن وضعیت فرودست زنان است، باید در برخورد به زنانی که جرأت کرده بودند پا را از درون مناسبات کهن بیرون بگذارند، نشان می‌داد که چگونه این عقابان بلند پرواز را بال و پر می‌شکنند، تا به موقعیتی پایین‌تر از قبل راضی شوند. مثلاً تجاوز به عنوان یک شکنجه‌ی جنسی، جسمی و روانی مخرب در تمام ساختارهای طبقاتی مردسالار مرسوم بوده و هست؛ اما در زندان‌های جمهوری اسلامی علاوه بر آن، جنبه‌ی مذهبی و تسلیم‌اراده‌ی زن در مقابل فرمان خدا را نیز داشت. در اسلام موجودیت زن، واژنی است که باید تسلیم امر خدا و نمایندگان خدا بر روی زمین یعنی مردان باشد. شکستن، تخریب و تخطئه‌ی زنانی که تا دیروز اسلحه به دست داشتند و برای آزادی‌شان از جان مایه می‌گذاشتند، کار ساده‌ای نبود؛ به همین دلیل هم باید این زنان را از طرف تمام زنان دیگر رام و مطیع و مجازات می‌کرد تا به امر خدا و نمایندگان او گردن نهند؛ از



روی سخن باشما زنان و مردم است که پای صندوق‌های

رای جمهوری اسلامی رفتید!

بلا پرینا

بتوانند این تفکر را در بین مردم دامن زنند که امکان هر نوع تغییری را در چارچوب همین رژیم حاکم جستجو کنید. این همان جهان‌بینی و فلسفه‌ی طبقات ارتجاعی است که امروزه نه تنها در ایران و بر انتخابات ایران حاکم است، بلکه نتیجه‌ی هر انتخاباتی در سراسر جهان از جمله کشورهای به اصطلاح دموکراتیک غرب می‌باشد. در انتخابات اخیر در ایران طبقه‌ی حاکمه از یک طرف همه‌ی هم و غم‌شان را روی این گذاشته بودند که بتوانند مشروعیت این نظام را که به درجات زیادی در انتخابات ۸۸ در اثر مبارزات مردم ضربه خورده بود، بازگردانند و تا اندازه‌ای شکاف بین مردم با دولت را پُر کنند؛ و از طرف دیگر موضوعی که از همه برای‌شان مهم‌تر بود این‌که بتوانند از منفجر شدن جامعه و سرریز شدن مردم به خیابان‌ها جلوگیری کنند. چرا که آنان نیز می‌دانند دیر یا زود اکثریت توده‌های مردم که بی‌چیزان جامعه را تشکیل می‌دهند دست به مبارزه خواهند زد و نظم ارتجاعی حاکم را بر هم خواهند زد. در این مبارزات است که مردم و خصوصاً جوانان پیشرو به این واقعیت پی می‌برند که راه دیگری باید رفت، راهی که به نابودی سیستم ستم و استثمار بیانجامد. این آن موضوع اصلی است که جمهوری اسلامی و امپریالیست‌ها را به وحشت انداخته و برای جلوگیری از آن به اشاعه‌ی هر چه وسیع‌تر فلسفه و جهان‌بینی طبقات حاکمه در بین مردم از طرق گوناگون از جمله انتخابات اخیر در ایران، مبادرت ورزیدند.

بر این اساس آن‌چه که برای تمامی این دارو دسته‌های ارتجاعی در درجه‌ی اول اهمیت قرار داشت، این بود که در بین مردم رأی دادن و استفاده از این "حق شهروندی" را نهادینه کنند. بر پایه‌ی همین استدلال بود که خامنه‌ای به مردم پیام داد که اگر با جمهوری اسلامی مخالف هستید، بیایید به کشورتان رأی بدهید! برای طبقه‌ی حاکمه و بنگاه تبلیغاتی امپریالیست‌ها هم چون بی‌بی‌سی و صدای آمریکا و... اپوزیسیون ارتجاعی جمهوری اسلامی، زنان اصلاح‌طلب حکومتی و غیرحکومتی، کارکرد ایدئولوژیک کشیدن مردم به پای صندوق‌های رأی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. چراکه به این وسیله مردم را در چارچوب جهان‌بینی طبقه‌ی حاکمه که در مرکز آن ستم و استثمار قرار دارد همدست می‌کند. برای اینان این مسئله مهم بود که مردم هوای تغییر و تحول در کل جامعه را در سر نپرورانند و به آن‌چه که موجود است، گردن گذارند.

اما در صفوف اپوزیسیون ضد جمهوری اسلامی نیز تاکنون ارزیابی‌های مختلفی از شرکت مردم در این انتخابات شده است. برخی از نیروهای راست درون این اپوزیسیون اعلام کردند که سهم گرفتن مردم در این انتخابات تأیید رژیم نبود، بلکه "نه‌ی" باشکوه به خامنه‌ای بود. باید به این نیروها گفت که متأسفانه و در عمل، شرکت مردم در این انتخابات مشروعیت بخشیدن به کل رژیم می‌کند که هم خامنه‌ای و هم کل جناح‌های رنگارنگ حکومتی و غیرحکومتی را در بر می‌گیرد، بود. این

در "انتخابات" اخیر حسن روحانی راننده‌ی ماشین سرکوب جمهوری اسلامی شد. وی از مهره‌های با سابقه و امتحان پس داده‌ی امنیتی و مورد اعتماد رژیم جمهوری اسلامی است. همه‌ی نیروهای طبقاتی از بالاترین مقام‌های جمهوری اسلامی گرفته تا دولت‌های امپریالیستی، از اپوزیسیون رنگارنگ و ارتجاعی جمهوری اسلامی تا نیروهای مترقی و انقلابی تلاش دارند به نقش و جایگاه "انتخابات" اخیر، خصوصاً شرکت مردم در آن و پیامدهایش بپردازند.

آن‌چه که برای ما به‌عنوان بخشی از جنبش انقلابی زنان مسلم است، این است که مردم و خصوصاً زنان در انتخابات جمهوری اسلامی پیروز میدان نبودند. طبقه‌ی حاکمه‌ی ایران در برابر تضادهای حاد داخلی و خارجی مستأصل بود و به همین دلیل تلاش کرد در این انتخابات به یک اجماع سیاسی دست زند. تمام جناح‌های حاکمیت در این دوره‌ی حساس به خاطر حفظ نظام‌شان وارد یک سری سازش‌های ضمنی و یا علنی شدند که موضوع انتخابات و شرکت مردم در این انتخابات را تا آن‌جا که می‌توانند به‌عنوان تنها روش ممکن برای دخالتگری در جامعه، در ذهن و عمل توده‌ها نهادینه کنند، تا بتوانند شرایطی را برای تجدید قوای خود فراهم کنند و از این طریق چند سالی را بر عمر این رژیم بیفزایند. ولی آن‌چه مسلم است این اتحاد موقتی است و دیر یا زود به‌طور اجتناب‌ناپذیر بهم خواهد خورد. تنها امیدی که در این دوره روی آن حساب باز کرده‌اند، رابطه‌ی عربان‌تر با امپریالیست‌ها، خصوصاً امپریالیسم آمریکا است؛ تا به خیال خود بتوانند با ادغام هرچه بیشتر اقتصاد ایران در سرمایه‌داری جهانی، جانی به اقتصاد ورشکسته‌ی ایران بدمند. اگر تا دیروز در مورد بی‌اثر بودن تحریم‌ها سخنرانی می‌کردند، امروز از مخرب بودن آن دم می‌زنند. می‌خواهند با رابطه‌ی آشکارتر با آمریکا به تحریم‌ها خاتمه دهند و یا حداقل از گستردگی ابعاد آن بکاهند. می‌خواهند شرایط را برای سرمایه‌گذاری‌های خارجی آماده کنند و از طریق آن صنایع نفت و گاز را با فن‌آوری‌های جدید، مدرنیزه کنند تا اصلی‌ترین منبع درآمد ارزی‌شان را تأمین کنند. به یک کلام می‌خواهند دروازه‌های ایران را هرچه بیشتر به روی سرمایه‌های امپریالیستی باز کنند تا بتوانند با کشیدن آخرین رمق مردم زحمتکش به اربابان خود خدمت کنند و سرمایه‌داری وابسته و انگلی ایران را به حرکت در آورند.

این‌که چرا این‌بار به شکل عربان و روشن‌قلب نشد و بیشتر به شیوه‌ی غربی‌ها انتخابات‌شان را پیش بردند به این دلیل بود که توانسته بودند به درجاتی همراه با رسانه‌های فارسی‌زبان امپریالیست‌های غربی هم‌چون بی‌بی‌سی، صدای آمریکا و دویچه‌وله و... افکار عمومی را برای شرکت در این انتخابات به‌عنوان تنها راه، شکل دهند. تا بدین وسیله

فلاکت را بر اکثریت مردم تحمیل کرده؛ و اعتیاد و فحشا را به وسیع‌ترین شکل ممکن رواج داده است. ملل تحت ستم گرد و عرب و... را به طرز وحشیانه‌ای سرکوب کرده است. این زنان "اصلاح طلب" نمی‌خواهند شما به این فکر کنید که چرا و به چه علت هزاران زن به خاطر تأمین اولیه‌ترین معاش زندگی، تن خود را می‌فروشند؟! به این فکر نکنید که در ماه‌های اخیر هر هشت ساعت، جان جوانانی از مناطق فقیر و تحتانی با طناب دار بر گردن‌شان گرفته می‌شود و با این روش می‌خواهند از خشم توده‌های محروم جلوگیری کنند و از مردم این مناطق و کل مردم نسق‌کشی کنند. به این فکر نکنید که با دادن رأی به واقع به سنگسار صدها زن صحنه گذاشته می‌شود. به این فکر نکنید که در همان زمان که شما را با ترفندهای گوناگون به انتخاب بین یکی از سران مرتجع این رژیم کشیدند، بسیاری از زنان و مردان به جرم ضدیت با این نظام در صف اعدام بودند. وقتی شما را به پای دادن رأی کشاندند، می‌خواستند به این فکر نکنید که نتیجه‌ی کارتان نه تنها هیچ بهبودی در زندگی میلیون‌ها زن بوجود نمی‌آورد، بلکه این واقعیت را نیز آگاهانه از شما پنهان کنند که راننده این نظام هر که باشد، ابعاد ستم جنسیتی که یکی از ستون‌های این نظام و از ضروریات سر پا نگاه داشتن حکومتی دینی بوده است، تعمیق خواهد یافت. طبقه‌ی حاکمه و تمام دارودسته‌های اصلاح طلب و... با تمام قوا تلاش کردند که با کشیدن شما به پای صندوق‌های رأی، شما را در این همه جنایات شریک کنند و در تأیید جهان‌بینی طبقه‌ای که کل جامعه را در زیر چرخ‌های ستم و استثمار خرد کرده، همراه کنند.

اما در میان شما، مردمی هم بودند که به پای صندوق‌های رأی نرفتند. پانزده میلیون مردمی که هم از سوی رژیم جمهوری اسلامی و هم کلیه‌ی نیروهای سازشکار و فرصت‌طلب داخلی و خارجی درباره‌شان سخنی به میان نمی‌آید. بخشی از همان مردمی که شما روز و شب در کنارشان هستید، گول قول و قرارهای توخالی و بی‌محتوای سران این رژیم و تبلیغات گسترده‌ی "اصلاح طلبان و بی‌بی‌سی و صدای آمریکا و... را نخوردند و عزم کردند که در انتخاب راننده‌ی ماشین نظامی‌یی که جز با سرکوب عریان نمی‌تواند لحظه‌ای به حیات ننگین‌اش ادامه دهد، مشارکت نکنند. پانزده میلیونی که با نرفتن به پای صندوق‌های رأی اعلام کردند که به این سیستم اعتماد ندارند و التماس‌های خامنه‌ای برای‌شان پشیزی ارزش ندارد. پانزده میلیون مردمی که با تحریم انتخابات جمهوری اسلامی به طور عملی حاضر نشدند به فلسفه و جهان‌بینی طبقات حاکمه مشروعیت بخشند.

از آن‌جا که این رژیم به طرز وحشیانه‌ای هر خواستی که از جانب زنان و سایر اقشار و طبقات جامعه طرح شده را سرکوب کرده است، این امر برای نیروهایی که از زاویه‌ی منافع و جایگاه طبقاتی‌شان هر نوع تغییر و تحول ریشه‌ای در جامعه را رد می‌کنند، شرایطی را به وجود آورده که مطالبات پایه‌ای زنان، کارگران، دانشجویان و... را به عنوان زیاده‌خواهی قلمداد کنند و به شما مردم بگویند که اگر به دنبال خواسته‌های تان بروید وضع از این هم بدتر می‌شود. این طبقات کلیه‌ی فعالیت‌های خود را در مسیری گذاشتند که درهای که بین زنان و به طور کل مردم با دولت جمهوری اسلامی به وجود آمده است را با طرح شعارهایی هم‌چون شرکت در انتخابات و استفاده از حق شهروندی، برای چند صباحی پر کنند.

نیروها با این موضع‌گیری تلاش دارند، ذهنیت مردم را از این‌که راه دیگری جز صندوق‌های رأی برای تعیین سرنوشت خود دارند، دور کنند. می‌خواهند مردمی را که می‌توانند به‌طور آگاهانه برای تغییر جامعه به‌سود اکثریت مردم محروم فعالیت کنند، در دور باطل انتخاب بین بد و بدتر نگه دارند.

از طرف دیگر در میان این اپوزیسیون بسیاری از نیروهای مترقی در ارزیابی از شرکت مردم در انتخابات جمهوری اسلامی بر روی این مسأله انگشت گذاشتند که مردم به‌خاطر نبود آلت‌رناتیو انقلابی چاره‌ای جز رأی دادن نداشتند. در درجه اول باید به این نیروها گفت که این تحلیل شما در مورد شرکت مردم در انتخابات بخشی از واقعیت را بیان می‌کند؛ نبود آلت‌رناتیو انقلابی در بین مردم. اما این حقیقت را نیز باید در نظر داشت که در شرایط کنونی ساختن آلت‌رناتیو انقلابی به درجاتی به این بستگی دارد که تا چه حد در میان مردم، در مورد نقش و کارکرد کل سیستم حاکم از جمله انتخابات کدایی‌اش مبارزه‌ی آگاهانه‌ای را دامن زد. باید به مردمی که پای صندوق‌های رأی جمهوری اسلامی رفتند به‌طور صریح و روشن گفت که شما برخلاف منافع خود عمل کردید. ما باید به مردم بگوییم که شرکت شما در انتخابات جمهوری اسلامی، کمک به گسترش جهان‌بینی طبقات استثمارگر است. رژیم با کشیدن شما به پای صندوق‌های رأی به‌واقع می‌خواهد به نظام ستم و استثمار مشروعیت ببخشد.

زنان اصلاح‌طلب حکومتی و غیرحکومتی که این بار ستاد تبلیغاتی‌شان برای کشیدن زنان به پای صندوق‌های رأی "هم‌اندیشی زنان، برای پیگیری مطالبات زنان" نام‌گذاری شد، تلاش کردند با استفاده از ترفندی به نام رأی و حق استفاده از آن، که از مدت‌ها قبل از انتخابات در بین زنان تبلیغ می‌کردند، زنان را آماده رأی دادن در انتخابات کنند. تمام ابتکار خود را به کار بردند تا به زنان بگویند که رأی دادن حق شماست و از این حق استفاده کنید. باید بگوییم که درست است! رأی دادن حق شما زنان است. اما باید پرسید که استفاده از این حق به چه قیمتی انجام شد؟ این حق در چارچوب یک نظام و یک قانون ارتجاعی‌ست که خون همهی مردم را برای بیش از سه دهه به شیشه کشیده است. آیا استفاده از این حق به نفع رها کردن زنان از زنجیر اسارت بود؟! آیا رفتن به پای صندوق‌های رأی و استفاده از حق رأی در درجه‌ی اول به معنای صحنه گذاشتن بر سیستمی نیست که کاملاً و با برنامه، نظام انتخاباتی‌اش را کنترل می‌کند؟! چرا این زنان "اصلاح طلب" آگاهانه می‌خواهند زنان به این فکر نکنند که شرکت‌شان در این‌گونه مضحکه‌های انتخاباتی به معنای این است که می‌خواهند شما را در چارچوبه‌های جنایت‌کارانه‌ی این سیستم همدست کنند؟! چرا می‌خواهند زنان به این فکر نکنند که این رژیم سر تا پا زن‌ستیز برای ثبات بخشیدن به نظامش به رأی شما نیاز دارد؟! به این فکر نکنید که از روزی که این نظام بر مسند قدرت نشست، نیمی از جامعه یعنی شما را به برده بدل کرده است؟! این رژیم دست به کشتار عظیم یک نسل از انقلابیون و کمونیست‌ها در دهه‌ی ۶۰ و تابستان ۶۷ زد که حاضر نبودند به این نظام بهره‌کشی تن دهند؛ و مخفیانه پیکر خونین آنان را در گورهای دسته‌جمعی دفن کرد. این رژیم هزاران نفر را، در خیزش مردم در سال ۸۸، در زندان‌های قرون وسطایی‌اش اسیر کرد. ده‌ها نفر را در همان خیزش پیش چشم شما و میلیون‌ها نفر به قتل رساند. فقر و

در سال‌های اخیر و در همین انتخابات تمام سعی خود را کردند که شما زنان به ایده و افکار طبقات حاکم و هم‌پالگی‌های‌شان گردن بگذارید و از تاریخ و عملکرد "اصلاح" طلبان همین رژیم هم درس نگیرید. شما دوران خاتمی سردار "تغییر" را از سر گذرانید. شما زنان دیدید که خاتمی با تمام وعده و وعیدی که برای کشیدن شما به پای صندوق‌های رأی داد، پس از روی کار آمدن ذره‌ای تغییر در موقعیت فرودستان ایجاد نکرد. به شما گفتند که بهتر است برای شکل دادن به جامعه‌ی مدنی با مسالمت به پای انتخاب عامل سرکوب خودتان بروید و با این کار از خشونت درون جامعه که می‌تواند در نتیجه‌ی مبارزه

بوجود آید، جلوگیری کنید؛ و تلاش کردند شما را با این حکم غلط با خود همراه کنند. در این مورد هم به تاریخ اخیر جامعه خود نگاه کنید! خشونت عریان و وحشیانه‌ی هر روزه، از جانب جمهوری اسلامی بر شما و کلیه مردم تحمیل شده است. این رژیم از روز اولی که به قدرت رسید به شما با اجباری کردن حجاب و پس از آن تصویب قوانین ضد زن اعلام جنگ کرد؛ و از آن زمان تا کنون این جنگ و خشونت را از طریق قانون، ارگان‌های سرکوب‌گر، در زندان‌ها، در کوچه و خیابان‌ها، در خانه‌های‌تان و حتی در رختخواب‌های‌تان بر شما اعمال کرده است. پس سخن راندن از عدم به‌کارگیری جنگ و مبارزه برای به‌دست آوردن مطالبات اولیه‌تان در واقع به‌معنای این است که به این جنگ و خشونت جمهوری اسلامی گردن

گذارید و با انتخاب راننده دیگری از همین نظام بر پیشبرد خشونت علیه خودتان مهر تأیید نهدید. شما اگر به تاریخ مبارزات مردم در ایران و سایر نقاط جهان نگاهی بیاندازید به این پی می‌برید که همواره از جانب طبقات ستم‌گر جنگی به شکل عریان و یا پنهان بر علیه مردم برای تضمین نظام‌شان پیش برده می‌شود و در مقابل هم هر جا که زنان و به‌طور کل مردم توانسته‌اند حتا برای دوره‌ای در موقعیت ستمدیدگی خود تغییری به‌وجود آورند، حاصل این بوده است که تمام قد در مقابل مرتجعین بلند شدند و برای به‌دست آوردن حق حاکمیت خود دست به مبارزه‌ی قهرآمیز هم زده‌اند.

آن‌چه که از دوره‌ی قبل از انتخابات و پس از آن، در مورد حق رأی و استفاده از آن، دائماً به‌خورد شما دادند، برای این است که جنبه‌ی شورشگرانه شما را خنثی کنند؛ و شما را برای چک و چانه زدن با سرکوبگرانی هم‌چون حسن روحانی و برای تغییراتی آبکی به نفع زنان حکومتی، در پشت خود بسیج و سازماندهی کنند. دائماً این را طرح می‌کنند که تغییرات ریشه‌ای در موقعیت شما زنان، یعنی مبارزه برای رهایی‌تان از این فرودستی، محال و غیرممکن است و با بسیج سیاسی و ایدئولوژیک شما در شرکت در انتخابات جمهوری اسلامی بار دیگر کمک کردند که عمر این رژیم را طولانی‌تر کنند.

این دارودسته این موضوع را آگاهانه پنهان می‌کنند که رژیم جمهوری اسلامی با جابه‌جایی مهره‌هایش عوض نشده است. سی و چهار

در نتیجه‌ی این نوع جهان‌بینی و فلسفه است که در برابر شما خصوصاً جوانان، تاریخ مبارزات مردم را نه‌تنها در ایران بلکه در سایر کشورهای جهان وارونه ارائه می‌کنند. می‌خواهند شما را با این طرز تفکر و جهان‌بینی به این برسانند که همین سیستم حاکم را اصلاح کنید، بهتر از این است که مثلاً فاجعه‌ای مثل ۵۷ بر سرتان بیاید. اینان آگاهانه تاریخ را تحریف می‌کنند. فاجعه‌ای که در سال‌های ۵۷ رخ داد، این بود که مبارزات مردم علیه رژیم شاهنشاهی در وسط راه توسط نیروهای مرتجع اسلامی به سرقت رفت. جلوی تغییرات اصلی و اساسی در جامعه گرفته شد. یک ستمگر جای ستمگر دیگر را گرفت و این‌گونه جلوی یک

انقلاب اجتماعی گرفته شد و فاجعه شکل گرفت. تمامی "اصلاح" طلبان حکومتی و غیرحکومتی تلاش دارند بیش از همه با نسل دوران انقلاب به دشمنی برخیزند و آنان را مسئول نابسامانی‌های جامعه معرفی کنند. از اشتباهات نسل گذشته این اصل را در ذهن شما حکاکی کنند که شما را از فکر تغییر ریشه‌ای جامعه دور کنند. شکی نیست که نسل گذشته دچار اشتباه هم شد و بزرگترین اشتباه آن نسل، اتخاذ خطی غلط در برخورد به امر انقلاب و کسب قدرت سیاسی توسط نیروهای انقلابی و هم‌چنین عدم مرزبندی درست و اصولی با نیروهای مرتجع اسلامی به رهبری خمینی بود. اما اگر نیروهای انقلابی در آن دوران اشتباه کردند، امروز پس از گذشت سی و چهار سال حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، آنانی که به شما زنان و

به مردم توصیه کردند که به پای انتخاب یکی از همین جنایتکاران بروید، اوج عوامفریبی و خیانت نسبت به شما را مرتکب شدند.

این دارو دسته با تبلیغ انتخابات و کشیدن شما برای انتخاب یکی از همین مهره‌های سرسپرده‌ی این رژیم سر تا پا جنایت، تمام کوشش خود را کرده و می‌کنند که شما را از دست‌یابی به ایده و افکار نو برای ساختن جامعه‌ای که همه‌ی مردم اعم از زن و مرد بتوانند حاکم بر سرنوشت خود باشند دور کنند؛ و شما را به آن جا بکشاند که با رأی‌تان که در تضاد کامل با منافع‌تان قرار دارد، مهر تأیید به این رژیم بزنید.

به شما زنان در طول همین انتخابات گفتند که با استفاده از "حق شهروندی" رأی دادن، می‌توانید به شکل‌گیری جامعه‌ی مدنی کمک کنید و گام به گام به فرم‌هایی برسید. تمام تلاش آن‌ها فریب شما زنان بود. به تاریخ نگاه کنید و ببینید که در کجای جهان زنان و به‌طور کل مردم با هم‌پیمان شدن با دشمنان خود توانسته‌اند به خواسته‌هایش دست پیدا کنند؟! کجا توانسته‌اند با اتخاذ این روش و این جهان‌بینی به فرم در ساختار حاکمیت‌های ارتجاعی و زن‌ستیز دست یابند؟!

فرم بدون آن‌که طالبینش با جسارت و از پائین علیه قدرت‌های حاکمه مبارزه کنند، هرگز به‌دست نیامده است. هر جا در موقعیت زنان و سایر ستمدیدگان جامعه فرم‌هایی انجام شده است، در نتیجه‌ی انقلابات و مبارزات رادیکال از پائین بوده است. این زنان "اصلاح" طلب

اما در میان شما، مردمی هم بودند که به پای صندوق‌های رأی نرفتند. پانزده میلیون مردمی که هم از سوی رژیم جمهوری اسلامی و هم کلیه‌ی نیروهای سازشکار و فرصت‌طلب داخلی و خارجی درباره‌شان سخنی به میان نمی‌آید. بخشی از همان مردمی که شما روز و شب در کنارشان هستید، گول قول و قرارهای توخالی و بی‌محتوای سران این رژیم و تبلیغات گسترده‌ی "اصلاح" طلبان و بی‌بسی و صدای آمریکا و... را نخوردند و عزم کردند که در انتخاب راننده‌ی ماشین نظامی‌یی که جز با سرکوب عریان نمی‌تواند لحظه‌ای به حیات ننگین‌اش ادامه دهد، مشارکت نکنند...

... ادامه از صفحه ۵:

۴- اشاره به کسانی چون بیژن جزنی که تزه‌های خود را در زندان نوشت، یا دادگاه‌های اثر گذاری چون دادگاه شکرالله پاک‌نژاد و همچنین خسرو گل‌سرخ و کرامت‌الله دانشیان، یا جریان فرار و مبارزه‌ی اشرف دهقان و...

۵- اشاره به داستان زیبای "بیست و چهار ساعت خواب و بیداری" از صمد بهرنگی

۶- اشاره به کسانی چون کرامت‌الله دانشیان که به شدت از مبارزه و مقاومت شکرالله پاک‌نژاد در زندان و دادگاه تأثیر گرفت...

شکرالله پاک‌نژاد از زندانیان سیاسی دوره‌ی محمد رضاشاه بود و دفاعیه او در دادگاه شاه شهرت جهانی دارد. "... تا زمانی که در روی زمین یک انسان زندانی، گرسنه، ستمکش، محروم و بی‌فرهنگ موجود باشد، آزادی یک کلمه پوچ و توخالی بیش نیست..." او از مبارزات ملی و دانشجویی اواخر سال‌های سی و اوایل ۴۰ شمسی شروع کرد و در سال ۴۹ همراه رفقای بنام گروه فلسطین روانه‌ی زندان شد. دفاعیات او در دادگاه به کمک و فداکاری دوست کرامت‌الله، یوسف آلیاری (سال ۶۷ اعدام شد) به بیرون زندان رسید. اما شکرالله به وسیله‌ی رژیم شاه کشته نشد او پس از انقلاب ۱۳۵۷ آزاد شد و به فعالیت سیاسی ادامه داد و از بنیان‌گذاران جبهه دموکراتیک ملی ایران بود. او را در اواخر آذر ماه سال ۶۰ در زندان اوین، تیرباران کردند. واکنش اسدالله لاجوردی بعد از تیرباران شکرایی‌نگونه بود: "اونکه شاه گفت نجس نژاده، ما کشتیم."

اما کرامت‌الله دانشیان که بسیار تحت تأثیر شکرایی، دفاعیات و مبارزات او قرار داشت نیز در دادگاه شاه دفاع محکمی از بر حق بودن مبارزه‌ی خلق‌های جهان کرد و در مقابل اخطار رئیس دادگاه که می‌گوید "آخرین دفاعت در مقابل اتهامات انتسابی چیست؟ چیزی که برای دفاع از خودت مفید می‌دانی؟ اگر مطالبی که نوشتید در همین مقوله‌ایست که خواندید این آخرین دفاع نیست!" و کرامت با آرامشی وصف‌ناپذیر ولحنی بی‌تردید می‌گوید: "چند سطر دارم که به آخرین دفاع خودم می‌رسم که مبارزه‌ی مسلحانه را تأیید می‌کنم!" کرامت ترانه‌سرای "بهاران" سحرگاه روز ۲۹ بهمن ۱۳۵۲ به جرم اقدام علیه امنیت کشور به همراه خسرو گل‌سرخ تیرباران شد.

۷- "ما باید میان توایینی که در حق زندانیان سیاسی دیگر مرتکب جرم و جنایت شدند (از طریق شرکت در جنایت، دادن اطلاعات و تهیه گزارش از زندانیان سیاسی، خبرچینی) و آن عده از زندانیانی که زیر فشار شکنجه و مهمتر از آن پیچیدگی‌های عرصه مبارزه از خود ضعف نشان دادند و این ضعف را به شکل ابراز پشیمانی از عقاید خود، محکوم کردن مبارزات و فعالیت‌های خود و سازمان خود، نماز خواندن و غیره نشان دادند، فرق بگذاریم. همکاری اطلاعاتی با رژیم و کمک به جو سرکوب درون زندان غیر قابل بخشش است. تعداد اینان قابل بود اما تعداد کسانی که با دشمن همکاری نمی‌کردند اما نماز می‌خواندند، منفعل بودند، در فعالیت‌ها شرکت نمی‌کردند، زیاد بود. بهیچوجه نمی‌توان و نباید اینان را در رده‌ی اولی‌ها گذاشت. این کار موجب تفرقه در میان مردم می‌شود. و مانع از آن می‌شود که آن بخش از زندانیان سیاسی که از خود ضعف نشان دادند با درس‌گیری از تجارب تلخ گذشته به فعالیت سیاسی ضد رژیم‌ی روی آورند. یک تمایز دیگر که باید قائل شد، میان زندانیان سیاسی هوادار و زندانیان سیاسی که در رده رهبری یا کادرهای یک سازمان بودند، است. تواب شدن عناصر بالای تشکیلاتی ضربات بزرگی به همه سازمان‌های انقلابی زد و موجب تقویت رژیم در زندان‌ها و بیرون زندان‌ها شد. بسیاری از هواداران بی‌تجربه بودند و وقتی با ضعف این رده‌های بالا مواجه شدند، روحیه مقاومت را از کف دادند. در ضمن این را نیز باید بیاد داشت که در داخل زندان عده‌ای که دوره‌ای جزو کسانی بودند که ضعف نشان داده و توبه کردند در دوره دیگر به مقاومت پیوستند." سخنرانی آذر درخشان در دومین سمینار سراسری زندانیان سیاسی به نام "زندانی سیاسی زن؛ ارزش‌های تاریخی؛ کشمکش‌های طبقاتی!" کلن، ۲۵ آگوست ۲۰۰۷

سال اخیر نشان داد که بارها نگرهبانان این رژیم عوض شده‌اند اما هیچ تغییری در ماهیت ستم‌گرانه‌اش نسبت به زنان صورت نگرفته است. این ماهیت عوض شدنی نیست. هر تغییر جزئی‌یی هم اگر صورت گیرد، جمهوری اسلامی برای حفظ اسلامی بودن خود، مجبور است که زنجیر اسارت زنان را محکم نگه دارد. زیرا با این زنجیر ستم بر زنان است که اسلامی بودنش مفهومی می‌یابد.

یکی دیگر از موضوعاتی که برای کشیدن شما مردم به پای صندوق‌های رأی پیش گذاشتند این بود که به شما بگویند که اگر به پای صندوق‌های رأی نروید، امکان حمله‌ی نظامی آمریکا به ایران افزایش می‌یابد و این باعث به‌وجود آمدن جنگ و خونریزی خواهد شد. این دارودسته آگاهانه از شما پنهان می‌کنند که هم رژیم جمهوری اسلامی و هم کلیه‌ی امپریالیست‌ها و در رأس آن‌ها، امپریالیسم آمریکا می‌خواهند در راستای منافع و مقاصد خود از شما به‌عنوان گوشت دم توپ استفاده کنند. هر دوی این دو قطب پوسیده در عمل نشان داده‌اند که برای رسیدن به منافع خود حاضرند، هزاران هزار نفر از شما را قربانی کنند. این دارودسته این گونه در بین شما تبلیغ می‌کنند که گویا در برابر شما فقط انتخاب از بین این دو قطب پوسیده قرار دارد و شما را از فکر کردن به این که انتخاب دیگری که نه تنها سرنوشت شما را بلکه کل جامعه و جهان را تغییر دهد، دور کنند. در این مورد هم به‌جاست به تاریخ‌نگاهی بیان‌دازیم و ببینیم که این شرایطی که امروزه ما در آن قرار داریم به درجاتی بدتر و گسترده‌تر در جنگ جهانی اول و دوم برای بسیاری از مردم جهان و نیروهای انقلابی مطرح نبود؟ به‌طور مثال در جنگ جهانی اول دولت روسیه که خود بخشی از دولت‌های سرکوبگر امپریالیستی درگیر جنگ جهانی برای تقسیم مجدد جهان بود، برای کشیدن مردم همین موضع را تبلیغ نمی‌کرد؟ در آن دوره، مردم روسیه هم از طرف دولت تزاری و هم جنگ در بدترین شرایط زندگی می‌کردند. این سؤال در آن زمان هم در مقابل همه نیروها و از جمله نیروهای انقلابی و کمونیست قرار داشت که در برابر این اوضاع چه باید کرد؟ پاسخ برخی نیروها این بود که برای مقابله با جنگ امپریالیستی و ممانعت از اشغال کشور و... بهتر است پشت دولت مرکزی قرار گیریم. اما در همان زمان یک نیروی کوچک کمونیستی با خطی درست و اصولی و با افشای هر دو قطب پوسیده، در مقابل مردم راه دیگری که همانا سرنگون کردن دولت تزاری و برقراری دولت سوسیالیستی بود، پیش گذاشت. به‌گواه تاریخ این انقلاب نه تنها جامعه عقب مانده امپریالیستی روسیه که فقر و فلاکت، بیکاری، گرسنگی، فحشا و... در آن بیداد می‌کرد را عوض کرد و در نتیجه‌ی آن و برای اولین بار مردم توانستند حاکم بر سرنوشت خود شوند، بلکه جهان را نیز تکان داد و در مقابل میلیون‌ها مردم راهی دگر را گشود.

این سیستم نمی‌تواند با رفتن شما مردم به پای انتخاب یکی از مهره‌های همین نظام اصلاح شود و از درون تغییر کند. سؤال اصلی این است: چگونه می‌توان از این شکاف عظیم و ستم و استثمار عمیقی که بر اکثریت مردم تحمیل می‌شود خلاص شد؟ چطور می‌توان به فرودستی زنان خاتمه داد؟ چطور می‌توان در مقابل هر نوع دخالتگری امپریالیست‌ها ایستادگی کرد؟ آیا به غیر از این است که در اولین قدم برای داشتن اولیه‌ترین و پایه‌ای‌ترین مطالبات انسانی، برای پایان دادن به تمام روابط ستم و استثمار باید رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کرد و نظامی کاملاً متفاوت را بنا کرد؟



شناسنامه و مقاومت

نویسنده: آندریا دورکین
برگرداننده: مهسا روزانه



ما بر مبنای یک ضرورت این جا هستیم. همه‌ی شما این را می‌دانید. می‌خواهیم در مورد پیشروی‌هایی که کرده‌ایم حرف بزنیم، ولی می‌دانیم که زنان هنوز هم نسبت به زمانی که شروع به فعالیت کردیم، از خطر تجاوز در امان نیستند. من از دیدن زمانی که مورد ضرب و شتم و تجاوز قرار گرفته‌اند، به قتل رسیده و یا ناپدید شده‌اند، و یا در فرهنگ "غیر خشن" زنان هیچ آسیبی به مردانی که ما را می‌آزارند نمی‌رسانند، جانم به لب رسیده است. ما جان خودمان را می‌گیریم. خودکشی می‌کنیم. من زنان زیادی را می‌شناسم که هر روز برای زنده ماندن می‌جنگند، به خاطر زجر و درماندگی که در زندگی‌شان در نتیجه‌ی آزارهای جنسی تجربه کرده‌اند و تأثیرات آن را همیشه با خود به همراه دارند. این‌ها زنانی‌اند که فکر می‌کردند حق احترام، شخصیت و آزادی دارند - ولی در واقع حتا نتوانستند آزادانه در پس کوچه‌ای راه بروند. بسیاری از آن‌ها وقتی که هنوز بچه بوده‌اند، در خانه‌های خودشان و توسط بستگان خود مورد تجاوز قرار گرفتند - توسط پدر، عمو و دایی، برادر - حتا قبل از این که "زن" شوند. بسیاری هم به وسیله‌ی مردانی که عاشق‌شان بودند همسر، معشوقه - مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. وقتی نگاه کنیم که چه بلاهایی بر سر این زنان آمده، می‌گوییم "سازمان عفو بین‌الملل، کجایی؟" - چرا که زندان ما زنان خانه‌هایمان است. ما تحت قوانین ازدواج زندگی می‌کنیم. در فرهنگ تجاوز زندگی می‌کنیم. ما در جایی زندگی می‌کنیم که تجاوزکنندگان در آن حکومت نظامی اعمال می‌کنند. می‌گوییم که ما شهروندان آزاد در یک جامعه‌ی آزادیم. ولی دروغ می‌گوییم. در این باره هر روز دروغ می‌گوییم.

بیلیاردی نشسته بود، که مثل کارت پستال به نظر می‌آمد، می‌گفت: "به نیو بدفورد خوش آمدید!" محاکمه‌ی آن تجاوز در تلویزیون‌های آمریکا نشان داده شد. آمار مشاهده‌کنندگان این برنامه بیش از آمارسریال‌های خانوادگی زناشویی در آمریکا بود. مردم آن‌را هر روز به عنوان سرگرمی نگاه می‌کردند. آن زن حتا با این که تجاوزکننده‌ها محکوم شده بودند، به خارج از شهر برده شده بود. در عرض یک سال او مُرد و من هر چقدر هم که تلاش می‌کنم، اسمش به خاطر نمی‌آید. هالیوود فیلمی ساخت به نام متهم، که فیلمی عالی و خارق‌العاده بود که در آن جودی فاستر با هنرنمایی‌اش نشان داد که زن، یک انسان است. دو ساعت طول می‌کشد تا برای افکار عمومی این‌را جا بیندازیم که این واقعیت است و در جایی که به صحنه‌ی تجاوز گروهی نزدیک می‌شویم، می‌فهمیم که فردی در این جا ضربه خورده و آزار دیده، به‌گونه‌ای که بالاتر از تمام قساوت‌های فیزیکی است که به او شده است. نسخه‌ی هالیوودی این واقعه پایان خوشی داشت. نظاره‌گران صحنه به جرم تحریک و تشویق بیشتر عمل تجاوز، محکوم شدند و زن هم پیروز شد. من هم چنان در

ما به یاری ضعف حافظه و فراموشی، با به یاد نیاموردن آن چه بر ما گذشت، با به یاد نیاموردن اسم زنی که دیروز خبر ناپدید شدنش در روزنامه بود، خود را نجات داده و زندگی را ادامه می‌دهیم. اسم آن زن چه بود؟ از این زن‌ها بسیارند. من از این که اسم این‌ها را به خاطر نمی‌آورم جانم به لب رسیده است. مخصوصاً یک اسم هست که من هرگز یادم نمی‌آید: زنی که در یک بار، روی میز بیلیاردی در شهر نیو بدفورد ایالت ماساچوست مورد تجاوز گروهی چهار مرد قرار گرفت در حالی که دیگران همان‌جا ایستاده بودند و این تجاوز گروهی را تشویق می‌کردند. آن زن یک سال پس از دادگاهی که برای تجاوز به او تشکیل شده بود، در یک سانحه‌ی اتومبیل کشته شد و پلیس هم مثل همیشه آن را خودکشی اعلام کرد. سه ماه قبل از این که این زن مورد تجاوز قرار گیرد، مجله‌ی پورنوگرافی *هاستلر* عکس زنی را منتشر کرد که روی یک میز بیلیارد داشت به‌طور گروهی مورد تجاوز قرار می‌گرفت. هر کاری که با این زن در پورنوگرافی انجام شده بود با زنی که در بار به او تجاوز گروهی شد هم انجام شد. بعد از این ماجرا، مجله‌ی *هاستلر* عکس زنی را منتشر کرد که با ژستی پورنوگرافیک و در حالی که روی میز

این کار را می کنید؟ من منم!" نازی‌ها انگیزه‌ای شخصی که بتواند با این ترم‌ها درک شود را نداشتند.

ما در موقعیت اضطرار هستیم. این‌را می‌دانید. عقیده‌ای در هیچ بخش از زنان وجود ندارد که بگوید او فارغ از هر سیاست، طبقه، نژاد و هر شغلی که دارد، می‌تواند از خشونت بر حذر باشد. فقط دروغ‌گوها و انکارکننده‌ها روی کتک نخوردن، مورد تجاوز قرار نگرفتن، سؤ استفاده نشدن و مجبور نشدن حساب می‌کنند - چه رسد به آزادی داشتن.

وقتی در خیابان قدم می‌زنید چه اتفاقی می‌افتد؟ نمی‌توانید در افکارشان غرق شوید، مگر نه؟ بهتر است هر لحظه چک کنید که چه کسی دورو برتان است. ما در کشوری پلیسی زندگی می‌کنیم که هر مردی نماینده‌ی آن است. می‌خواهم لبخند زدن را متوقف کنیم. دیگر نگوییم که وضع‌مان خوب است. می‌خواهم که دیگر نگوییم که می‌شود این‌ها را پس از اتفاق افتادن ترمیم و رفع و رجوع کرد. ممکن است که بتوانیم از این آسیب‌هایی که بر ما وارد شده چیزهایی یاد بگیریم، ولی آیا این آسیب، خود ترمیم می‌شود؟ نه، نمی‌تواند ترمیم شود. پس سؤال این است، چگونه قبل از این که اتفاق بیفتد می‌توان جلوی آن را گرفت؟ ما جنبشی بسیار عالی که زندگی‌های بسیاری را نجات داده است را داشته‌ایم. من، خصوصاً از آن عده از شما که در مراکز بحران تجاوز و پناهگاه‌های زنان صدمه دیده کار می‌کنند، قدردانی و سپاسگذاری می‌کنم. ای کاش شما در دوران قبل‌تری از زندگی من آن‌جا بودید! کسانی که الان چهل ساله‌اند نمی‌توانستند در آن دوران کمکی را که شما امروز می‌کنید را داشته باشند. ولی ما باید تمرکزمان را عوض کنیم: باید مانع وقوع این اتفاقات شویم. وگرنه ما این را به عنوان شرایطمان قبول می‌کنیم. بدین‌گونه که تجاوز و بیرحمی به زنان عادی است و سؤال این است که چگونه آن‌را تعدیل و کم کنیم. شاید اگر مردان امروزه می‌توانستند به بازی‌های حاکی بیشتری بروند - راه‌های بیرون رفتن و سرگرمی‌های دیگری داشتند؟!

من این‌جا هستم که بگویم جنگ علیه زنان یک جنگ واقعی است. به‌هیچ‌وجه خیالی یا انتزاعی نیست. این جنگی است که در آن مشت مردان در صورت شماس است. ما راه می‌رویم و می‌گوییم که "امروز اتفاقی نیفتاد" یا "هنوز اتفاقی نیفتاده" یا "من در سه ماه گذشته خوش شانس بودم" یا "او! من خوبش را پیدا کرده‌ام. آدم خوبی است و زیاد مرا اذیت نمی‌کند. شاید خیلی وقت‌ها به من توهین کند ولی به من صدمه نمی‌زند." شاید راست باشد و شاید هم نه - ولی ما باید راهی پیدا کنیم که تحت هیچ شرایطی و به‌هیچ‌وجه نگذاریم که مردان به زنان صدمه بزنند.

می‌دانید که بیشتر زنان در خانه خودشان آزار می‌بینند. می‌دانید که بیشتر زنانی که به قتل رسیده‌اند در خانه‌ی خود و به‌دست افراد نزدیک‌شان کشته شده‌اند نه توسط غریبه‌ها. یک جنبش سیاسی، آن‌گونه که من درکش می‌کنم، برای این وجود دارد که بتواند روشی را که واقعیت‌های اجتماع با آن سازماندهی شده‌اند را تغییر دهند. به این معنی که ما باید تمام راه و روشی را که بر مبنای آن این سیستم کار می‌کند را بفهمیم. هر زنی که خشونت جنسی را به هر نوعی تجربه کرده است، تنها درد و آزارش را تجربه نکرده بلکه آگاهی هم به‌دست آورده است - آگاهی از برتری مردان، از این که این برتری چیست و چگونه است - و می‌تواند شروعی برای فکر کردن به این باشد که چگونه و به‌طور استراتژیک به‌آن پایان دهد. ما در سرزمین وحشت زندگی می‌کنیم. می‌خواهم تن به قبول طبیعی بودن آن ندهیم؛ و تنها راهی که می‌توانیم این طبیعی بودن را قبول نکنیم این است که نگذاریم هر روز دچار فراموشی شویم - اگر آن‌چه را که از دنیایی که در آن زندگی

سالن سینما ننشسته و در این افکار بودم که، ولی در زندگی واقعی آن زن مرده. اسمش چه بود؟ چرا یاد نمی‌آید؟!

و زنانی هم هستند که اسم‌شان را کاملاً به یاد دارم: مثلاً، جنیفر لوین، زنی که در کنترل پارک نیویورک توسط مردی که معشوقه‌اش بود به قتل رسید. دلیلی که اسمش را به یاد دارم این است که زمانی که به‌وسیله‌ی معشوقه‌اش به قتل رسید، روزنامه‌ی تابلوید نیویورک اسمش را در صفحه‌ی اصلی درج کرده و در سر تیتیر آن از جنیفر به عنوان زنی هرزه یاد کرده بود. من هیچ‌یک از آن روزنامه‌ها را نخردم چون خودم هرگز تا به سر تیتیر روزنامه‌ها نگاهی نکنم از خانه بیرون نمی‌روم. خلاصه این پسر به محاکمه کشیده می‌شود - پسر سفیدپوست متعلق به طبقه‌ی بالا و پولدار. این ماجرا نام "قضیه‌ی قتل خوش استیل" به خود گرفت؛ و ما برای اولین بار چیزی را به نام دفاعیه‌ی سکس‌خشن شنیدیم. به این صورت که: "او (دختر به قتل رسیده) می‌خواست یک سکس‌خشن، دردناک و تحقیرآمیز داشته باشد. او یک جنده‌ی وحشی بود که سعی داشت این پسر را محکم ببندد. داشت آزارش می‌داد و این پسر خیلی ناراحت شده بود و وقتی که داشت تلاش می‌کرد که خودش را آزاد کند، به‌طور اتفاقی او را با سینه‌بندش خفه کرد." در این سناریو روشی که با زنان به‌هنگام تجاوز به‌کار برده می‌شود، در مورد کشتن‌شان نیز همان روش به‌کار برده می‌شود: آن زن خودش عامل محرک بود. همین را می‌خواست. از این کار خوشش می‌آمد و همان چیزی که لیاقت‌اش را داشت به‌دست آورد. زمانی که رییس بخش جنایت جنسی ما، لیندا فراشتاین، در تلاش برای محکوم کردن این مرد، رابرت چمبرز، بود با یک مسأله مشکل داشت: نمی‌توانست انگیزه‌ای بر این قتل بیابد. او فکر نمی‌کرد که می‌تواند هیأت منصفه را متقاعد کند که برای رابرت چمبرز هر دلیلی می‌تواند وجود داشته باشد تا جنیفر لوین را بکشد. البته که هیچ دلیلی به‌جز همان که خود قاتل می‌خواست و می‌توانست، دلیل دیگری وجود نداشت. او طی توافقی مبنی بر پذیرش جرم و تخفیف آن، کاری کرد که رأی هیأت منصفه هرگز اجرا نشد. خیلی از ما فکر می‌کردیم او تبرئه می‌شود. بعد از این معامله‌ای که او انجام داد، ویدیوهای زیادی از رابرت چمبرز در تلویزیون نشان داده شد در حالی که در سکس‌پارته‌ها خفه کردن زنان را تمسخر می‌کرد، لخت نشسته و زنان به دورش حلقه زده، صحنه‌ی قتل را بازسازی کرده و می‌خندیدند. ما در جهانی زندگی می‌کنیم که مردان زنان را می‌کشند و انگیزه‌ها هم به‌هیچ‌وجه شخصی نیستند. همان‌طور که هر زنی در این اتاق که تا به حال کتک خورده یا به او تجاوز شده باشد می‌داند، این یکی از غیر شخصی‌ترین تجربیاتی است که در عمرتان می‌توانید داشته باشید. شما زنی متأهل هستید. با مردی زندگی می‌کنید. فکر می‌کنید هر دو همدیگر را می‌شناسید. اما زمانی که مرد شروع به آزار دادن می‌کند، برای این می‌کند که شما زن‌اید نه به‌خاطر این‌که هر کس دیگری

از همه می‌خواهم که دیگر دروغ نگوییم. فکر می‌کنم ما هر روز دروغ‌های زیادی را برای گذران زندگی‌مان می‌گوییم و از شما می‌خواهم که به این دروغ‌ها پایان دهیم. یکی از این دروغ‌ها این است که این‌گونه نفرت از زنان به‌این مهلکی، سادیستی و وحشیانه به‌خاطر آن نوع نفرت علیه مردمی که به دلیل شرایطی که در آن به دنیا آمده‌اند و بر آن‌ها وارد شده است، نیست. ما برخی از بیرحمی‌های تاریخی که تا به حال اتفاق افتاده‌اند را شناخته‌ایم. به خودمان می‌گوییم، این‌ها مثل هم نیستند. من آن‌درا هستم. من جین هستم. من منم. ولی همه این‌را گفته‌اند. هر یهودی که در حال هل داده شدن زیر قطار بود گفت: "چرا

می‌کنیم می‌دانیم را به یاد داشته باشیم و هر روز صبح که از خواب بیدار شویم مصمم در فکر راه چاره‌ای باشیم.

ما باید بفهمیم که خشونت مردان چگونه عمل می‌کند. این یکی از دلایلی است که چرا مطالعه‌ی پورنوگرافی و جنگ علیه صنعت پورنوگرافی این قدر مهم‌اند - چرا که مقر اصلی جنگ و ارتش مقابل، این‌جاست.

پورنوگرافرها، سربازان‌شان را تعلیم می‌دهند؛ سپس این سربازان بیرون می‌آیند و آنها را به‌طور عملی روی ما اجرا می‌کنند. این جنگ علیه همه‌ی ماست. مقاومت ما جدی نبوده است؛ کافی هم نبوده است. در همان لحظه‌ای که داریم به این فکر می‌کنیم که می‌توانیم کاری علیه مغازه‌های پورنوگرافی بکنیم - قانونی و یا غیرقانونی - از فکر کردن می‌ایستیم. ما بر این باور نیستیم که دارای همه‌گونه حق قانونی هستیم که کاری انجام دهیم، چه برسد به حق غیرقانونی. در درون ما، این حس بی‌ارزش بودن که با خود داریم - که از مهم‌ترین و اصلی‌ترین نتایج ترس است که با آن زندگی می‌کنیم - ما را مجبور می‌کند که با رفتارمان، بر سیستمی که می‌گوید زندگی مردی که می‌خواهد به ما صدمه بزند از زندگی ما با ارزش‌تر است، صحنه گذاشته و آنرا قبول کنیم. ما قبولش می‌کنیم. بسیاری از توانایی‌های ما برای نجات خودمان بر پایه‌ی فراموش کردن هر چه بیشتر این صدمات است. می‌فهمیم که در حال صحبت با زنانی هستیم که نسبت به اکثر زنان، زمان بیشتری را با واقعیت آزار جنسی سپری کرده‌اند. اگر فرض بر این است که آزادی و برابری زنان مهم است، پس "آموزش" تنها کافی نیست. می‌دانید که مردان تحصیل کرده‌اند. می‌دانند که تجاوز و ضرب و شتم کارهای نادرستی‌اند.

کسی که تجاوز می‌کند، خیلی بیشتر از ما در مورد تجاوز می‌داند. او رازهایی را از ما پنهان می‌کند؛ ولی ما از او پنهان نمی‌کنیم. جاکش‌ها می‌دانند که چطور با زنان بازی کنند و آن‌ها را بفروشد. آن‌ها مردان احمقی نیستند. من با نظریه‌ای که تجاوز، پورنوگرافی و دیگر اشکال خشونت علیه حقوق زنان را غیرمعمول می‌داند و یا شیوه‌های معمول و جا افتاده در استفاده‌ی قانونی و تصویب شده مردان از زنان در رابطه‌ی جنسی را بی‌ربط به "زیاده‌روی‌هایی" که ما پیوسته انجام می‌دهیم، می‌دانند، موافق نیستیم. می‌گویید ما زنان خودمان عامل و محرک اصلی این آسیب دیده‌گی هستیم. وقتی زنی که به او تجاوز شده و به دادگاه می‌رود، چرا منطق قضات درست مثل پورنوگرافرهاست؟ رابطه‌ی جنسی روش مادی تصاحب کردن زنان است. این واقعی و عینی است. ما این‌را می‌دانیم و بیشتر ماها آن‌را تجربه کرده‌ایم. من از تاریخ حرف می‌زنم، از سکسوالیته حرف می‌زنم، ولی نه به شکل ایده‌ای که در سرتان می‌گذرد بلکه به‌عنوان آن واقعیتی که برای زن وقتی با یک مرد می‌خواهد اتفاق می‌افتد. اگر قادر نیستیم که به مسأله رابطه‌ی جنسی به‌شکل یک نهاد سیاسی نگاه کنیم (که به‌طور مستقیم ربط دارد به راه‌هایی که ما با آن با دیگران رابطه برقرار می‌کنیم تا موقعیت فرودست‌مان را بپذیریم، و یکی از راه‌هایی است که با آن تحت کنترل هستیم) هرگز نمی‌توانیم ریشه‌های روش‌هایی که سلطه‌ی مردان از طریق آن‌ها در زندگی ما عمل می‌کند را بیابیم.

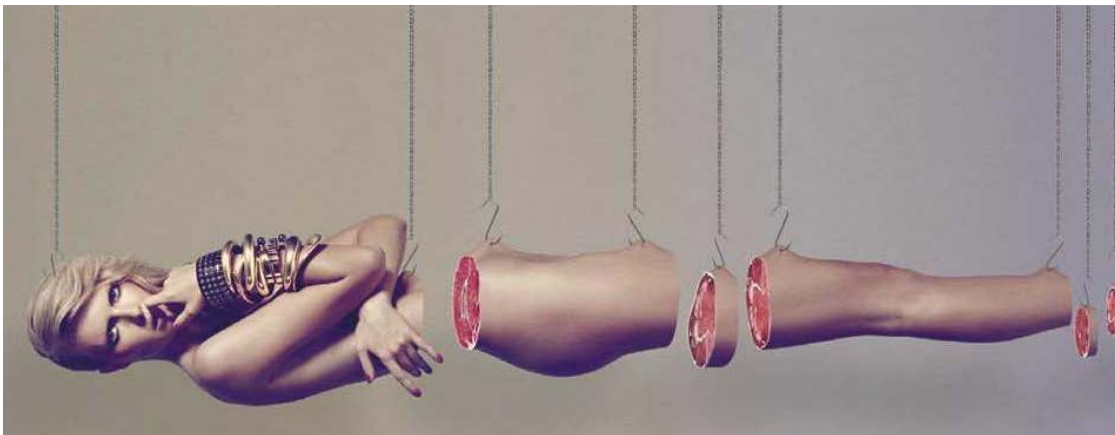
فرض ابتدایی در مورد زنان این‌گونه است که ما زاییده شده‌ایم تا گاییده شویم. همین! حالا، این معانی زیادی در بر دارد. سال‌های سال به این معنا بود که ازدواج یعنی مالکیت آشکار بدن زن و رابطه‌ی جنسی، حق ازدواج بود. یعنی رابطه‌ی جنسی به‌خودی‌خود عملی اجباری بود، چون دولت حکم کرده بود که زن رابطه‌ی جنسی را قبول کند. او متعلق به مرد بود. آثار باقی مانده از این فرهنگ این است که در فرهنگ ما

مردان رابطه‌ی جنسی را با تصرف زنان تجربه می‌کنند. فرهنگ، از رابطه‌ی جنسی به‌معنای استیلا و غلبه کردن حرف می‌زند - زنان تسلیم می‌شوند، زنان گرفته می‌شوند. این الگوی تجاوز است، نه الگویی برای مقابله به مثل، برابری، تقابل، یا آزادی. وقتی فرض بر این است که زنان برای این در روی کره زمین وجود دارند که بتوانند به لحاظ جنسی و برای رابطه‌ی جنسی در دسترس مردان باشند، یعنی بدن‌های ما این‌گونه است که گویی حدودی دارد که نقص بیشتری نسبت به بدن مردان دارد. زنان سوراخ‌هایی هستند که مردان می‌توانند در آن نفوذ کنند. مقصود از هموفوبیا (بیزاری از همجنس‌گرایی) این است که مردان را متوجه زنان کنند، که مردان را به خاطر استفاده نکردن از زنان تنبیه کنند. هموفوبیا، تأییدی است بر این که مردان می‌دانند که جنسیت مردانه برای زنان چقدر می‌تواند تهاجمی و خطرناک باشد. وقتی زنی به دادگاه می‌رود و می‌گوید: "به من تجاوز شده!" قاضی، وکیل مدافع، روزنامه‌ها و خیلی از مردم می‌گویند: "نه! تو رابطه‌ی جنسی داشتی." و زن می‌گوید: "نه! به من تجاوز شده!" و آن‌ها می‌گویند که کمی زور عیبی ندارد. این هنوز هم واقعیت دارد. هنوز تغییر نکرده است. وقتی به سلطه‌ی مردان به شکل یک سیستم اجتماعی نگاه کنید، چیزی که می‌بینید این است که این سیستم بگونه‌ای سازمان یافته که اطمینان حاصل کند که زنان از لحاظ جنسی برای مردان آماده‌اند. این فرض ابتدایی آن است. ما یک انتخاب داریم، و این انتخاب در کتاب‌های علوم سیاسی نیست. دانشگاه‌ها سعی در فراهم کردن این سطح از انتخاب برای ما را ندارند. سؤال این است: چه چیز در اولویت است، نیاز مردان به سکس یا شأن زنان؟

و من به شما می‌گویم که نمی‌توانید سؤال استفاده از زنان را از به‌اصطلاح استفاده‌ی نرمال از زنان، جدا کنید. تاریخ زنان در دنیا به‌عنوان یک کالای جنسی، این کار را غیرممکن می‌کند.

استنباطات دیگری هم هست - چون از آن‌جایی که سکس در حال حاضر اجتماعی شده و در جامعه وجود دارد، مردان با زنانی که با آن‌ها برابری نمی‌توانند سکس داشته باشند، قادر به این کار نیستند. این‌جا می‌فهمیم که شیء‌سازی یعنی چه. برای این که پاسخی از مردان گرفته شود، هرکس باید نمونه‌ی ایده‌آل شود و به‌درد بخور باشد. حال فکر کنید که این یعنی چه: زن خودش را کنترل می‌کند. تصمیماتی می‌گیرد که آزادی‌اش را غیرممکن می‌سازد، چون اگر بخواد زندگی کند، مجبور است که شیء‌ی باشد که مرد به آن به نحوی که برای خودش مهم است پاسخ می‌دهد، به‌شیوه‌ای که جنسی است. آزار جنسی در محل کار نوعی تصادف نیست. این حقیقت که زنان در محل کار مهاجرند، تصادفی نیست. وقتی وارد یک توافق جنسی شوید که شیء باشید، پس امکان آزادی‌تان را محدود کرده‌اید؛ و سپس، به‌عنوان فرض ابتدایی زندگیتان، قبول می‌کنید که آماده باشید، و هژمونی جنسی او را به چالش نگیرید، و در این رابطه‌ی نزدیک طالب برابری نباشید. هر چه باشد، شما بدن خودتان را قبلاً به جراح پلاستیک یا عاشق یا شهوت‌ران، تسلیم کرده‌اید. زنان و مادرانی که پای دختران‌شان را می‌بستند تا اندازه‌ی پای‌شان فقط سه اینچ (حدود ۷.۶۲ سانتیمتر) بشود - درواقع چلاق بشوند - به‌این دلیل این کار را کردند که استاندارد زیبایی به‌حساب می‌آمد. اگر زنی می‌خواست غذا بخورد، از نظر مرد باید زیبا به نظر می‌رسید.

اگر این کار به‌این معنا بود که دختر تا آخر عمر دیگر نمی‌توانست راه برود، این دیگر معامله و ریسکی بود که باید انجام می‌شد. به شکل "بیابید معامله کنیم!" بود؛ و ما زنان هنوز هم به همین شکل بیابید معامله کنیم، رفتار می‌کنیم. به‌جای این‌که تصمیم بگیریم که چه



پورنوگرافی می‌گوید بروید و زنان را شکار کنید! این کارها را با آن‌ها بکنید! این تفریح است. می‌گوید زن‌ها هم خوش‌شان می‌آید. حقیقت این است و جامعه بایستی با سازمان‌دهی منظم و به اندازه‌ی کافی زنانی را به عنوان مواد اولیه برای صنعت پورنوگرافی فراهم کند.

می‌کنند؟ چی چیزی می‌تواند باشد؟ بیایید با بازی "بگرد و پیدا کن!" دلیلش را بیاییم. راستش، واقعیت امر این است که دلیلش در پورنوگرافی است که همه جا هم فروخته می‌شود. پورنوگرافی می‌گوید بروید و زنان را شکار کنید! این کارها را با آن‌ها بکنید! این تفریح است. می‌گوید زن‌ها هم خوش‌شان می‌آید. حقیقت این است و جامعه بایستی با سازمان‌دهی منظم و به اندازه‌ی کافی زنانی را به عنوان مواد اولیه برای صنعت پورنوگرافی فراهم کند.

شرایطی که این مواد اولیه را فراهم می‌کنند فقر است؛ و معمولاً آزار جنسی کودکان در زنان با محارم و بی‌خانمانی است. ما قبلاً این آگاهی‌ها را نداشتیم؛ ولی الان داریم. چه به سر زنان می‌آید؟ چطور اتفاق می‌افتد؟ امروزه دیگر خیلی می‌دانیم. زمان آن رسیده که چیزهایی را که می‌دانیم عملی کنیم. می‌دانیم که پورنوگرافی باعث آزار جنسی می‌شود. می‌دانیم که در آمریکا متوسط سن تجاوز کننده‌ها دارد کمتر می‌شود. حالا دیگر پسرانی که در سنین پایین نوجوانی‌اند دارند زورشان را از اولین حملات‌شان علیه دختران جوان آزمایش می‌کنند. پسران جوانی هستند که با فرو بردن چیزهایی در بدن نوزادان آن‌ها را می‌کشند. وقتی ازشان می‌پرسند که چرا آن کار را کردند می‌گویند که در پورنوگرافی دیده‌اند. پسران جوانی وجود دارند که تفنگ برداشته و سعی می‌کنند آن‌را در واژن زنان بکنند. کجا این‌ها را دیده‌اند؟ از کجا یاد گرفته‌اند؟ ازشان بپرسید! از آن کسانی که در زندان‌اند بپرسید، از جاهایی که مجرمان جنسی نوجوان در آن‌ها به شما خواهند گفت: "در پورنوگرافی دیدم." حال ممکن است عواملی که فردی را به این‌جا می‌کشد که می‌خواهد این کار را بکند، متفاوت باشد از این‌که چطور آن را یاد گرفته است. ولی حقیقت امر این است که اگر در جامعه‌ی زندگی کنید که با یک چنین نفرتی از زنان پر شده باشد، یعنی در واقع در جامعه‌ی دارید زندگی می‌کنید که شما را برای مورد تجاوز قرار گرفتن، ضرب و شتم دیدن، تن‌فروشی کردن، یا مرگ نشانه گرفته است. از نظرم، این‌ها حقایق‌اند.

من از شما می‌خواهم که درباره‌ی خشونت علیه زنان حرف بزنید؛ و شما هم برای رفع این مشکل این‌جا هستید. یک‌کاش می‌توانستید مردگان را زنده کنید. این چیزی است که دوست دارم ببینم. هدف سیاسی این است. یکی از دلایلی که راست‌ها این همه به زنان نزدیک شده‌اند این است که راست‌ها خدای برتری دارند که می‌گوید من تمام دردها و رنج زخم شما را التیام می‌بخشم: "من برای شما جانم را دادم. من شما را تسکین خواهم داد." فمینیست‌ها این چنین خدای برتری ندارند که بتواند آن‌طور شفابخش باشد. ما در مورد عدالت، برابری و حقانیت، ایده‌ها داریم؛ و ما بایستی برای واقعی کردن این‌ها راه‌هایی بیابیم. جادو نمی‌توانیم بکنیم. قدرت مافوق طبیعی هم نداریم و

می‌خواهیم، چه چیزی نیاز داریم، در عوض استانداردهای درجه دویی برای آزادی خودمان داریم. می‌ترسیم، نه به‌خاطر این که ترسو و بزدلیم - که خیلی هم شجاعیم - ولی به‌جای جنگیدن با سیستمی که ما را مجبور می‌کند که چنان معامله‌هایی را بکنیم، ما از شجاعت‌مان برای تحمل کردن و دل‌داری دادن خودمان پس از انجام این چنین معاملاتی استفاده می‌کنیم. وقتی تصمیمی می‌گیریم، باید انتخابی باشد که ریشه در برابری دارد - نه در این حقیقت که هرزنی هنوز هم برای رسیدن به رفاه و امکانات عقب‌تر از یک مرد است.

در آمریکا، خشونت علیه زنان از مشغولیات و تفریحات عمده است. نوعی ورزش است، سرگرمی است، جریان عمده‌ی سرگرمی فرهنگی واقعی و فراگیر در جامعه است. واقعی و فراگیر است. مسری است. آن‌قدر بدیهی و زیاد شده که هرکسی به سختی متوجهش می‌شود. در آمریکا سی سال است که جامعه‌ی اشباع شده از پورنوگرافی داریم. در این سال‌ها افراد زیادی بوده‌اند که از ما می‌خواستند این معضل را مورد مطالعه قرار دهیم. بسیاری بوده‌اند که می‌خواستند ما این موضوع را مورد بحث و جدل قرار دهیم. ما مطالعه کرده و مباحثات هم انجام داده‌ایم، همه‌ی این کارها را کرده‌ایم. در آمریکا، عده‌ی مردانی که قاتل زنجیره‌ای نام گرفته‌اند، رشد عمده‌ای داشته است - مردانی که عمدتاً به زنان و گاهی نیز به کودکان، تجاوز کرده و آنان را می‌کشند. معمولاً بدن‌های‌شان را هم قطعه قطعه می‌کنند. گاهی قبل از کشتن با آن‌ها سکس می‌کنند و گاهی هم بعد از کشتن‌شان. حال، می‌توان گفت این یک مانور قدرت است، ولی حقیقت امر این است که از نظر آن‌ها، این نحوه‌ی سکس کردن‌شان است: با آسیب رساندن به ما و با کشتن و قطعه قطعه کردن‌مان. در آمریکا ما با یک پدیده‌ی مسری و مداوم کشتن زنان رو به‌روئیم. ما با تعداد بسیار زیادی از جمعیت گمشده‌ی زنان در شهرها روبه‌روئیم. در کانزاس سیتی، به گفته‌ی پلیس، شصت زن فقط در سال ۱۹۷۷ تا به‌حال کشته شده‌اند. سه چهارم‌شان هم سیاه‌پوست بوده‌اند. زنان تن‌فروش بوده‌اند. این زن‌ها قطعه قطعه شده، یا در وضعی که پلیس و رسانه‌ها آن‌را وضعیت شرم‌آور و زشت نامیدند - حسن تعبیرها شگفت آورند - رها شده بودند. یکی از طرح‌های قاتلان زنجیره‌ای به این شکل بود که کارهایی را که با قربانیان‌شان می‌کردند همان کارهایی بود که در پورنوگرافی دیده بودند و قربانیان را هم به همان حالت و ژست پورنو رها می‌کردند. پورنوگرافی، در بیوگرافی تمام این قاتلان زنجیره‌ای دخیل است. گاهی برای این‌که آهسته به قربانیان‌شان نزدیک شوند از آن استفاده می‌کنند، گاهی برای نقشه‌ریزی این جنایت و گاهی هم برای سرعت بخشیدن به ارتکاب آن. هنوز مردم اصرار دارند بگویند که حتماً یک چیزی در آب یا هوا هست. چطور می‌تواند همه‌ی این مردها چنین ایده‌هایی را برای انجام چنین کارهایی پیدا

دورکین در تظاهرات ضد پورنوگرافی در نیواورلئان، اواسط دهه هشتاد



از شما

می‌خواهم که از متجاوزین تاوان

پس بگیرید، علیه‌شان سازماندهی کنید. ما می‌دانیم که این متجاوزین چه کسانی هستند. می‌دانیم چون با ماست که این کارها را می‌کنند. این کار را با من کرد؛ با بهترین دوستم هم کرد. او را می‌شناسیم. می‌دانیم که این اتفاق افتاد: کی، کجا و چگونه؟ از شما خواهش می‌کنم که موضوع تجاوز را جدی بگیرید. اگر قانون کاری نمی‌کند، شما باید بکنید. از شما می‌خواهم که هر جایی که می‌توانید بازارهای فروش پورنوگرافی را ببندید و پابینشان بکشید و مانع نشر آنها شوید، هر جا و هر جوری که می‌توانید.

از شما می‌خواهم که به شکل گذرا به این موضوع نگاه نکنید و از آن رد نشوید: نگذارید که فمینیسم بخشی از یک راز زندگی شود. می‌خواهم که به‌خاطر بپاخاستن برای حق زنان از کسی عذرخواهی نکنید.

از شما می‌خواهم که به سازماندهی حمایت سیاسی برای زنانی بپردازید که مردانی را که به آنها صدمه رسانده‌اند، کشته‌اند. این‌ها ایزوله و تنها هستند. این یک مسأله‌ی سیاسی است. این زنان دارند مجازات می‌شوند چون در لحظاتی از زندگی‌شان، سلطه‌ای را که انتظار می‌رفت قبول کنند را رد کرده و در برابرش مقاومت نموده‌اند. این زنان به‌خاطر ما، تک تک ما که بدون هیچ درگیری جان سالم از مهلکه به در برده، برای تک تک مایی که برای تعریف این جان از مهلکه به در بردن‌ها زندگی کردیم، در این زندان‌ها هستند.

از شما می‌خواهم که جلوی مردانی که زنان را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند، بایستید. هر جور شده مانع کارشان شوید، چه با زندان فرستادن و چه با کشته شدن‌شان. مردانی که به زنان تجاوز می‌کنند، خودشان می‌خواهند که تجاوز کنند و آن را انتخاب می‌کنند؛ و مردانی که زنان را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند نیز خود می‌خواهند و با اختیار خودشان این کار را می‌کنند؛ و اکنون ما زنان هم انتخابی داریم و آن این است که باید جنگ متقابل کنیم.

از شما می‌خواهم که به هر راه ممکن سیاسی که برای جنگی متقابل وجود دارد توجه کنید- به‌جای این که بگویید: "از او خواستم، به او گفتم، ولی او ول نمی‌کرد." ما باید راه‌هایی را بیابیم که با هم این کار را بکنیم. ولی به هر حال باید این کار را بکنیم. ✱

نمی‌توانیم زانی را که خرد و شکسته شده‌اند را همواره سعی کنیم که جمع و جورشان کنیم تا بتوانند خود را باز یابند. جنگ متقابل دقیقاً نزدیک به همین التیام و علاچی است که ما می‌خواهیم به آن برسیم. این درک که ما اکثر دوران عمرمان را با درد نسبتاً زیادی زندگی خواهیم کرد، مهم است. اگر اولین اولویت‌تان این است که زندگی بی‌دردی را داشته باشید، نمی‌توانید نه به خود و نه به زنان دیگر کمک کنید. آن چه که مهم است این است که باید جنگ‌جو و مبارز بود. افتخار کردن به مبارزات سیاسی نوعی درمان است. دیسپلین داشتن ضروری است. هر عملی که علیه مردانی که زنان را آزار می‌دهند برداشته می‌شود، باید واقعی باشد. ما باید برنده شویم. ما در جنگیم. ما تا به حال جنگ متقابل نکرده‌ایم. ما باید این جنگ را ببریم. ما به مقاومت سیاسی نیازمندیم که باز و آشکار باشد. همراه با قانون‌گذاران و مقامات رسمی خودمان باشد. همراه با زنان‌کاردان خودمان باشد. ما فعالیت مخفی نیز نیاز داریم.

هر بلایی که تا به حال سرتان نیامده - خود من هم شاملش هستم؛ بخشی از راهی است که از طریق آن خودم را نجات می‌دهم- کمی شل‌تر کردن بند کنترل شماس است که در دست آن‌هاست. وقتی سه‌ساله یا ده‌ساله بودید به شما تجاوز نشد، یا کتک نخوردید، یا به فحشا کشیده نشدید- هرچه که هست و شما توانستید از زیرش در بروید معین کننده‌ی میزان آزادی و استقامت شماس است، و میزان این است که چقدر به زنان دیگر مدیون‌اید. از شما نمی‌خواهم که خودتان را فدا کنید؛ می‌خواهم که دیگر دروغ نگویید! از شما می‌خواهم که یک زندگی با عزت و احترام داشته باشید. می‌خواهم که بجنگید. از شما می‌خواهم کارهایی را برای زنان انجام دهید که زنان همواره در مبارزات سیاسی برای مردان انجام می‌دهند. زنان جسم و بدن‌های ما را در مبارزات سیاسی که هم مرد و هم زن در آن شرکت دارند در معرض خطر می‌گذارند، ولی ما این کار را برای این زنان نمی‌کنیم. از شما نمی‌خواهم که بروید و گیر بیفتید، می‌خواهم که در روید. می‌خواهم که برای نجات زندگی‌تان فرار کنید. اگر لازم است از داخل دیوار آجری فرار کنید، این کار را بکنید. اگر صدمه دیدید، عیبی ندارد، بهتر از این است که او (مرد) شما را بگیرد و صدمه بزند چون راست ایستاده بودید. هیچ کسی از ما حق ایستادن ندارد.

من از شما می‌خواهم که با ترم‌های سیاست اجتماعی به مسأله پورنوگرافی بپردازید، که به عقیده‌ی من مثل تصویب برخی قوانین شهروندی میناپولیس می‌باشد. قوانین در مورد هرزگی می‌گوید که بدن زنان کثیف است- همان چیزی که اساس آن‌ها را تشکیل می‌دهد. قوانین جنایی جلوی صنعت پورنوگرافی را نمی‌گیرند. خود این حرفه می‌تواند ادامه یابد؛ فرد دیگری مدیریتش کند. در عوض، ما باید مردان را مسئول اعمالی که با آن زنان در پورنوگرافی استثمار می‌شوند بدانیم، و آن را به‌عنوان فرمی از تبعیض جنسی بدانیم، و درک کنیم که این، شانس زنان را در زندگی از بین می‌برد، و بگوییم: "شما باید توانش را پس بدهید! ما پول‌های شما را می‌گیریم. راهی پیدا می‌کنیم که متقابلاً به شما ضربه بزند. دیگر از سواری مجانی خبری نیست آقای جاکش! شما هزینه‌اش را پس می‌دهید."

به نظر من خیلی مهم است که تجاوز، ضرب و شتم و فحشا به‌طور قانونی، به‌عنوان نقض حقوق مدنی زنان به‌مثابه‌ی نقض حقوق بشر به شدیدترین شکلش در نظر گرفته شود. مهم است که سیستم قانونی را بسازیم که شأن ما زنان را با تأیید انسان کامل بودن‌مان تأیید کند.

زنان و تحولات مصر!

امیر فرزان

نفرت مردم عاصی این مناطق بودیم که به سقوط حاکمان دست نشانده و دیکتاتور در تونس، مصر، یمن و لیبی (در لیبی همراه با دخالت مستقیم نظامی نیروهای ناتو) منجر شد؛ البته این پایان ماجرا و دستاورد مطلوب و مورد نظری نبود که مردم برای آن جنگیدند و کشته‌ها دادند؛ چراکه آن چه در مقابل به دست آوردند همان سیستم گذشته با افرادی جدید و بعضاً حتی عناصر قدیم حکومتی است.

اوضاع در سوریه و بحرین هم بسیار بد است. جناح‌های مقابل حکومت وابسته به امپریالیسم چین و روسیه، طیف‌های مختلفی را در بر می‌گیرد؛ از مردم ناراضی گرفته تا مرتجعین مذهبی و قومی وابسته به امپریالیست‌های غربی. این مسأله صحنه‌ی جنگ را برای بسیاری از مردم سوریه و جهان مغشوش کرده و صف‌بندی‌ها را ناروشن ساخته است. تا نبود یک آلترناتیو انقلابی نمی‌توان انتظار داشت که در برابر بهای سنگین کشته و زخمی شدن ده‌ها هزار انسان و در برابر آوارگی و بی‌خانمانی صدها هزار تن، دستاورد مطلوبی به دست آید.

خشم مردم در ترکیه و تظاهرات وسیعی که در بسیاری از شهرهای آن در گرفت هم با ترفندهای مختلف، مثل خشونت و اصلاحات جزئی، موقتاً فرو نشانده شد. اوضاع ناآرام در بسیاری دیگر از کشورهای منطقه هم همچنان ادامه دارد.

یکی از نکاتی که نیروهای انقلاب را در کشورهای تحت سلطه تضعیف می‌کند این است که مردسالاری، نابرابری و خشونت بر علیه زنان در این کشورها در مقایسه با کشورهای غربی از اشکالی به‌غایت آشکارتر و وقیحانه‌تر برخوردار است. این ویژگی که به خودی خود نیمی از نیروی بالقوه‌ی انقلاب را فلج می‌کند، برای دشمنان انقلاب موهبتی است که به هر وسیله در تقویت و حفظ آن می‌کوشند. زنان مصر که به استناد فیلم‌ها، تصاویر و گزارشات، در تمامی روزهای قبل از سرنگونی مبارک در میدان تحریر و در تمامی عرصه‌های مبارزه، حضور تعیین‌کننده و فعالی داشتند، بلافاصله بعد از تحکیم حکومت نظامی و به‌دنبال آن در زمان حکومت مرسى با توسل به اشکال مختلف



متعاقب شکست انقلابات سوسیالیستی در شوروی و چین، ابعاد هجوم و پیشروی امپریالیسم در کنترل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشورهای تحت سلطه به شدت افزایش یافت. اعتراضات مردمی در این کشورها، که به دلیل نبود یک آلترناتیو قوی انقلابی در دنیا، پراکنده و غیرمتممکن، نظم موجود را هدف قرار می‌داد، اغلب با برنامه‌ریزی دقیق توسط امپریالیست‌ها و حکومت‌های مرتجع داخلی به اشکال متناسب زمانی و مکانی به انحراف کشانده شده و قبل از این که به بارنشینند، سرکوب شده است.

نظام امپریالیستی برای کسب مافوق سود از یک طرف و خالی کردن بار بحران‌های ادواری خود به روی کشورهای تحت سلطه، کنترل و استثمار را در این کشورها به اوج خود رساند. خیل عظیم زنان و کودکان را به بازارهای کار و تولید تحت شدیدترین درجات استثمار کشانده است. در کارگاه‌هایی که بیشتر به سیاه‌چال‌های قرون وسطی شباهت دارد، بدون رعایت حداقل استانداردهای ایمنی و سلامت، کارگران و به‌خصوص زنان بسیاری را برای ۱۲ ساعت کار طاقت‌فرسا با حقوق ناچیز ۱ دلار در روز بکار می‌گمارد. دولت‌های این کشورها هم که به درجات مختلف مستقیم و غیرمستقیم به قدرت‌های بزرگ وابسته‌اند، مجری سیاست‌های خانمان‌برانداز بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول هستند. سیاست‌های دیکته شده از طرف بانک جهانی مثل خصوصی‌سازی و قطع سوبسیدها، که در ایران هم شاهد آن هستیم، هر روز وضعیت معاش اقشار وسیعتری از جامعه را به زیر خط فقر می‌کشاند. وخامت روز افزون اوضاع، گسترش دامنه‌ی اعتراضات و شورش‌های مردم را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. مردم به خیابان‌ها می‌ریزند و خواهان تغییر موقعیت‌شان هستند.

در طول سه سال گذشته شورش‌های مردمی بیش از هر جا، در منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا متمرکز شده است. در این سال‌ها شاهد سرریز شدن خشم و

تفنگ اتوماتیک به قتل رساند. مرگ ایمان برای کسانی که ادعا می‌کردند خشونت جنسی یک معضل شهری است، ندای تکان‌دهنده‌ای بود. با تلاش‌های فعالان و سازمان‌های حقوق بشر، قاتل ایمان در ژوئن ۲۰۱۳ به حبس ابد محکوم شد.^۲

تصاویر و ویدئوهای بسیاری از برخوردهای خشونت‌آمیز نیروهای انتظامی با مردان و زنان معترض در مصر بعد از "بهار عربی" از طریق اینترنت و رسانه‌های مختلف در سطح جهان پخش شده است که به‌خوبی نشان‌گر خشونت‌های ویژه‌ی جنسیتی و دامنشانه‌ی این نیروها با زنان است. برای مثال یکی از این ویدئوها، ده ماه پس از سقوط مبارک یعنی در روز ۱۸ دسامبر ۲۰۱۱ برخورد وحشیانه‌ی پلیس و نیروهای نظامی به تظاهرکنندگانی که خواهان پایان یافتن حکومت ارتش بودند، را نشان می‌دهد. در این ماجرا که در اینترنت به ماجرای "دختری با سینه‌بند آبی" معروف شد، ارتشی‌ها لباس‌های یکی از زنان شرکت‌کننده در تظاهرات را دریده و با چکمه بر ارگان‌های زنانه‌اش می‌کوبیدند و به قصد کشت او را بالگد و باطوم کتک زدند.^۳

حضور فعال و مستمر زنان مصر در تمامی تحولات سیاسی و اجتماعی، علی‌رغم فشارهای همه‌جانبه‌ی موجود که با تمام قوا سعی در خانه‌نشینی کردن آنان دارد، قابل تحسین است. این مبارزه‌ی زنان، نشان از آن دارد که آنان به‌درستی و با اتکا به تجربیات خود و تمامی زنان جهان، به این جمع‌بندی رسیده‌اند که تنها راهی که برای به‌دست آوردن حقوق خود دارند این است که تسلیم نشوند. زنان مصر که نقش تعیین‌کننده در مبارزه برای سقوط مبارک داشتند، خیلی زود دریافتند که رژیم مرسی با اتکا به قوانین اسلامی فرودستی آنان را تحکیم و تشدید می‌کند و در صورت تسلیم، شرایطی بهتر از آن‌چه به سر زنان ایران آمد، انتظارشان را نمی‌کشد. این بار مبارزات‌شان را بر علیه مرسی جهت دادند؛ و همراه با سایر اقشار و طبقات برای سرنگونی مرسی به خیابان‌ها ریختند. امپریالیست‌ها که هوشیارانه این تحرکات را رصد می‌کردند، دست به کار شدند و برای اینکه مبدا تداوم مبارزات، به دست یابی مردم به خط و تشکیلات انقلابی بیانجامد، با یک کودتای نظامی سکان عمل را به‌دست ارتش که انتخاب برتر آن‌هاست، سپردند.

متأسفانه خیل عظیمی از زنان و مردان مصر، هم‌سویی حرکت ارتش و مردم در سقوط مرسی و اخوان‌المسلمین را به فال نیک گرفتند و به حمایت از یک جناح سرکوب‌گر و وابسته در مقابل جناح ارتجاعی دیگر پرداختند. این ارتش همان ارتشی است که چه در زمان مبارک و چه در زمان مرسی به سرکوب وحشیانه‌ی مردم معترض می‌پرداخت. هنوز مدت زیادی از دستگیری و آزمایش بکارت زنان که فقط خواهان بزرگ‌داشت روز زن بودند، توسط نیروهای انتظامی، نگذشته است. هنوز مدت زیادی از حملات وحشیانه‌ی ارتش به معترضان و تظاهرکنندگان در میدان التحریر و در خیابان‌های مصر نگذشته است. هنوز مدت زیادی از ماجرای "دختری با سینه‌بند آبی" نگذشته است. چگونه می‌توان این‌ها را فراموش کرد. زنان مصر و همه‌ی مردم مصر باید بدانند که اگر برای رهایی خود به ارتش دخیل ببندند تا اخوان‌المسلمین را به عقب براند و چهره‌هایی مثل البرادعی را به قدرت برسانند، حاصل تمامی مبارزات سه سال اخیر خود را دو دستی به دشمنان خود اعطا کرده‌اند. رهایی زنان مصر و تمامی اقشار تحت ستم فقط زمانی ممکن می‌شود که نیروهای سرکوب‌گر و تمامی ارکان قدرت درهم کوبیده شود. زمانی که مصر نه زیر یوغ ارتجاعیون داخلی باشد و نه زیر یوغ امپریالیست‌ها. صف دوست و دشمن را با تشخیص برنامه و خط هر نیرو، باید به خوبی روشن کرد. معیار زنان برای تشخیص دوست از دشمن، برنامه‌ای است که برای رفع فرودستی زنان دنبال می‌کنند. تنها آن نیرویی قابل حمایت است که

زور و آزار جنسی، به عقب رانده شدند. این تجربه‌ای بود که زنان ایران هم سی و چند سال قبل با آن مواجه شدند و زنان تونس و لیبی و سایر کشورهای منطقه هم به درجات مختلف با آن درگیرند.

استفاده از آزار جنسی به عنوان یک ابزار سیاسی توسط حکومت برای سرکوب زنان در مصر در گذشته هم سابقه داشته است. برای مثال در ۲۵ ماه می ۲۰۰۵ که به "چهارشنبه‌ی سیاه" موسوم است، زنان معترض به اصلاحات قانون اساسی، (اصلاحاتی که راه را برای رسیدن ریاست جمهوری به جمال مبارک هموار می‌کرد) که در مقابل سندیکای مطبوعات تجمع کرده بودند، مورد حمله و آزار جنسی نیروی پلیس رژیم مبارک، لباس شخصی‌ها و اوباشان قرار گرفتند.

هشتم ماه مارس سال ۲۰۱۱ یعنی کمتر از ۱ ماه پس از سقوط مبارک، زنان مصری که برای بزرگ‌داشت روز زن در میدان التحریر جمع شده بودند، مورد تهاجم و آزارهای جنسی مردانی که بعضاً در دوران مبارزات ضد مبارک از هم‌زمان‌شان بودند، قرار گرفتند. با دخالت نظامیان، زنان، دستگیر شده و به زور مورد تست باکره‌گی قرار گرفتند. فرماندهی اداره اطلاعات ارتش در آن زمان از این اقدام دفاع کرد و گفت: "این آزمایش برای این انجام گرفت که این زنان پس از چند شب به سر بردن با مردان در میدان التحریر، مدعی نشوند که از سوی نظامیان مورد تجاوز قرار گرفته‌اند." این فرمانده، کسی جز ژنرال السیسی نبود که امروزه، رئیس ارتش مصر و قدرتمندترین فرد این کشور محسوب می‌شود.^۱

این اتفاق از عمق فاجعه سخن می‌گوید: مردانی که خود تا چند روز قبل در کنار این زنان بر علیه رژیم می‌جنگیدند، به‌جای حمایت از خواسته‌های به‌حق هم‌زمان‌شان، برای تثبیت برتری جنسیتی‌شان، در کنار نیروهای سرکوب‌گر قرار گرفته و در جبهه‌ی دشمن جنگیدند. چه چیزی بیش از این نگاه ارتجاعی و مردسالارانه می‌تواند این طور نیروهای بالقوه‌ی انقلاب را مقابل هم قرار دهد و انرژی نیمی از این نیروها را صرف نابودی انرژی نیم دیگر کند. یعنی پتانسیل شورش علیه دشمن را در مردان، تبدیل به پتانسیلی برای فلج کردن انرژی شورش زنان علیه دشمن نماید. از طرف دیگر از دلیلی که ژنرال السیسی برای عمل وحشیانه‌ی ارتش می‌آورد، می‌توان به این نتیجه‌ی روشن رسید که این امری معمول و مسلم است که به زنان در دوران دستگیری از طرف عوامل پلیس و ارتش تجاوز شود و به همین دلیل این‌ها پیشاپیش خود را بر علیه چنین اتهامی تبرئه می‌کنند.

این عمق نگاه زن‌ستیز ژنرال السیسی، یعنی کسی که ادعای حمایت از تشکیل دولتی دموکراتیک و سکولار دارد، را نشان می‌دهد و البته همسر ژنرال السیسی کسی است که روینده می‌زند در حالی که این شکل از پوشش حتا بین زنان مذهبی در مصر معمول نیست.

آزار جنسی و تجاوز به زنان که در ابعاد وحشتناکی در مصر رایج است باعث شده که ارگان‌ها و جمعیت‌های بسیاری برای حمایت و محافظت از زنان تشکیل شود. برخی از این تشکیلات به‌خصوص تلاش دارند فضای امنی در میدان تحریر برای زنانی که در مبارزات شرکت می‌کنند، ایجاد نمایند.^۲ مبارزه با فرهنگ مردسالار غالب در مصر که با ایجاد ناامنی گسترده در تمامی عرصه‌های اجتماعی، سعی در پاسیو کردن و سرکوب زنان را دارد، وظیفه‌ی عاجل جنبش زنان مصر است. برای نمونه یکی از اتفاقاتی که در مصر با عکس‌العمل وسیع جنبش زنان و حامیان آنان مواجه شد، سرنوشت دلخراش "ایمان مصطفی" بود:

در سپتامبر سال گذشته، «ایمان مصطفی»، دختر شانزده ساله، به همراه دوستش در روستای «عرب القبلتین» در اسیوط مشغول راه رفتن بود که مردی پستان‌هایش را دستمالی کرد. او رو در روی مرد قرار گرفت و به صورتش تف انداخت و مرد در جواب این شجاعت، او را با

"تنها صداست که می ماند!"

مجموعه‌ای از مقالات و سخنرانی‌های «آذر درخشان» که به زودی و به صورت ایبوک در اینترنت قرار خواهد گرفت.



گزیده‌ای از چند مقاله:

< ... چرا نه فراموشی و نه بخشش؟

♦ فراموش نمی‌کنیم چون ما هم در پی آرمان‌های آن زندانیان سیاسی هستیم، یعنی تلاش و مبارزه برای دنیای نوینی که بر ویرانه‌های جامعه کهن ساخته می‌شود.

♦ فراموش نمی‌کنیم چون باید این حادثه به بخشی از حافظه‌ی عمومی جامعه تبدیل شود تا بدانیم که تاریخ‌رهایی و آزادی جوامع انسانی تاریخ مبارزه و فداکاری و از جان گذشتگی میلیون‌ها انسان است. تا بدانیم که هر ذره از آزادی و عدالت اجتماعی بدست آمده بر دوش مبارزه و جسارت و از خود گذشتگی هزاران انسانی به‌دست آمده که خوشبختی و رهایی خود را با خوشبختی همه انسان‌ها معنا می‌کنند.

♦ نخواهیم بخشید چون در پی بازسازی و اصلاح نظامی نیستیم که خشت خشت آن بر قتل و کشتار و سرکوب و زندان بالا رفته است.

♦ نخواهیم بخشید چون بخشیدن جنایت‌کاران، ترغیب و تشویق جنایت است.

بخشیدن جنایت‌کاران باعث دل‌سرد کردن هزاران خانواده‌ی جانب‌اخته‌ای است که تا امروز برای دادخواهی فرزندان‌شان مبارزه کرده‌اند و در نهایت یعنی دل‌سرد کردن مردم از مبارزه و مقاومت علیه نظام‌های جنایتکار.

♦ فراموش کردن و بخشیدن یعنی تصدیق و تکرار این جنایات. یعنی بخشیدن نظامی که چنین جنایاتی بخشی از پرده‌ی آن است. یعنی محروم کردن مردم از داشتن حافظه‌ی تاریخی برای تداوم مبارزات‌شان در مسیر پیشروی تاریخ. یعنی ممانعت از ارتقا آگاهی مردم از شناخت مکانیسم‌های سرکوب‌گرانه‌ی نظام‌های ارتجاعی...

بخشی از سخنرانی برای افکار عمومی غیرایرانی به مناسبت بیستمین سالگرد (شهریور ۱۳۸۷ - سپتامبر ۲۰۰۸)

< ... موقعیت زنان در زندان‌های جمهوری اسلامی فشرده‌ی موقعیت اکثریت زنان در جامعه است. جمهوری اسلامی جامعه‌ی آرمانی خود را در زندان‌ها تحقق بخشید...

... برای اولین بار بشر نتیجه‌ی هولناک ترکیب نظام مدرن وابسته به سرمایه‌داری امپریالیستی و دین را تجربه کرد. بردگی مدرن زن، علامت تجاری آن شد. زنان زندانی سیاسی، نه فقط زنان کفار که در جنگی نابرابر به اسارت سپاهیان اسلام درآمده بودند، بلکه زنان گستاخی بودند که باید تنبیه می‌شدند...

... خادمان زمینی خدا از چنین زنانی ترس و تنفر داشته و دارند. زنان سرکشی که نه فقط تن به حقارت و فرودستی اسلامی نمی‌دادند، بلکه ادعای تغییر جهان را داشتند. چگونه می‌شد زنانی را که به خدای آسمانی باور ندارند و از خدای زمینی نیز هراسی ندارند به زانو درآورد؟ پس زنان زندانی سیاسی را به شلاق و تازیانه کشیدند. سیاهچال‌های تو در توی اوین، قزلحصار، گوهردشت و عادل‌آباد و ... صحنه‌ی نبرد بزرگ و بس نابرابر بود. زنان زندانی سیاسی چه مقاومت باشکوه و باور نکردنی را به نمایش درآوردند. در فاصله سالهای ۶۰ تا ۶۴ هزاران زن پیچیده در پتو شلاق خوردند؛ و پیچیده در حجاب سیاه تیرباران و حلق آویز شدند.

وقتی دسته دسته زنان و دختران نوبالغ در زندان‌های اوین سلاخی می‌شدند. در زندانی به بزرگی ایران زنانگی و جنسیت زنان شلاق می‌خورد و به قتل می‌رسید...

< ... موضوع زندانیان سیاسی مستقیماً به مسأله‌ی قدرت سیاسی حاکم و عملکرد آن برای حفظ خود مربوط می‌شود. ... به همین دلیل مردم نباید مسأله‌ی زندانیان سیاسی و کشتارهای عظیم یک دهه را بسادگی فراموش کنند. ما باید آن چنان قاطعانه و ریشه‌ای با این جنایات تصفیه حساب کنیم که دیگر در تاریخ تکرار نشود. مسأله‌ی زندانی سیاسی چاقویی است در دست مردم برای شکافتن قلب مناسباتی که پر از چرک و خون و تعفن و بی‌عدالتی و سرکوب و کشتار است. کشمکش‌های طبقاتی کنونی بر سر کشتار دهه‌ی ۶۰ و اوج آن در سال ۶۷، یا این چاقو را تیز می‌کند یا کند. نیروهای انقلابی و رادیکال باید به تیز کردن این چاقو خدمت کنند...

**کی می‌رود ز خاطر خون روان یاران
(بخشی از سخنرانی در سمینار زندانیان سیاسی در کلن - اوت ۲۰۰۷)**

به خطی مسلح باشد که برای زنان و تمامی اقشار تحت ستم، آزادی و برابری را به ارمان بیاورد. باید مراقب بود که با حمایت از این یا آن جناح دشمن، به سربازی برای تحکیم سیستم سرکوب و استثمار خود بدل نشویم. ارتش ضد زن و تا به دندان مسلح آمریکایی مصر و اخوان‌المسلمین در عمل نشان داده‌اند که برنامه‌شان برای زنان مصر تعمیق فرودستی زنان است و هر دو طرف جنگ به یک اندازه زنان را قربانی منافع خود می‌کنند. زنان نمی‌توانند در خیابان‌های مصر به دفاع از ارتشی بپردازند که فقط ادعای حکومت دمکراتیک را دارد ولی برای تأمین منافع اربابان خود به وحشیانه‌ترین اعمال غیرانسانی دست می‌زند.

منابع

۱- در لینک زیر در سایت دویچه‌وله نام این فرمانده ارتش آمده است:

www.dw.de/%D9%85%DB%8C%D8%AF%D8%A7%D9%86-%D8%AA%D8%AD%D8%B1%DB%8C%D8%B1-%D8%AC%D8%A7%D8%A6%DB%8C-%DA%A9%D9%87-%D8%A2%D8%B2%D8%A7%D8%B1-%D8%AC%D9%86%D8%B3%DB%8C-%D9%87%D9%85%DA%AF%D8%A7%D9%86%DB%8C-%D9%85%DB%8C%D8%B4%D9%88%D8%AF/a-16943182

۲- مقاله زیر به پاره‌ای از آمارهای مربوط به آزار جنسی که در یک تحقیق آمده می‌پردازد:

www.we-change.org/spip.php?article10295
http://fair-family-

law.name/spip.php?article10119

۴- در لینک زیر می‌توانید ویدئوی مربوطه را ببینید:

www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=mnFVYewkWEY&bpctr

کتاب «زنان سال صفر»

مجموعه‌ای از مقالات و سخنرانی‌های

رفیق آذر درخشان



جهت تهیه این کتاب با ایمیل زیر با ما تماس بگیرید.

zan_dem_iran@hotmail.com

گزیده‌های از:

تازه‌های فمینیسم در چیست؟

تداوم و سکتها*

نویسنده: ماریا میر

برگرداننده: مهسا روزانی

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای جنبش نوین فمینیستی سنجش مجدد و بازبینی تاریخ زنان بود. این رویکرد تاریخی نوین در تحلیل از "مسئله زن"، از لحاظ متدولوژیک، به‌طور فشرده‌ای با اهداف سیاسی مسأله‌ی رهایی زنان مربوط است. ما قادر به درک چگونگی تغییر این مسائل نخواهیم بود، مگر این‌که بدانیم چگونه آن‌ها به این صورت که امروزه وجود دارند درآمده‌اند. در نتیجه، یک ارزیابی انتقادی از جنبش فمینیستی از نقطه‌نظر حل برخی از مسائل مطرح شده‌ی پایه‌ای آن، با در نظر گرفتن تاریخچه‌ی این جنبش: نه تنها تاریخچه‌ی نسبتاً کوتاه جنبش نوین زنان که در اواخر دهه‌ی ۶۰ در غرب آغاز شد، بلکه هم‌چنین تاریخچه‌ی جنبش‌های قبلی زنان که در اواخر دهه‌ی ۲۰ به تدریج تحلیل رفت را نیز باید مورد توجه قرار داد. تنها با ارزیابی از این‌که چگونه این جنبش‌ها با مسائل پایه‌ای زنان برخورد کرده‌اند، و با روشن کردن این‌که اشکال تداوم و سکتها در پیشبرد جنبش نوین و گذشته چه هستند، می‌توان امیدوار به یادگیری از تاریخ بود و از ابهاماتی که دوران بزرگی از تاریخ‌مان را در بر گرفته، دوری جست.

ادامه کاری: آیا آزادی زنان یک موضوع فرهنگی است؟

اولین موج جنبش رهایی زنان در بطن انقلابات بورژوازی آغاز شد، به‌خصوص انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و انقلاب ۱۷۷۶ آمریکا.

در طول انقلاب فرانسه، اصول آزادی، برابری و برادری ظاهراً برای تمام بشریت، به‌عنوان حقوق پایه‌ای - و نه فقط به‌نفع طبقه‌ی در حال رشد بورژوازی - جلو گذاشته شده بود. در واقع، حقیقت رادیکال بودن و جهانی بودن این اصول، مانع از این بود که توسط بورژوازی - که نفع فوری و مستقیم در برآورده کردن این اصول داشت - تحت کنترل درآیند. این انقلاب قادر نشد جلوی گروه‌های مختلف سرکوب شده و لگدمال شده (پرولتاریا، ملل تحت استعمار، بردگان سیاه و گروه آخر ولی نه کم اهمیت‌تر زنان) را که می‌خواستند این اصول را پایه‌ی مبارزات رهایی‌بخش‌شان در آن زمان قرار دهند، را بگیرد. بنابراین جای تعجب نیست که زنان فرانسوی مطالبات حقوق برابر زنان را برای اولین بار در طول دوران انقلابی سال‌های ۱۷۸۹ و ۱۸۴۸ جلو گذاشتند. آنان امیدوار بودند که انقلاب خود را با پیوستن به مبارزه در خیابان‌های پاریس و هم‌چنین از میان گروه‌های بحث و مشاجره‌کننده و احزاب جمهوری‌خواه بسیاری که در گوشه و کنار کشور سر برآورده بودند، از میان این انقلاب کبیر بسازند. توده‌های عظیمی از زنان بخش‌های فقیر پاریس فعالانه در جنگ علیه فنودالیسم شرکت نمودند. زمانی که در سال ۱۷۹۳ بیانیه‌ی حقوق مردان در نشست عمومی خوانده شد، یک زن، المپ دو گوژ، با صدای بلند بیانیه ۱۷ ماده‌ای معروفش را در مورد "حقوق زنان" خواند. او عنوان کرد که اگر زنان حق اعدام شدن با گیوتین را دارند پس باید حق صحبت در تریبون را هم داشته باشند. او در همان سال با گیوتین اعدام شد. زنان با وجودی که از پیشگامان انقلاب بودند ولی از صحنه‌ی سیاسی کنار گذاشته شدند.

در همین رابطه، کتاب "احقاق حقوق زنان" مری ولستون کرافت که در سال ۱۷۹۲ منتشر شد، نتوانست سیاست کنار گذاشتن زنان را تغییر دهد، حتی از همان نوع طبقه‌ی بورژوازی، عرصه‌ی اجتماعی و قدرت سیاسی. جنبش قرن ۱۹ زنان در آمریکا و اروپا، عمدتاً توسط تضاد بین

اصول جهانشمول انقلاب بورژوازی آغاز شد: آزادی، برابری، برادری و کنار گذاشتن عمدی زنان از این حقوق بشر. در نتیجه مبارزات جنبش گذشته‌ی زنان عمدتاً متوجه‌ی دستیابی زنان به اجتماع یا عرصه‌ی سیاسی‌ای بود که توسط مردان بورژوا انحصاری شده بود.

اگرچه کلارا زتکین، جنبش زنان پرولتاریا در آلمان را در دهه‌ی آخر قرن نوزدهم بنیان نهاده و رهبری کرد، او این نوع برخورد به "حقوق زنان" را به عنوان "بورژوا فمینیسم" و تاریخ مصرف گذشته و منسوخ، به ریشخند گرفت، اما هدف استراتژی سوسیالیستی برای رهایی زنان که بر مبنای پایه‌های تئوریک مارکس و انگلس پایه‌گذاری شده بود، نیز اصولاً خیلی متفاوت نبود: شرکت زنان در اجتماع یا تولید اجتماعی به مثابه‌ی کارگران مزدی، به‌عنوان پیش شرط رهایی زنان شمرده می‌شد (مراجعه شود به زتکین ۱۹۷۱).

خطاب بیشتر مبارزات و مطالبات فمینیستی گذشته، به دولت بمتابه‌ی سازمان‌دهنده و کنترل‌کننده‌ی عرصه‌ی عمومی جامعه بود، نه به مردان و مردسالاری به‌عنوان یک سیستم. تقسیم کار اجتماعی بین عرصه‌های "خصوصی" و "عمومی" و خصوصیات اصلی ساختاری جامعه‌ی صنعتی سرمایه‌داری، به عنوان اصولی ضروری و مترقی پذیرفته شده بود. این موضوع نه توسط چپ‌ها و لیبرال‌ها و نه توسط فمینیست‌های رادیکال به چالش گرفته شد. چیزی که جنبش گذشته‌ی زنان برایش جنگید این بود که زنان نیز باید جایگاه ذینفعی در این عرصه‌ی عمومی داشته باشند. فرضیات تئوریک در این جهت‌گیری جنبش گذشته این بود که زنان از زمان‌های بسیار قدیم همواره از حضور در عرصه‌ی عمومی (سیاسی و اقتصادی) محروم شده‌اند. ولی جامعه‌ی مدرن، با پیشرفت‌های چشمگیرش در زمینه‌ی تکنولوژی و ثروت‌های مادی از منظر دستاورد اقتصادی و با وجود دمکراسی بورژوازی از منظر دستاورد سیاسی، پیش شرط‌های ساختاری و ایدئولوژیکی را برای بیرون آوردن زنان از عرصه‌ی خصوصی شده‌ی ابلهانه‌شان به سطح اجتماع مهیا می‌کند، جایی که آنان شانه به شانه‌ی مردان در "تولید اجتماعی" شرکت کنند. در نتیجه "حق" دارند در کنار مردان و در سکوه‌ی اجتماعی یکسانی که قدرت سیاسی را می‌گردانند، بنشینند. جنبش

پیش‌شرطی برای بسط تکنولوژی ارتباطات نوین و یا توسعه‌ی بازار برای اجناس فرهنگی بود. (میچل، ۱۹۷۳)

هرچند، دستیابی عده‌ی زیادی از مردم به تحصیلات عالی نسبت به گذشته فراهم گشت اما این، تضادهای خاص خود را نیز به‌وجود آورد. به‌حدی که این گروه متوجه اختلافات و ناهم‌خوانی‌های عظیمی بین ایده‌آل‌های جهانشمول آزادی و حقوق بشر و اصول پایه‌ای دموکراسی‌های پارلمانی؛ با حقایق آشکار و ناخوشایند تبعیض، سرکوب و استثمار اقلیت‌های بومی و مردم کشورهای جهان سوم شدند. علاوه بر این، همین گروه بود که به‌اثرات بیگانه کردن و فاقد احساسات انسانی کردن پدیده‌ی

مصرف‌گرایی آگاه شده و آن‌را به خوبی بیان نمود. برای نخستین بار پس از جنگ جهانی دوم، به صراحت نشان داده شد که شأن انسانی در میان انبوهی از کالاهای مادی از بین رفته است. در نتیجه، بسیاری از شرکت‌کنندگان جنبش‌های اعتراضی بر اعتراض به اشکال سیاسی یا فرهنگی و ضد مصرف‌گرایی تأکید کردند. سردرگمی‌ها زمانی شکل گرفت که فهمیدند وفور مادی نیازهای عمیق‌تر انسان برای خوشبختی، عدالت، آزادی و خودآگاهی را برآورده نساخت. شعار "آب، آب در همه جاست و قطره‌ای برای نوشیدن نیست!" تبلور چنین احساساتی بود. هرچند، دلایل ریشه‌ای این سردرگمی‌ها (توسط خیلی‌ها) هنوز در مکانیسم ذاتی سیستم سرمایه‌داری صنعتی یافته نشده بود. باورها بیشتر بر این بود که به منظور خنثی کردن اثرات منفی رشد و تکنولوژی، یک انقلاب فرهنگی ضروری است. هرچند مدل رشد و

توسعه‌طلبی تکنولوژیکی هنوز نقد نشده بودند. یک بحث متعارف این بود، اکنون که جامعه‌ی غرب توسط پیشرفت‌های تکنولوژیکی بر فقر غلبه کرده، سرانجام میدان مانوری هم برای یک تقسیم ثروت مجدد و هم، برای آزادی فرهنگی مردم وجود دارد. بسیاری از جنبش‌های اعتراضی مشروعیت خود را از درون اختلاف و ناهم‌خوانی بین پتانسیل درک انسان از ماهیت جوامع دموکراتیک مدرن و عدم درک واقعی آن، کسب کردند. تمام فاکتورها برای برآورده کردن وعده‌های انقلاب بورژوازی در نهایت وجود داشت، نه‌تنها برای برخی بلکه برای تمام مردم. اگر این موضوع اتفاق نیفتاد، به دلیل اشکالات ساختاری یا کمبود نبود، بلکه به دلیل نبود آگاهی یا اراده‌ی سیاسی بود.

جنبش زنان در ابتدا تا حدودی با این جهت‌گیری همراهی نمود. زنان در آمریکا و اروپا و همچنین در کشورهای جهان سوم، به این موضوع پی بردند که علیرغم برابری جنسی که توسط تمام قوانین اساسی دموکراتیک جار زده می‌شد، زنان همچنان در مفهوم جامعه‌شناسی گروه اقلیت در نظر گرفته می‌شدند؛ همه جا با رفتارهای تبعیض‌آمیز مواجه بودند - در سیاست، اشتغال، تحصیل، درون خانواده و توسط نهاد خانواده. به دلیل وجود امیدهای خوشبینانه مبنی بر این‌که زنان در نهایت می‌توانند یک "شهروند" کامل به‌حساب آیند، سازمان ملی زنان آمریکایی (NOW) در سال ۱۹۶۶، توسط بتی فریدان بنیان نهاده شد که بر مبارزه برای اصلاح قوانین برابر تأکید داشت (ERA).

اقدام قانونی، اقدامات مثبت، اقدام فرهنگی، تغییر رُل‌مدل‌ها از طریق آموزش و اقدامات غیرجنسیتی اجتماعی، مبارزه با تصاویر سکسیستی در رسانه‌ها، از اشکال عمده‌ی مبارزات فمینیستی بوده و هنوز هم هستند.

دوران خوش اولیه‌ی جنبش نوین زنان بسر آمده بود. اما بسیاری از فمینیست‌ها همچنان بر این باور بودند که مناسبات مردسالارانه‌ی مرد -

فمینیستی گذشته به‌طور عمیقی امیدوار بود که حقوق دموکراتیک انقلاب بورژوازی، سرانجام زنان را نیز در بر گیرد. تفاوت بین زنان چپ و لیبرال این بود که زنان لیبرال شرکت سیاسی در عرصه‌ی اجتماعی را به‌عنوان کلید رهایی زنان قلمداد می‌کردند، در حالی که زنان چپ فکر می‌کردند که تنها مشارکت اقتصادی کامل در زمینه‌ی "تولید اجتماعی" منجر به رهایی زنان می‌شود.

در عین حال هر دوی این گرایش‌ها از یک شیوه در برانگیختن جامعه، در تبلیغ و ترویج، نوشتار و در سخنرانی‌هایشان از سکوی اجتماعی، استفاده می‌نمودند. و هر دو، آموزش و تربیت زنان را

به‌عنوان مهم‌ترین شیوه‌ی ممکن برای ترفیع وضعیت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی زنان قلمداد می‌نمودند. برای جنبش زنان پرولتاریا، موضوع تأکید بر آموزش زنان برای دادن آگاهی طبقاتی به آن‌ها و بهبود فرصت‌های شغلی‌شان لازم و ضروری فرض می‌شد. جنبش زنان لیبرال، آموزش دختران و زنان جوان را مهم‌ترین راه برای رسیدن به رهایی زنان در نظر می‌گرفت. بسیاری از (اگر نگوییم اکثر) اولین فمینیست‌های قرن ۱۹ و ۲۰، یا معلم بودند و یا مددکار اجتماعی. از سوی دیگر، تأکید بر آموزش و فرهنگ زنان در کمپ لیبرال‌ها بر پایه‌ی یک تئوری اجتماعی بنا شده بود که طبق آن گویی تمام مشکلات ساختاری نابرابر یا استثمارگرانه به‌طور پایه‌ای حل شده‌اند و سرکوب زنان نوعی "عقب‌ماندگی فرهنگی" و از مسائل ایدئولوژیکی تاریخاً از مد افتاده است، که

توسط آموزش و اصلاحات و رفتارهای درست و مثبت می‌توانند از بین بروند.

جنبش نوین زنان نیز در ابتدا عمدتاً یک جنبش فرهنگی به حساب می‌آمد. این ممکن است به این دلیل باشد که در واقعیت امر این جنبش از اواخر دهه‌ی ۶۰ در آمریکا و اروپای غربی و در بطن جنبش‌های بزرگ اجتماعی پدید آمد: جنبش ضد جنگ ویتنام، جنبش حقوق مدنی، جنبش سیاهان، جنبش هیپی‌های آمریکا و جنبش دانشجویی در اروپا و به‌مثابه‌ی پدیده‌ای فرهنگی، اغلب زنان جوان طبقه‌ی میانی را که به آموزش عالی دسترسی داشتند را تحت تأثیر قرار داد. همان‌گونه که هربرت مارکوس برشمرد، خشم و شورش این نسل و طبقه، ناشی از فقر و محدودیت‌های مالی نبود. سال‌های قحطی و بازسازی پس از جنگ دوم جهانی تمام شده بود و اقتصاد سرمایه‌داری غرب به سطحی رسیده بود که اکثر مردم توان دسترسی بیشتر به کالاهای مصرفی با دوام را داشتند و به نظر می‌رسید که رشد ممتد و کامل پروسه اشتغال، از فقر و بحران‌های ادواری اقتصادی کالا ممانعت کرده است. اعتراضات سنتی طبقه کارگر که از ناهم‌خوانی و اختلاف بین سود و فقر و تهی‌دستی کارگران ناشی می‌شد؛ با دادن دستمزد بیشتر به کارگران و ادغام آن‌ها در آن‌چه که اچ. مارکوس آن‌را جامعه‌ی یک بُعدی مصرف‌کننده نامید، کند شده و فروکش کرد. اتحادیه‌های کارگری، سرمایه و دولت، همه و همه در جهت ایجاد این جامعه‌ی تک بُعدی همراه با هم کار می‌کردند (مارکوس ۱۹۷۰). جولیت میچل در مورد ظهور جنبش‌های اعتراضی در بستر ضرورت‌های اقتصاد سرمایه‌داری (به منظور گشایش عرصه‌های جدید تولیدی و مصرفی و بازارهای جدیدی که شکل می‌گرفت نیازمند این بود که عده‌ی بیشتری از مردم دارای سطح تحصیل و آموزش بسیار بالاتری باشند) توضیحاتی می‌دهد. پیشرفت و افزایش تحصیلات عالی،

خطاب بیشتر مبارزات و مطالبات فمینیستی گذشته، به دولت بمتابه‌ی سازمان‌دهنده و کنترل‌کننده‌ی عرصه‌ی عمومی جامعه بود. نه به مردان و مردسالاری به‌عنوان یک سیستم. تقسیم کار اجتماعی بین عرصه‌های "خصوصی" و "عمومی" و خصوصیات اصلی ساختاری جامعه‌ی صنعتی سرمایه‌داری، به عنوان اصولی ضروری و مترقی پذیرفته شده بود. این موضوع نه توسط چپ‌ها و لیبرال‌ها و نه توسط فمینیست‌های رادیکال به چالش گرفته شد. چیزی که جنبش گذشته‌ی زنان برایش جنگید این بود که زنان نیز باید جایگاه دینفعی در این عرصه‌ی عمومی داشته باشند

روح "خوب" (که در نتیجه به انحصار کشیشان و مأمورین عالی‌رتبه و دانشمندان درآیند) تقسیم کردند، را دارند ادامه می‌دهند.

جای تعجب نیست که این اصطلاحات به سرعت توسط هر کسی که همدلی چندانی با فمینیسم نداشته و یا حتی با آن دشمنی هم داشته‌اند، به کار گرفته شده است. اگر ما به جای "خشونت جنسی" از "خشونت جنسیتی" حرف بزنیم، ضربه تا حدی توسط یک واژه‌ی انتزاعی که کل مسأله را از قلمرو حالت احساساتی و تعهد سیاسی زدوده و به سطح مباحثات علمی و ظاهراً "عینی" می‌برد، تخفیف می‌یابد. اگر مسأله‌ی زنان باردیگر به آن سطح برده شود، بسیاری از مردان و زنانی که تمایلی هم به تغییر وضع موجود ندارند، بار دیگر مشکل خاصی با جنبش زنان نخواهند داشت.

ولی بیایید خودمان را فریب ندهیم. سکس و سکسوالیته بشریت هرگز یک امرخام بیولوژیکی نبوده است. بدن زنان و مردان هم هرگز یک موضوع فقط بیولوژیکی نبوده است (رجوع به فصل ۲ کتاب). "ذات بشر" همواره اجتماعی و تاریخی بوده است. فیزیولوژی انسان در طول تاریخ همواره متأثر از مناسبات با دیگر انسان‌ها و با طبیعت و دنیای خارج شکل گرفته است. در نتیجه جنس (سکس) نیز همانقدر یک مقوله تاریخی و فرهنگی است که جنسیت (جندر) است.

یک جنبش صرفاً فمینیستی فرهنگی، نه تنها قادر به شناسایی نیروها و قدرت‌هایی که در مقابل‌مان می‌ایستد، نخواهد بود بلکه هم‌چنین قادر به ترسیم یک افق واقعی از جامعه‌ی آینده‌ای که عاری از ستم و استثمار باشد را نیز نخواهد بود.

استثمار یا ستم / فرودستی؟

در مباحث رسمی فمینیستی، کلمات به‌منظور مشخص کردن و شرح دادن معضلاتی که زنان در جوامع ما متحمل می‌شوند مورد استفاده قرار می‌گیرند. عبارات "فرودستی" و "ستم" به‌طور گسترده‌ای به منظور معین نمودن موقعیت زنان در سیستمی که ساختار سلسله مراتبی داشته و نیز معین کردن روش‌های به زیر کشاندن آنان، استفاده می‌شوند. این مفاهیم هم به‌وسیله‌ی زنانی که خود را فمینیست رادیکال می‌نامند و هم زنانی که پس زمینه‌ی مارکسیستی دارند و خود را فمینیست مارکسیست یا سوسیالیست می‌نامند مورد استفاده قرار می‌گیرد. گروه دوم ذکر شده، معمولاً زمانی که در مورد مسائل زنان بحث می‌کنند، از استثمار حرف نمی‌زنند زیرا مفهوم استثمار در نظر آنان استثمار اقتصادی کارمزدی توسط سرمایه‌داری می‌باشد. از آنجایی که رنج و مشقت زنان بیشتر از کار مزدی است و جزو بخشی از رابطه‌ی "خصوصی" زن-مرد است که استثمارگرانه تعریف نشده بلکه ستم‌گرانه تعریف می‌گردد، در نتیجه در این دیدگاه استفاده از واژه‌ی استثمار اجتناب می‌شود.

در مباحث پیش رو، به هر حال، من از واژه‌ی استثمار به‌منظور شناسایی دلایل ریشه‌ای رابطه‌ی ستمگرانه مرد-زن استفاده خواهم کرد. دلایل استفاده از آن هم به قرار زیرند:

زمانی که مارکس به توضیح ویژگی شکل استثمار سرمایه‌داری می‌پردازد، بر اساس گفته‌ی او این استثمار ریشه در تصاحب کار مازاد توسط سرمایه‌داران دارد، او این واژه‌ی کلی را در یک مفهوم خاص محدود به کار می‌برد. اما "استثمار" مفهوم ادراکی بسیار گسترده‌تری دارد. در تحلیل نهایی، به‌معنای این است که فردی چیزی را با غارت دیگری به‌دست می‌آورد یا با حساب و خرج دیگری زندگی می‌کند. این موضوع با ظهور سلطه‌ی مرد بر زن و یک طبقه بر دیگر طبقات و یا بخشی از مردم بر دیگر بخش‌ها مربوط است.

اگر زمانی که از رابطه‌ی مرد-زن صحبت می‌کنیم از استثمار حرفی نزنیم، سخن ما در مورد ستم یا فرودستی، پوچ و بی‌اساس خواهد بود، چرا باید مردان نسبت به زنان ستم‌گر باشند، اگر هیچ سودی از این ستم حاصل نگردد؟ در نتیجه ستم و فرودستی، بدون ربط آن به استثمار،

زن می‌تواند به‌وسیله آموزش و یا اشکال متفاوت اجتماعی‌شدن تغییر کند؛ و این‌که اگر دختران امکان دسترسی به آموزش عالی و تعلیم بیشتری داشته باشند، تبعیض علیه زنان در زمینه‌های سیاست و اشتغال می‌تواند از بین برود. هم‌چنین مطالعات زنان، که تا به امروز در بسیاری از دانشگاه‌ها و کالج‌ها مورد قبول واقع شده‌اند، مشروعیت خود را بیشتر از این مقوله‌ی "فمینیسم فرهنگی" کسب کردند، که ادعا دارد دسترسی یکسان به چنین آموزشی و تأکید بر محتوای آموزشی با گرایش زنان، پیشرفت‌های زیادی را در زمینه‌ی وضعیت زنان به‌وجود می‌آورند.

با ظهور "تکنولوژی نوین"، تکنولوژی کامپیوتر، مهندسی ژنتیک و بیوتکنولوژی، دوباره می‌شنویم که می‌گویند زنان بایستی آموزش و تعلیم بیشتری در رابطه با این تکنولوژی‌ها داشته باشند، به‌خصوص در علم کامپیوتر و میکروبیولوژی، در غیر این صورت بار دیگر توسط این "انقلاب سوم تکنولوژی" جا گذاشته می‌شوند. حتی فمینیست‌هایی که این پیشرفت‌های تکنولوژیک را نقد می‌کنند نیز این حس را دارند که "ما ابتدا بایستی این تکنولوژی‌های نوین را بشناسیم قبل از این‌که حرفی در مورد رد کردن یا نکردن‌شان بزنیم".

اعتقاد به آموزش، اقدامات فرهنگی یا حتی انقلاب فرهنگی به عنوان پارامترهای تغییرات اجتماعی، یک نمونه‌ی بارز از باورهای طبقات میانی شهری است. در خصوص مسأله زنان فرض بر این اساس است که ستم بر زنان هیچ ربطی به مناسبات تولید کالایی یا سیستم اقتصادی ندارد. این فرض بیشتر میان غربی‌ها، خصوصاً آمریکایی‌ها و فمینیست‌هایی که معمولاً حرفی از سرمایه‌داری نمی‌زنند دیده می‌شود. در نظر بیشتر فمینیست‌های غربی، ستم بر زنان ریشه در فرهنگ تمدن مردسالارانه دارد. بنابراین در نظر آنان، فمینیسم عمده‌تأ یک جنبش فرهنگی، یک ایدئولوژی نوین و یا یک آگاهی نوین است.

"فمینیسم فرهنگی" تأثیرات زیادی در آثار تئوریک فمینیست‌ها گذاشته است. در این‌جا در مورد جزئیات این موضوع بحث نمی‌کنیم، اما یکی از مظاهر مهم فمینیسم فرهنگی، تمایز ادراکی میان جنس (سکس) و جنسیت (جندر) است، که برای اولین بار آن اوکلی آن را طرح کرد؛ و این درک توسط سایر فمینیست‌ها در سطح جهانی در بحث‌ها و نوشته‌هایشان مورد استفاده قرار می‌گیرد. طبق این تمایز، جنس (سکس) در ارتباط با بیولوژی است، که براساس هورمون‌ها، گنادها (غدد جنسی) و اندام‌های تناسلی است، در حالی که هویت جنسیتی مردان و زنان در هر جامعه‌ای به‌مناهی یک مقوله‌ی روان‌شناسی و اجتماعی در نظر گرفته شده، بدین معنی که از دیدگاه تاریخی و فرهنگی تعریف می‌گردد. برای ممانعت از سر در گمی در مورد جنس به عنوان یک مقوله محتوم بیولوژیکی، مفهوم جنسیت به منظور مشخص کردن تفاوت‌های محتوم فرهنگی و اجتماعی بین زن و مرد مطرح شد. از این زاویه نهاده‌ی کردن این تفاوت‌ها "ماهیت جنسی" نام گرفت (اوکلی، ۱۹۷۲).

چنین تمایزی بین جنس به عنوان یک مقوله بیولوژیکی، و جنسیت به عنوان یک مقوله اجتماعی-فرهنگی، در نگاه اول ممکن است مثبت به نظر رسد زیرا که از رنجش ناشی از ستم بر زن که به کرات با آناتومی او مرتبط دانسته شده است، می‌کاهد. ولی این تمایز، از طرح دوگانه‌ی مشهور جداکردن "ذات" از "فرهنگ" دنباله‌روی می‌کند (اورتنر، ۱۹۷۳). این جداسازی، اثرات سنتی طولانی و فاجعه‌باری را در افکار غربی‌ها برای زنان به همراه داشته است. زیرا زنان از زمان ظهور علم مدرن در بخش مربوط به "ذات" قرار داده شده‌اند (مرچانت، ۱۹۸۳). اگر اکنون فمینیست‌ها با تعریف جنس به‌مناهی یک امر کاملاً مادی و بیولوژیکی، و جنسیت به‌مناهی یک بیان تاریخی، انسانی و فرهنگی "بالتر" از این امر مادی و بیولوژیکی؛ در تلاش برای بیرون آمدن از این سنت‌ها هستند، پس می‌توان گفت که کار همان دانشمندان و فیلسوفان ایده‌آلیست مردسالاری که جهان را به دو بخش دارای ماده ذات "بد" (که در نتیجه باید استثمار و مستعمره شوند) و

به‌وسیله‌ی مکانیسم‌های عمده‌ای که به‌منظور توسعه‌ی این سیستم به‌کار می‌رود، مثل غارت و جنگ‌سالاری و فتوحات، توضیح داده شود.

هم‌چنین واژه‌ی مردسالاری را به دیگر واژه‌ها ترجیح می‌دهیم، چون ما را قادر می‌سازد تا مبارزات کنونی‌مان را با گذشته پیوند دهیم، و از این رو می‌تواند ما را به داشتن آینده‌ای نیز امیدوار سازد. اگر مردسالاری آغاز ویژه‌ای در تاریخ داشته، پس پایانی هم می‌تواند داشته باشد.

مفهوم مردسالاری مبین عمق تاریخی استثمار و ستم بر زنان است، اما مفهوم سرمایه‌داری بیان‌گر جلوه‌ی معاصر، یا آخرین مرحله‌ی رشد این سیستم است. مسأله‌ی زنان امروزه نمی‌تواند به‌تنهایی با مراجعه به اشکال گذشته‌ی سلطه‌ی مردسالاری توضیح داده شود. این‌طور هم نمی‌توان توضیح داد که مردسالاری یک سیستم "مقابل سرمایه‌داری" است که همراه با

فئودالیسم، به‌وسیله‌ی مناسبات سرمایه‌داری لغو و نابود شده است، زیرا استثمار و ستم بر زنان نمی‌تواند به‌وسیله کارکرد سرمایه‌داری به‌تنهایی توضیح داده شود، حداقل سرمایه‌داری که به‌شکل امروزی به‌طور عام درک شده است. تز من این است که سرمایه‌داری نمی‌تواند بدون مردسالاری کارکرد داشته باشد، و این‌که هدف این سیستم، که همان پروسه‌ی تمامی‌ناپذیر انباشت سرمایه است، نمی‌تواند متحقق شود مگر مناسبات مردسالارانه‌ی مرد-زن حفظ یا بازتولید شود. در نتیجه ما می‌توانیم از مردسالاری نو هم صحبت کنیم. از این رو، مردسالاری اساساً بخش زیرزمینی سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری عریان را تشکیل می‌دهد.

از آن‌جایی که سرمایه‌داری الزاماً مردسالارانه است، اگر مثل برخی فمینیست‌ها از دو سیستم مجزا حرف بزنیم، گمراه‌کننده است (مقایسه کنید با ایزنشتاین، ۱۹۷۹). من با چایا داتار که او نیز از این دستاورد دوگانه انتقاد می‌کند موافقم که صحبت کردن از دو سیستم، مشکل چگونگی ارتباط این دو به هم را حل نشده می‌گذارد (داتار، ۱۹۸۱). علاوه بر این، روشی که برخی از نویسندگان فمینیست سعی دارند که در آن استثمار و ستم بر زن را در این دو سیستم جا دهند نسخه‌ی عینی تقسیم کار اجتماعی گذشته‌ی سرمایه‌داری است: ستم بر زنان در عرصه‌ی خصوصی خانواده یا در "تولیدمثل" مرتبط با "مردسالاری" است؛ و از این زاویه مردسالاری بخشی از روینا به حساب آورده شده، و استثمار زنان در کارخانجات و محل کار به‌عنوان کارگر، به سرمایه‌داری نسبت داده شده است. یک چنین تئوری‌های دو سیستمی به نظر من نمی‌تواند ورای الگوی رشد یافته در طول توسعه سرمایه‌داری با تقسیم کار ویژه‌ی جنسی و اجتماعی‌اش برود. در این رابطه دیدیم که این بلندگی نیرومند نوین و انقلابی، یک بخش ضروری از جنبش فمینیستی است. اگر فمینیسم از این راه دنباله‌روی کند و اهداف عمده‌ی سیاسی خود را از دست ندهد (یعنی محو استثمار و ستم بر زن) باید بر مردسالاری-سرمایه‌داری به‌عنوان یک سیستم در اساس بهم پیوسته، غلبه کند. به عبارت دیگر، فمینیسم باید علیه تمامی مناسبات سرمایه‌داری-مردسالار که از رابطه‌ی بین زن-مرد شروع شده و تا رابطه‌ی میان انسان و طبیعت، میان کشورهای متروپل و مستعمرات ادامه دارد، مبارزه نماید. فمینیسم نمی‌تواند تنها با تمرکز بر یکی از این مناسبات به هدفش دست یابد زیرا تمام این‌ها بهم وابسته‌اند. *

* از کتاب ماریا میز: مردسالاری و انباشت در یک بُعد جهانی

تبدیل به یک موضوع صرفاً فرهنگی یا ایدئولوژیکی می‌شود که بی‌پایه و اساس است. مگر این‌که کسی به‌نظریه‌ی وجود برخی گرایش‌های آزارگرانه یا پرخاش‌گرانه‌ی ذاتی در مردان متوسل شود. ولی استثمار یک مقوله‌ی تاریخی - و نه بیولوژیکی یا روانی- است که ریشه در اساس مناسبات مرد-زن دارد که تاریخاً به‌وسیله‌ی قبایل و جوامع مردسالار به‌وجود آمده است. در نتیجه من، همراه با ماریا-روزا دالا کاستا، از استثمار زنان در مفهوم سه‌گانه صحبت می‌کنم: زنان هم مورد استثمار مردان قرار می‌گیرند (نه تنها از نظر اقتصادی بلکه به‌عنوان یک انسان) و هم به‌عنوان زنان خانه‌دار توسط سرمایه‌داری استثمار می‌شوند. اگر کارگر مزدی‌اند، به‌همین عنوان نیز مورد استثمار قرار می‌گیرند. اما حتا این استثمار به‌وسیله‌ی دو شکل بهم پیوسته‌ی دیگر استثمار، تشدید و تعیین می‌گردد.

من در متن پیش‌رو، از نابرابری یا تبعیض صحبتی نمی‌کنم، زیرا از بحث‌های در مورد مطالبات جنبش گذشته‌ی زنان بایستی واضح باشد که این مطالبات طرح شده در انقلاب فرانسه دیگر هسته‌ی انتظارات و آرزوهای جنبش نوین فمینیستی را تشکیل نمی‌دهند. بیشتر فمینیست‌ها حتا دیگر نمی‌خواهند که در درون سیستم مردسالار با مردان برابر باشند.

سرمایه‌داری - مردسالاری

خواننده می‌تواند ببیند که من از مفهوم سرمایه‌داری-مردسالار به‌منظور مشخص کردن سیستمی که استثمار و ستم بر زن را حفظ می‌کند، استفاده می‌کنم.

در جنبش فمینیستی، بحث‌های فراوانی مبنی بر این‌که آیا درست است که سیستمی با سلطه‌ی مردانه، که زنان در بیشتر جوامع از آن

رنج می‌برند را یک سیستم مردسالار نامید یا نه؟ (اهرنیچ و انگلیش ۱۹۷۹) "مردسالاری" (پاتریارکی)، در معنای کلمه‌اش یعنی حکومت سلطه‌ی پدران. ولی سلطه‌ی مردانه‌ی امروزه ورای "حکومت سلطه‌ی پدران" رفته و شامل سلطه‌ی شوهران، رؤسای مرد، مردان حاکم در بیشتر مؤسسات اجتماعی، در اقتصاد و سیاست، و به‌طور خلاصه در هر آنچه که "اتحادیه‌ی مردان" یا "خانه‌ی مردان" نام گرفته است، می‌باشد.

علیرغم این قید و شرط‌ها، من هم‌چنان به استفاده از واژه‌ی مردسالاری (پاتریارکی) به دلایل زیر ادامه می‌دهم:

مفهوم "مردسالاری" توسط جنبش نوین فمینیستی به‌منابه‌ی مفهوم مبارزاتی مجدداً مورد توجه قرار گرفت، از این رو این جنبش به واژه‌ای نیاز داشت که به‌وسیله‌ی آن، هم کلیت مناسبات ستم‌گرانه و استثمارگرانه‌ای که متوجه زنان می‌شد را بیان کند و هم خصلت سیستماتیک آن‌را. علاوه بر این، واژه‌ی "مردسالاری" مبین ابعاد تاریخی و اجتماعی استثمار و ستم بر زنان است و از این رو خوانایی کمتری با تفاسیر بیولوژیکی، به‌طور مثال در تقابل با مفهوم "سلطه‌ی مردانه" دارد. در طول تاریخ، سیستم‌های مردسالارانه در زمان مشخصی، به‌وسیله افراد معینی در مناطق جغرافیایی خاصی رشد یافتند. این‌ها به‌صورت سیستم‌های جهانشمول و بی‌تاریخی که همواره وجود داشته‌اند، نیستند. (گاهی فمینیست‌ها به سیستم مردسالاری، بعنوان چیزی که از زمان‌های دیرین وجود داشته نگاه می‌کنند، ولی این تفسیر با تحقیقات تاریخی، باستان‌شناسی و انسان‌شناسی جور در نمی‌آید). این واقعیت که مردسالاری امروزه تقریباً یک سیستم جهانی است که بیشتر جوامع ماقبل مردسالار را تحت تأثیر قرار داده و متحول کرده است، باید

افغانستان جای که خشونت علیه زنان جرم نیست،

بلکه فرار از خشونت جرم است !

نسیم سعادت

سهیم شدن این نیرو در قدرت سیاسی باشد؛ و مفهوم آن این است که هم اعضای طالبان در قدرت سهیم داشته باشند و هم این که از نظر ایدئولوژیک به آن‌ها امتیازات مهمی داده شود. این امتیازات عملاً بازگشتی به دوران طالبان است. در نهایت علیرغم بوق و کرنای دمکراسی دروغین، نتیجه‌ی ۱۲ سال اشغالگری این خواهد بود که دو نیروی عمده‌ی اسلام‌گرای افغانستان یعنی نیروی جهادی‌ها و طالبان با هم تحت رهبری نیروهای امپریالیست‌های غربی و با نیروی گماشته‌شان هم‌چون کرزای و دارودسته‌اش همگی با هم بر سر مردم افغانستان بریزند و زندگی‌شان را هر چه بیشتر تباہ کنند. البته شکی نیست که بیشترین قربانی این سازش زنان خواهند بود. همان‌گونه که جنگ‌های خانمان‌سوزی که در نتیجه دخالت‌گری‌های قدرت‌های غربی و شرقی بر مردم این کشور تحمیل شد، بزرگترین رنجش را زنان کشیدند و این زنان بودند که بیشترین تاوان این اشغال‌گری و تجرر فکری را پرداخته‌اند.

شکی نیست که نیروهای رنگارنگی که حکومت افغانستان را تشکیل می‌دهند از جمله جهادی‌ها و گروه‌های وابسته به کرزای و هم‌چنین نیروهای اپوزیسیون اسلامی طالبان و گروه حکمتیار همگی علیرغم اختلافات بر سر مسایل مختلف برای قدرت، اما بر سر یک مسأله‌ی مهم متحدند و آن‌هم اعمال وحشیانه‌ترین نوع ستم بر زنان و ایجاد محدودیت برای‌شان و نقض ابتدایی‌ترین حقوق آن‌هاست. امپریالیست‌های اشغال‌گر هم اگرچه در ابتدا تلاش می‌کردند که ماهیت زن‌ستیزی خود را پنهان کنند و چهره‌ی مردم فریب بر خود بگیرند، اما دیگر روشن شده است که ساده‌ترین و آسان‌ترین امتیازی را که حاضرند به

طالبان برای
کشاندن
آن‌ها به میز
مذاکره
اعطا
کنند،

تمام شواهد نشان از فرودست‌تر شدن زنان افغانستان دارد. چرا زنان افغانستان دارای چنین موقعیت بردگی هستند؟ افغانستان وارد مرحله‌ی حساس دیگری از تاریخ خود می‌شود. امپریالیست‌های غربی که نابودی طالبان، ایجاد دمکراسی و رهایی زنان را بهانه‌ای برای جنگ‌های سلطه‌طلبانه‌ی خود در افغانستان کرده بودند تا به مقاصد نظامی و سیاسی خود در منطقه و جهان برسند در میان تضادهای خود گیر کرده‌اند. می‌خواهند پایانی بر این مخمصه نهند و ظاهراً پایانی بر جنگ. البته نه پایانی بر جنگ علیه مردم. بالعکس اشغالگران افغانستان مصمم‌اند تا جنگ علیه مردم و به‌خصوص زنان را به طریق دیگر ادامه دهند. به فکر افتاده‌اند تا خود را از مهلکه‌ی جنگ نجات دهند. به فکر افتاده‌اند تا فشارهای مالی و خسارت‌های نظامی خود را کاهش دهند تا شاید بتوانند از بحران سرمایه‌داری که در آن فرو رفته‌اند نجات یابند، این بار با کمک طالبان. این خود نشان از ادامه‌ی جنگ علیه مردم دارد. امپریالیست‌های آمریکایی و شرکا ۳۵۰ هزار نیروی سرکوب‌گر افغانی را آموزش داده‌اند که با خرج و هزینه کمتری بتوانند از منافع اشغالگران و مرتجعان داخلی حمایت کنند. و مردم را در هر لحظه که برای‌شان

سرکوب کنند و برای پیشبرد این مقاصد می‌خواهند طالبان را نیز به کمک فرا خوانند.

نقشه‌ی جدید این است که با طالبان وارد مذاکره شوند.

مذاکره با
طالبان
نمی‌تواند
معنایی
به‌جز



که در سال ۲۰۰۹ تصویب شده بود و جر و بحث‌هایی را هم دامن زده بود، مخالفت کرد. او به خبرگزاری رویتر گفت که به نظر او این قانون "نقض اسلام است" و قانونی باید جایگزین آن شود که مردم با آن احساس راحتی کنند. نیویورک تایمز از قول او نوشت که "کسانی که این قانون را نوشته‌اند از اوضاع افغانستان بی‌خبر بوده‌اند". آقای هوتک در شرایطی به چنین اظهار نظری می‌پردازد که جر و بحث بر سر همین قانون آبی در میان مقامات دولتی و مجلس بالا گرفته است و مجلسی‌ها به همراه دولت سخت در تلاشند که مفاد "غیراسلامی" آن را حذف و رقیق کنند یا به عبارت دیگر خشونت علیه زنان را به صورت گسترده‌تری قانونی کنند. مثلاً از مسائل مورد اختلاف، سن ازدواج است که برخی مخالف تعیین حداقل سن برای ازدواج دختران هستند و بدان نیازی نمی‌بینند. یا برخی از نمایندگان مجلس و مخالفین معتقدند که ضرب و شتم زنان نباید حبس داشته باشد مگر در شرایطی که زن مجروح شده و یا معلول شود!

نمایندگان مجلس و برخی دیگر نیز با ایجاد ممانعت در مقابل ازدواج‌های اجباری و هم چنین دادن حق انتخاب زوج به زنان، مخالف هستند. مثلاً در یکی از مفاد قانون ضد خشونت آمده "هر گاه شخص مانع ازدواج زن گردد یا حق انتخاب زوج را از وی سلب کند" به حبس کوتاه محکوم به مجازات می‌شود، مخالفین می‌گویند که نیاز به حبس نیست.

نمونه‌های فروش دختران خردسال به خاطر فقر و یا بقیه‌ی مشکلات اجتماعی تحت نام ازدواج و یا به خاطر تصفیه حساب‌های خانوادگی، و هم چنین ازدواج‌های اجباری نشان از وجود چنین معضلی در جامعه‌ی افغانستان دارد. دولت و حاکمان آن بر افغانستان نه تنها مانع آن نشده‌اند بلکه هم چنان با بهانه‌های سنت و مذهب و ... به انقیاد زنان و دختران ادامه داده و آن را گسترش می‌دهند. در این میان این زندگی دختران خردسال است که عمرشان آغاز نشده تباه می‌شود و مجبورند به عنوان برده با اعمال شاقه به زندگی ادامه دهند و صدایشان به سختی به جایی برسد. به جاست در این‌جا سحرگل را بیاد بیاوریم، دختری ۱۳ و یا ۱۴ ساله‌ای که توسط برادر ناتنی‌اش به مبلغ ۵۰۰۰ دلار به منظور یک ازدواج اجباری فروخته می‌شود، بعد از ازدواج، خانواده شوهر او را مجبور به تن‌فروشی می‌کنند، اما او مقاومت کرده و در نتیجه ماه‌ها در زیرزمین خانه حبس می‌شود و به او گرسنگی می‌دهند و در همان حال مورد ضرب و شتم و وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار می‌گیرد. بدن او را می‌سوزانند، ناخن‌هایش را بیرون می‌کشند. یکی از همسایگان که از این مسأله اطلاع می‌یابد به مأموران خبر می‌دهد. هنگامی که او را پیدا می‌کنند نیمه جان و با جراحات عمیق در زیرزمین افتاده بود. مادرشوهر، پدرشوهر و خواهرشوهر سحرگل به ۱۰ سال زندان محکوم شدند. اما حدس بزنید بعد چه شد! دادگاه فرجام آن‌ها را یک سال بعد به خاطر نبود مدارک کافی آزاد کرد. حالا خود قضاوت کنید آیا بدن مجروح و نیمه جان سحرگل مدارک کافی برای دادگاه نبود؟!

مورد دیگر جنجال با قانون منع خشونت در مورد ماده مربوط به تجاوز جنسی است. طبق ماده‌ی هفدهم "ارتکاب فعل زنا یا لواط با زن بالغ توأم با اجبار و اکراه یا ارتکاب آن با زن نابالغ و یا تجاوز به عفت و ناموس زن" تجاوز جنسی است. ولی تعدادی از نمایندگان مجلس گفته‌اند که تجاوز جنسی در صورت اجبار و یا رضایت زن، زنا است و خشونت علیه زن محسوب می‌شود. مفهوم آن این نیست که در هر دو مورد مرد متجاوز مجرم است، بلکه منظور اینست که در هر دو مورد چه

حقوق زنان است. نشان دادند که حتی حرف‌ها و قوانین آبی که ظاهراً از آن‌ها دفاع می‌کردند تنها اندوخته‌ای بود که بتوانند بر سر آن با طالبان معامله کنند.

جالب اینجاست که حکومت کرزای که به نیابت از طرف اشغال‌گران غربی قرار بود اصلاحات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را انجام دهد امروز خود سردمدار گرایشی شده است که می‌خواهد حکومت "وحدت ملی" و یا در حقیقت حکومت وحدت زن‌ستیزی و مردم‌ستیزی را تشکیل دهد. بررسی درماندگی اشغال‌گران و حکومت دست‌نشانده‌شان از بازسازی اقتصادی و بازسازی سیاسی افغانستان خارج از حوصله این مقاله است. اما تلاش می‌شود که به برخی از نمونه‌های به معامله گذاردن حقوق پایه‌ای زنان توسط حکومت گمارده شده اشغال‌گران پرداخته شود.

کرزایی و دولت‌ش به‌طور روز افزونی در تلاش‌اند تا با دادن امتیاز به طالبان آن‌ها را به پای میز مذاکره بکشانند. این روندی است که در دو سال گذشته که موضوع مذاکره با طالبان جدی‌تر شده است وجود داشته است. این روند اخیراً شتاب بیشتری گرفته و با اظهار تمایل و پاسخ مثبت طالبان شتاب بازم بیشتر خواهد گرفت.

کافی است که نگاهی به تحولات یکی دو سال گذشته بیندازیم تا این روند را ببینیم. یکی از این تحولات تغییراتی است که در عرصه‌ی قوانین صورت گرفته و نقش بیشتری است که به قوانین شریعت و به انتصاب بیشتر عناصر مذهبی وابسته و یا نزدیک به طالبان داده شده است. یکی از این نمونه‌ها بیانیه‌ای بود که توسط شورای علمای افغانستان در ۲۰۱۱ صادر شد. این بیانیه تصریح می‌کند که ارزش زنان کمتر از مردان است، زنان اکیداً نباید بدون یک مرد همراه، از خانه بیرون روند. طبق این بیانیه تحصیل و کار بیرون از خانه برای زنان اگر قرار است با مردان قاطی شوند اکیداً ممنوع است. این بیانیه توسط حامد کرزای امضا شد که نه تنها نشانه‌ی حمایت کرزای و دولت او از محتوای این بیانیه است، بلکه برداشتن گامی در جهت جلب و آشتی با طالبان و هم‌فکران آن بود. در پاسخ به اعتراضاتی که در این مورد شد کرزای گفت این بیانیه "برای زنان محدودیتی ایجاد نمی‌کند! این قوانین شریعت است که همه‌ی مسلمانان باید به آن پای‌بند باشند".

امضا و تأیید این بیانیه به دنبال امضای قانون احوال شخصیه توسط کرزای بود که به مسایل خصوصی شیعیان افغانستان می‌پردازد. در قانون احوال شخصیه نیز به مردان حق داده تا مانع بیرون رفتن زنان از خانه شوند و ماده‌ی دیگر نیز زنان را مکلف کرده تا از خواسته‌های جنسی شوهران‌شان تحت هر شرایطی اطاعت کنند. به عبارت دیگر به مردان حق می‌دهند تا به زنان خود تجاوز کنند. این نمونه‌ی دیگری است که کرزای پرده‌ها را کنار می‌زند و هم‌فکری خود را با "برادران" طالبانش و بقیه‌ی جهادی‌ها اعلام می‌کند.

قانون منع خشونت علیه زنان و مخالفت‌ها

در ادامه‌ی این‌گونه اقدامات، اخیراً کرزای پس از مدت‌ها تأخیر، اعضای جدید کمیسیون مستقل حقوق بشر را اعلام کرد. برای شناخت از ماهیت کلی این کمیسیون که قرار است ناظر بر اجرای حقوق بشر در افغانستان باشد، کافی است که تنها یکی از افراد جدید آن‌را بشناسیم: عبدالرحمان هوتک. وی یک عضو سابق گروه طالبان است که تا سال ۲۰۰۱ در حکومت طالبان از موقعیت برجسته‌ای در این گروه برخوردار بوده است. او به‌عنوان کمیسر حقوق بشر افغانستان بی‌درنگ به "انجام وظیفه" پرداخت. او در اولین قدم‌هایش با قانون منع خشونت علیه زنان

آن‌ها کسانی هستند که به جرم فرار از ضرب و شتم شوهر و یا فرار از ازدواج‌های اجباری و سؤاستفاده‌های جنسی در زندان بسر می‌برند و در اغلب موارد شاهدین این جرم‌ها مرتکبین خشونت می‌باشند.

این عقب‌نشینی‌های سیستماتیک و حساب شده‌ی حکومت کرزای در مورد زنان و در حقیقت باز گزاردن دست متجاوزین و ناقضین حقوق زنان، تأثیرات مخرب اجتماعی، سیاسی بسیاری به همراه داشته است. برخی گزارشات حاکی از آن است که مشارکت اجتماعی زنان در جامعه در چند سال اخیر به مقدار قابل توجهی نزول کرده است. مثلاً تعداد شاغلین زن به‌خصوص در سازمان‌های دولتی کاهش یافته است. همچنین به دلیل این محدودیت‌ها و ناامنی، فقر و عدم امکانات، تعداد روز افزونی از دختران مجبورند که از تحصیل روی برگردانند. بیش از یک سوم معلمان کل کشور در کابل متمرکز هستند. در روستاهای شرق کشور تعداد معلمان زن فقط ۳ درصد است.

اما اشغال‌گران افغانستان که گوش مردم دنیا را با تبلیغات خود در مورد آزادی زنان افغانستان کر کرده بودند، در شرایط کنونی بیش از بقیه ساکت مانده‌اند. آن‌ها کرزای و دیگر جناح‌های اسلامی را راحت و آسوده گذارده تا تصمیمات زن‌ستیزانه‌ی خود و معاملات خود بر سر حقوق زنان را با آرامش هر چه بیشتر اجرا کنند. در این راستا فیلمی که با بودجه‌ی اتحادیه‌ی اروپا تهیه شده بود، توسط خود اتحادیه از اکران شدن آن جلوگیری شد. چرا که موضوع فیلم بر سر یکی از مسائل مهم زنان افغانستان بود. این فیلم به موقعیت زنانی می‌پردازد که به‌خاطر فرار از خشونت و یا به "جرم" این که مورد سؤاستفاده‌ی جنسی قرار گرفته‌اند به زندان افتاده‌اند. حتی کارگردان فیلم را تهدید کرده بودند که اگر خودسرانه و یا به هر شکلی آن را پخش کند، او را به دادگاه خواهند کشاند. چرا که به گفته‌ی سردمداران اتحادیه‌ی اروپا نمی‌خواستند رابطه‌شان را با دستگاه قضایی افغانستان خراب کنند. اما حقیقت اینست که موضوع بسیار فراتر از آن است. اتحادیه‌ی اروپا نمی‌خواهد جنبه‌ی زن‌ستیزی رژیم کارگزار خود را تضعیف کند و حتی فرای آن می‌خواهد که زمینه و شرایطی را برای آوردن طالبان و سهم کردن‌شان در قدرت، فراهم کند.

این‌جاست که وقتی موضوع زن‌ستیزی به‌میان می‌آید از اشغال‌گران غربی (آمریکایی و اروپایی) گرفته تا طالبان و همه‌ی جناح‌های درون حکومت گمارده شده (جهادی و تکنوکرات‌ها) همگی همدل و متحدند. اینک در شرایطی قرار گرفته‌ایم که دیگر نه موضوع آزادی زنان افغانستان مطرح است و نه عمل کردن و یا نکردن به وعده و وعیدهای توخالی. مسأله دیگر از این‌ها فراتر رفته است. زنان افغان با تمام وجود و با گوشت و پوست خود احساس کرده‌اند که اشغال افغانستان نه برای رهایی زنان و نه برای دمکراسی و حتی نه بیرون کردن طالبان بلکه به منظور منافع قدرت‌های بزرگ اشغال‌گر بوده و هست؛ و در این راه بر سر هر چیز معامله می‌کنند؛ و در این راه منافع توده‌ها و حقوق زنان اولین چیزی است که قربانی و به معامله گذاشته می‌شود.

زنان افغانستان تنها یک راه برای برداشتن اولین گام بسوی رهایی دارند. مبارزه‌ی فعال و ایستادن درمقابل کلیه‌ی نیروهای زن‌ستیز و سرنگون کردن حاکمیت همه‌ی مرتجعین چه اشغال‌گران امپریالیستی و دولت دست‌نشانده‌ی آنان و متحدین جهادی‌شان و چه مرتجعین زن‌ستیز طالبان و برقراری یک حکومت انقلابی که در اولین قدم جدایی دین از دولت و لغو کلیه‌ی قوانین اسارت‌بار علیه زنان در سرلوحه‌ی وظایفش قرار گیرد. **M**

زن رضایت داشته باشد و یا خیر تجاوز محسوب نمی‌شود بلکه در هر دو صورت زنا محسوب می‌شود. خلاصه کلام اینست که زنی که مورد تجاوز قرار گرفته باشد و یا خیر به زنا محکوم می‌گردد. در حقیقت مرد متجاوز از این معادله حذف می‌گردد.

بی‌دلیل نیست که زنانی که مورد تجاوز قرار می‌گیرند مجبورند که تجاوز را حتی از خانواده‌ی خود پنهان کنند و یا آن‌را گزارش ندهند چون خود آن‌ها هستند که مجرم شناخته خواهند شد.

گلناز دختر جوانی در افغانستان مورد تجاوز یکی از اقوام خود قرار گرفت و باردار شد، اما این گلناز بود که مجرم شناخته شد و به جرم روابط جنسی قبل از ازدواج به زندان انداخته شد. پس از آن که این خبر در سطح جهان انعکاس یافت و دولت تحت فشار قرار گرفت، کرزای آزادی دختر را ضمانت کرد اما به شرط آن که گلناز با کسی که به او تجاوز کرده است ازدواج کند! (کوه، موش زایید) گلناز پس از ماه‌ها مقاومت آخر به دنبال فشارهای دولت و خانواده مجبور شد که به این ازدواج تن دهد.

این شیوه‌های عمل‌کرد حاکمان رسمی و غیررسمی باعث افزایش و گسترده‌تر شدن تجاوز به زنان در سال‌های اخیر شده است. تنها تعداد بسیار قلبی از سیل تجاوز و تعرضات جنسی به زنان، گزارش می‌شود. همین حد ناچیز از گزارشات باعث شده است که حتی کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان که توسط کرزای انتخاب می‌شود نیز نسبت به آن چه که افزایش موارد تجاوز جنسی است، ابراز نگرانی کند! به‌طور مثال یکی از نمونه‌های وحشناک که در خبرگزاری‌ها گزارش شد این بود که در روستایی در ایالت تخار یک گروه مسلح که شش تن از آن‌ها لباس پلیس به تن داشتند، وارد خانه‌ای شده و دختر ۱۲ساله‌ی آن خانواده را مورد تجاوز قرار دادند. به گفته‌ی عموی دختر علی‌رغم این که به مأموران امنیتی اطلاع داده شده بود خیلی دیر عمل کردند و طبق معمول هنگامی سر رسیدند که افراد مسلح از آن‌جا رفته بودند.

یکی دیگر از موارد جنجال پیرامون منع خشونت علیه زنان، مخالفت با ایجاد خانه‌های امن برای زنان بی‌سرپناه و زنانی است که از خشونت‌های خانگی فرار کرده‌اند. آن‌ها می‌گویند که این خانه‌ها عامل ترویج فساد هستند. ممکن است حقیقتی در این باشد اما نمی‌گویند که چه کسانی تلاش کرده‌اند که از موقعیت‌های دولتی و حکومتی بهره برده و با استفاده از موقعیت‌شان به زنان آسیب‌پذیر که به این خانه‌ها پناه برده‌اند دست‌درازی کنند. برای این که خانه‌های امن واقعاً خانه‌ی امن باشند و نه محل عیش و نوش مقامات دولتی، کشوری و قوماندانان جنگ‌سالار، راه حل این نیست که این خانه‌ها بسته شوند بلکه جلوی دست‌درازی این لاش‌خوران باید گرفته شود. اما مسأله این‌جاست که بزعم اینان زنان و دختران نباید جایی برای فرار کردن داشته باشند. موضوع این است که دختران و زنان نباید علی‌رغم هرگونه ضرب و شتمی و یا هرگونه سؤاستفاده‌ای اصلاً فرار کنند، باید در مقابل شوهران، پدران یا برادران و ... فرمان‌برداری کنند.

به‌همین علت است که کرزای و دولت‌ش تلاش کردند که این خانه‌ها را در کنترل خود بگیرند و در اولین فرصت، در آن‌ها را ببندند و یا آن‌ها را مبدل به زندان زنان کنند. چرا که در قوانین حاکم بر افغانستان خشونت علیه زنان جرم نیست بلکه فرار زنان از خشونت جرم محسوب می‌شود.

به گزارش سازمان‌های حقوق بشر، بیش از نیمی از زنان زندانی را زانی تشکیل می‌دهند که به‌خاطر جرایم اخلاقی در زندان بسر می‌برند!

قتل زنان به نام "ناموس" و "دوست داشتن"

خشونت و خشایبانه علیه زنان است!

مونا امیر

"در طول ۱۰ سال گذشته، کمیسیون حقوق بشر پاکستان قتل‌های ناموسی را به سرعت سالی هزار مورد ثبت کرد، اما اگر پاکستان در ظاهر بدترین کارنامه‌ی جنایات ناموسی را دارد، ترکیه احتمالاً با فاصله‌ی کمی در مقام دوم است. طبق ارقام پلیس بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ گزارش‌ها نشان می‌دهد که ۴۸۰ زن (۲۰٪ آن‌ها بین سنین ۱۹ تا ۲۵) در جنایات و نزاع‌های ناموسی کشته شده‌اند. آمارهای دیگر ترکیه که بیش از پنج سال پیش توسط گروه‌های زنان جمع آوری شده، نشان می‌دهد که حداقل ۲۰۰ دختر و زن هر سال برای "ناموس" به قتل می‌رسند."^۲

"در ایران و افغانستان، نزاع‌های قبیله‌ای اغلب به کشتارهای ناموسی می‌انجامد. مثلاً در ایران یکی از مقامات استانداری در خوزستان اعلام کرده بود که ۴۵ زن جوان زیر ۲۰ سال، تنها در عرض دو ماه به قتل رسیدند."

"استان خوزستان، از نظر آمار قتل‌های ناموسی، پس از استان سیستان و بلوچستان، در رتبه‌ی دوم کشوری قرار دارد. از آن‌جا که در این نوع قتل‌ها معمولاً ولی‌دم، خود قاتل است، حداکثر مجازات برای متهم، هشت سال زندان است."^۳

"بر اساس آخرین آمار رسمی که از سوی معاون مبارزه با جرایم جنایی پلیس آگاهی تهران بزرگ اعلام شده، قتل زنان توسط شوهران‌شان بیشترین موارد قتل‌های خانوادگی را به خود گرفته است، به‌گونه‌ای که آمار این نوع قتل‌ها در شش ماهه‌ی گذشته در تهران بزرگ ۳۵ درصد بوده، البته این تنها آمار رسمی بوده و چه بسا این آمار و ارقام به دلیل وجود پاره‌ای ملاحظات و یا مشکلات موجود در زمینه‌ی ثبت آمارهای دقیق، کمتر از میزان واقعی بوده و آمارهای حقیقی بسیار بیشتر از این ارقام می‌باشد. این آمار بسیار نگران کننده بوده و در مقایسه با آمار و ارقام سال‌های قبل پایتخت یا دیگر مناطق کشور افزایش بسیار مخاطره‌آمیزی داشته..."^۴

"شاید عجیب باشد که در کشوری که ادعای بزرگ‌ترین دموکراسی دنیا را دارد، همچنان نه گفتن دختران به ازدواج‌های اجباری و یا تصمیم‌گیری برای ازدواج با شخص مورد علاقه‌شان، با مرگ همراه باشد. هرچند هیچ آمار کشوری دقیقی از قتل‌های ناموسی در دست نیست، اما طبق گزارش انجمن زنان دموکراتیک هند، هر سال حدود ۹۰۰ قتل ناموسی در ایالت‌های هاریانا، پنجاب و اوتتر رخ می‌دهد... هرچند هند با این تعداد قتل ناموسی در سال، هم ردیف کشورهایی هم‌چون پاکستان قرار می‌گیرد که بیشترین آمار قتل‌های ناموسی جهان را داراست اما اخبار این قتل‌ها به ندرت در مطبوعات منعکس می‌شود."^۵

این قاتلان در بسیاری موارد از حمایت‌های قانونی در کشورهای خاورمیانه برخوردار می‌باشند (زندان کوتاه مدت و در برخی موارد عدم

قتل ناموسی پدیده‌ای است به قدمت تاریخ و به وسعت جهان. این قتل‌ها در جهان به‌ویژه در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، هر سال جان هزاران نفر از دختران و زنان را می‌گیرد. در جهان سرمایه‌داری نه تنها از میزان این قتل‌ها کاسته نشده، بلکه طبق آمارهای موجود شدت بیشتری یافته است.

قتل، تجاوز، اذیت و آزار جنسی زنان در سراسر جهان چه با قوانین "پیشرفته" و یا "عقب‌مانده" گسترده شده است. قتل زنان چه تحت نام "ناموس" و چه به اسم "عشق" دو روی یک سکه و بخش جدایی‌ناپذیر از کارکرد نظام سرمایه‌داری و نظام اجتماعی مردسالار آن است که مالکیت مرد بر زن را تضمین می‌کند. این نظام نه تنها قادر به از بین بردن آن نیست بلکه با تبلیغ فرهنگ و سنت در جامعه به تنفر از زنان دامن زده و در نتیجه‌ی آن قتل زنان توسط مردان ابعاد هولناکی در سطح جهان به خود گرفته است.

قتل ناموسی چیست؟

در قتل‌های ناموسی قربانیان، زنان و دخترانی هستند که به‌خاطر عدم تبعیت از سنن، فرهنگ و قوانین ارتجاعی و ضد زن مورد خشم مردان خانواده قرار گرفته و آنان با به قتل رساندن این زنان در صدد رفع این "ننگ" و "اعاده‌ی حیثیت و شرف خانوادگی" بر می‌آیند. از موارد عدم تبعیت زنان می‌توان به تن ندادن به ازدواج اجباری، عدم تمکین به مردان خانواده (همسر، پدر، برادر، عمو و...) رابطه با جنس مخالف و یا حتی در بعضی مواقع صحبت کردن با مردان غریبه و یا دلایلی واهی نام برد. اشکال وقوع این جنایات شامل قطع سر، سوزاندن، سنگسار، ضربات چاقو، شوک برقی، خفه کردن و زنده به گور کردن است. با نگاهی به آمار تکان‌دهنده‌ی این قتل‌ها در کشورهای مختلف به عمق فاجعه علیه زنان به‌عنوان نیمی از بشریت پی می‌بریم:

آسو کمال، فعال کرد عراقی - بریتانیایی از "شبه‌کمی دعا علیه خشونت" می‌گوید: بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۷، ۱۲۵۰۰ زن به دلیل "ناموس" تنها در سه استان کردنشین عراق به قتل رسیده‌اند. در سال ۲۰۰۸ افسر پزشکی در سلیمانیه به خبرگذاری فرانسه گفت: تنها در ماه مه ۱۴ زن جوان به جرم جرایم "ناموسی" در طول ده روز به قتل رسیده‌اند. در بصره در سال ۲۰۰۸ پلیس گزارش داد، ماهی ۱۵ زن به جرم تخطی از "لباس اسلامی" به قتل رسانده می‌شوند.^۱ در کشور پاکستان که طبق آمارهای بین‌المللی بیشترین قتل‌های ناموسی در آن صورت می‌گیرد، هر ساله بیش از هزار زن و دختر جوان قربانی این قتل‌ها شده و جان خود را از دست می‌دهند.

شک کند که زن مالکیت خصوصی او را زیر سؤال برده و خود را به مردی دیگر تفویض کرده است، مرد می‌تواند به تنهایی نقش قاضی و مجری قانون را ایفا کرده و این زن را مجازات کند"^۷

در اصل مواد فوق از قانون ارتجاعی و مردسالار اسلامی، نه تنها حکم قتل زن را صادر نموده است، بلکه دست مردان را برای وقوع هر جنایتی علیه زنان باز گذاشته و پیشاپیش مصونیت او را از مجازات تأمین کرده است و این یعنی تشویق و مجاز شمردن قتل زنان توسط مردان خانواده. در واقع سازماندهی قتل‌های ناموسی به دست مردان توسط دولت ارتجاعی و زن ستیزی که قوانین مجازات‌های اسلامی آن بر مبنای تقدس مالکیت خصوصی و مالکیت مرد بر زن است، صورت می‌گیرد.

بنابراین همان‌طور که می‌بینیم "قوانین حاکم صرفاً ساخته و پرداخته این یا آن حکومت نیستند، بلکه انعکاس روابط اجتماعی هستند. به همین دلیل است که می‌بینیم در طول صد سال گذشته موقعیت زنان علیرغم پاره‌ای تغییرات در حیطه‌های اقتصادی، اجتماعی تغییر اساسی نکرده است. هر حکومتی همان قوانین قبلی را با تغییراتی جزئی در مورد زنان استفاده کرده است. مثلاً جای تعجب نیست که اکثر قوانین در مورد زنان و خانواده بازمانده از رژیم قبلی است. چرا که تغییر حکومت‌ها مساوی با تغییر جدی نظام سیاسی اجتماعی اقتصادی نیست. تنها تغییر جدی در قوانین مدنی دوره‌ی شاه اضافه شدن قانون حمایت از خانواده در سال ۱۳۴۶ و ۱۳۵۳ است. این قانون در چندین ماده در زمینه‌ی سن بلوغ دختر و تحدید چند همسری و اختیارات در زمینه‌ی طلاق و کار به زنان همراه با اما و اگر، رفرمی ناچیز و از بالا در مورد موقعیت قانونی زنان بود؛ و به محض سر کار آمدن رژیم اسلامی جزو اولین قوانینی بود که لغو شد. به جز این چند مورد باقی قوانین نابرابر مدنی در مورد زنان در جمهوری اسلامی ارثیه‌ی رژیم شاه است"^۸

اما چرا چنین فجایی رخ می‌دهد؟

در جامعه‌ای که ارزش‌های اجتماعی براساس بردگی زنان و حفظ "ناموس" توسط مردان شکل می‌گیرد، مردان خود را مالک و صاحب اختیار جان زنان می‌دانند. وقوع قتل‌های ناموسی نتیجه‌ی طبیعی چنین جامعه‌ای با چنین تفکری است که قتل و خشونت علیه زنان نه تنها مشخصه‌ی آن است بلکه بصورت قانون در کشورهایی با رژیم‌های اسلامی نیز نوشته شده است و پشتوانه‌ی این همه ستمگری علیه زنان، دولتی است که این قوانین را به اجرا در می‌آورد. قربانیان این جنایات "ناموسی" در واقع کسانی هستند که خلاف این روابط واپس‌گرا عمل می‌کنند و کشته می‌شوند.

قتل ناموسی یک عمل از پیش سازمان یافته است که هدف آن کنترل رفتار جنسی زنان است و ناموس، شرف، عصمت و عفت واژه‌هایی هستند که در ارتباط مستقیم با رفتار و کردار جنسیتی زنان معنا پیدا می‌کنند و به عبارت دیگر به کنترل در آوردن اخلاق و رفتار جنسی زنان توسط مردان خانواده، با تعابیر فوق صورت می‌گیرد.

قوانین ضد زن همراه با سنت‌های کهنه و پوسیده که مناسبات ارتجاعی عقب‌مانده آن‌ها را تولید و بازتولید می‌کند، اهمی هستند برای کنترل زنان و دخترانی که "نافرمانی کرده" و خلاف آن عمل کنند. این قوانین و آداب و رسوم کهنه به جنایات وحشیانه‌ای به اسم قتل‌های ناموسی مشروعیت می‌دهند. به همین دلیل خشونت و به قتل رساندن

مجازات) بنابراین مردان با "غیرت" از کشتن دختران و زنان هراسی ندارند. به همین دلیل قتل زنان نه تنها کاهش نمی‌یابد بلکه رو به گسترش است. بعضی از این قتل‌ها خودکشی قلمداد می‌گردد، و در برخی موارد خانواده‌ها شرایطی فراهم می‌کنند که زنان را وادار به خودکشی می‌کنند. آمار نشان می‌دهد که: "در سال ۲۰۰۶ مقامات منطقه‌ی کردنشین جنوب شرقی آناتولی ثبت کردند که هر چند هفته یکبار، زنی به دستور خانواده‌اش سعی به خودکشی می‌کند."^۹

گزارش رسمی سازمان ملل در مورد قتل‌های ناموسی در سطح جهان، رقم ۵۰۰۰ نفر در سال را اعلام کرده است. در صورتی که فعالین زنان در کشورهای مختلف این رقم را بیشتر از چهار برابر این آمار برآورد می‌کنند. با توجه به این که گروه‌های فعال زنان امکانات ارزیابی دقیق و گسترده‌ای در این مورد ندارند و بعضاً خود مورد پیگرد دولت‌ها قرار دارند، آمار سازمان ملل بخش کوچکی است از قتل‌های ناموسی که در سطح جهان انجام می‌شود. قتل‌های ناموسی

بی‌رحمانه، مخوف و هراس‌انگیزاند؛ و افکار واپس‌گرا و به‌غایت ارتجاعی و ضد بشری در آن‌ها نهادینه شده است.

گسترده‌ی این قتل‌ها در جوامع

مختلف دلایل و علل مادی و اجتماعی

خاص خود را دارد. اگرچه این جوامع به

لحاظ فرهنگی و اجتماعی در سطح بسیار

پایینی قرار دارند و مذهب برای مشروعیت

بخشیدن به آن همواره نقش مهمی بازی

می‌کند، و حکومت‌ها هم همه‌ی این مسائل را

آگاهانه دامن می‌زنند، ولی "فرهنگ" ریشه‌ی

این خشونت وحشیانه نیست. باید این را نیز در

نظر داشت که اگرچه در همه‌ی این کشورها

قتل ناموسی به یکسان صورت نمی‌گیرد، اما

ریشه‌ی این جنایات در همه‌جا مشترک

می‌باشد، و آن بازتاب یک رابطه‌ی اجتماعی معین یعنی رابطه‌ی نابرابر قدرت میان مرد و زن است که به یک رابطه‌ی تولیدی معین که همان نظام مردسالار سرمایه‌داری است، خدمت می‌کند. در کشورهای تحت سلطه و عقب مانده دولت‌های ارتجاعی که در بعضی از مناطق ساختار مذهبی هم دارند، از طریق اشاعه‌ی فرهنگ ضد زن و یا وضع قوانین اجتماعی منطبق با شریعت به قتل‌های ناموسی شکل قانونی و اجتماعی داده‌اند. در نتیجه کسی که به دفاع از "ناموس و شرف خانواده" اقدام به قتل زنی می‌کند، هم پشت‌گرمی قانون را دارد؛ و هم توجیه اخلاقی و سنت و عرف را.

برای نمونه می‌توان نگاهی به قوانین رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی که بر پایه‌ی شریعت نوشته شده است، انداخت و دید که این قوانین چگونه از خشونت مردان علیه زنان نه تنها دفاع می‌کنند بلکه در این قوانین قتل زنان و کودکان تشویق می‌شود.

ماده‌ی ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی، می‌گوید: "پدر یا جد پدری که فرزند خود را بکشد، قصاص نمی‌شود و به پرداخت دیه‌ی قتل به ورثه‌ی مقتول و تعزیر محکوم می‌شود."

"طبق ماده‌ی ۶۳۰ قوانین مجازات اسلامی مرد می‌تواند همسر خود را به اتهام رابطه با مرد دیگری به قتل برساند و به دلیل دفاع از ناموس و شرف تبرئه هم بشود. (این قانون در دوره‌ی رژیم شاه هم تحت عنوان قانون مدنی ۱۷۹ مجازات عمومی در قوانین مدنی قید شده بود). طبق این ماده که در حقیقت انعکاس موقعیت زن در مناسبات مردسالار-پدرسالار جامعه‌ی ایران است، زن چون تحت مالکیت مرد است و مرد او را در قرارداد ازدواج به تملک خود در آورده است، در صورتی که مرد

"پیشرفته" و چه در کشورهای عقب نگاه داشته شده، تولید و باز تولید می‌کنند. در واقعیت خشونت علیه زنان با اشکال مختلف اما با مضمونی مشترک انجام می‌شود. اگر قتل زنان در کشورهای موسوم به جهان سوم خصوصاً در کشورهای اسلامی، به نام شرف و غیرت و ناموس توسط مردان خانواده صورت می‌گیرد، در کشورهای پیشرفته این قتل‌ها تحت نام حسادت و "دوست" داشتن انجام می‌شود. هر دو شکل این قتل‌ها، دو روی یک سکه هستند که در مرکز آن مالکیت مرد بر زن قرار دارد.

قتل زنان چه به نام "ناموس" و چه با نام "عشق" بازتاب خشونت و حشیانه علیه زنان است. خشونت و ستم بر زن یکی از روابط اجتماعی ستمگرانه‌ای است که از بدو ظهور جامعه‌ی طبقاتی وجود داشته است و تضاد لاینحلی است که تا نظام طبقاتی مردسالار حاکم است، این خشونت و نابرابری جنسیتی یکی از ارکان لاینفک آن است. بنابراین هدف مشترک طبقات ارتجاعی حاکم چه در جوامع پیشرفته‌ی صنعتی و چه در جوامع تحت سلطه نقش فرودستی زنان است. به‌طور مثال وقتی در آمریکا از هر چهار زن یک نفر مورد تجاوز و یا مورد قتل قرار می‌گیرد و یا در انگلیس هر یک دقیقه یک زن به‌خاطر مورد خشونت واقع شدن با پلیس تماس می‌گیرد، با مرگ زنی به‌وسیله‌ی قتل ناموسی در کشوری از خاورمیانه رابطه‌ی مشترک وجود دارد. این واقیقت‌ها بیان‌گر آن‌ست که تلاش سیستماتیک و آگاهانه‌ی توسط نظام سرمایه‌داری جهانی مردسالار صورت می‌گیرد تا زنان از زاویه جنسیت‌شان معرفی

و مشخص شوند و اقتدار مردان بر زنان هر چه بیشتر تثبیت شود و این وجه اشتراک است که همه‌ی این جوامع را مانند حلقه‌های یک زنجیر بهم وصل می‌کند. ما زنان نیز اگر چه در هویت‌های ملی، فرهنگی، زبانی، نژادی و جغرافیایی با هم متفاوت هستیم، ولی در مبارزه‌مان برای برابری جنسیتی و رسیدن به جامعه‌ای که رهایی زنان در آن نهادینه شده باشد، مشترک هستیم. این خواست تنها از طریق یک انقلاب عمیق و دگرگونی در مناسبات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه به دست می‌آید. افق ما رسیدن به جهانی‌ست که در آن طبقات، استثمار، ستم و خشونت علیه زنان و انقیاد بخشی از جامعه توسط بخشی دیگر محو شود. جهانی که دستیابی به آن بدون محو ستم بر زن امکان‌پذیر نیست. مبارزه علیه این ستم بخش بسیار مهم و حیاتی از در هم شکستن سیستم سرمایه داری است. ✎

منابع:

- ۱- "قتل‌های ناموسی موجی از خشونت"، نوشته‌ی رابرت فیسک www.womansrights.org
- ۲- همان منبع
- ۳- سایت آفتاب، "آمار قتل‌های ناموسی در خوزستان"
- ۴- سایت انجمن مدافعان حقوق بشر، "هشدار نسبت به افزایش آمار قتل‌های ناموسی در تهران"
- ۵- سایت گذرگاه، "قتل‌های ناموسی در هند"
- ۶- کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری، "به خشونت علیه زنان پایان دهید!"
- ۷- "از روابط اجتماعی نابرابر تا قوانین نابرابر علیه زنان"، نوشته‌ی آنهایتا رحمانی، سایت زنان هشت مارس www.8mars.com
- ۸- همانجا
- ۹- سایت مرکز مدافعان حقوق بشر

زنان یک پدیده‌ی اجتماعی است که تابع روابط و مناسبات حاکم بر آن جامعه است و قانون یکی از مؤلفه‌های بازتولید آن است. فرهنگ، اخلاق، مذهب و آداب و سنن از دیگر علل باز تولید آن می‌باشند. خشونت علیه زنان به اشکال مختلف در سطح جهانی اعمال می‌شود و در جهت تثبیت موقعیت برتر یک بخش از جامعه در برابر بخش دیگر است.

در سال‌های اخیر با توجه به جمعیت کثیر مهاجر در کشورهای غربی قتل‌های ناموسی که عریان‌ترین نوع خشونت علیه زنان است رو به رشد بوده است. در همین رابطه در تابستان ۲۰۰۹ یکی از بزرگترین و شنیع‌ترین فجایع انسانی در کانادا، رخ داد. دختران یک خانواده‌ی افغان که حاضر به پیروی و اطاعت از فرهنگ عقب‌افتاده و مردسالار خانواده نبودند، می‌خواستند همانند بقیه دوستان‌شان و مطابق فرهنگ کانادا از آزادی پوشش و رفتار برخوردار باشند، ولی تفکر عقب مانده و ارتجاعی خانواده این را نپذیرفت. در نتیجه جنایتی بزرگ انجام شد. پدر خانواده با همدستی زنش طوبی و پسرش حامد سه دخترش (زینب، سحر، گیتی) و همسر اولش (رونا) را بیهوش کرده و در داخل اتومبیل قرار داده و ماشین حامل آنان را در کانال کینگستون غرق کردند. پدر خانواده (شفیع) بعد از این جنایت در مکالمه‌ی تلفنی به زنش می‌گوید: "اگر دوباره زنده شوند، همین کار را می‌کنم. آن‌ها به بشریت خیانت کردند، به اسلام خیانت کردند، به مذهب‌مان و به همه چیز خیانت کردند." آن‌ها در دادگاه برای توجیه این جنایت بی‌شرمانه در کمال خونسردی اظهار داشتند: "به آبروی ما خدشه وارد کردند."

پرواضح است که تفاوتی بین قربانیانی که در کشوری مثل ایران یا پاکستان به قتل می‌رسند با قربانیان در کشوری مثل سوئد و یا کانادا، نیست. آن‌چه همه‌ی این قتل‌ها را بهم وصل می‌کند، تفکر و ایدئولوژی‌ای است که به نیمی از جامعه به دیده‌ی حقارت می‌نگرد و زن را تنها به‌عنوان موجودی که فقط وظیفه‌ی تولید مثل و سرویس‌دهی جنسی به مردان را دارد می‌شناسد.

آیا راهی برای رفع خشونت علیه زنان هست؟

با نگاهی به آمار بالای قتل و خشونت علیه زنان در کشورهای غربی به ابعاد گسترده و جهانی بودن خشونت علیه زنان پی می‌بریم. هر ساله بیش از شش‌هزار زن در آمریکا در خانه‌ی خودشان نه بوسیله‌ی غریبه، بلکه بوسیله‌ی مردی که "عاشق" اوست کشته می‌شوند. "در آمریکا هر روز ۴ زن بر اثر خشونت مردان می‌میرند. در هر ۲ دقیقه یک زن قربانی تجاوز می‌شود و هر ۱۵ ثانیه یک زن مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد. در فرانسه ۹۵ درصد از قربانیان خشونت را زنان تشکیل می‌دهند. در هر ۱۷ ثانیه یک مرد در آلمان یک زن را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد." نگرانی فزاینده بر اثر بالا رفتن آمار قتل زنان در ایتالیا موجب آن شد تا گروهی از زنان و مردان، با تظاهرات در مقابل پارلمان در رم، خواستار دخالت دولت شوند. گروه "تیلت"، سازمان‌دهنده‌ی اعتراض اعلام کرده: "ریشه‌ی این قتل‌ها بیشتر در حمایت‌های قانونی از مردان است."^۹

آن‌چه که همین حد از آمارها در کشورهایی که ادعای آزادی زنان را دارند، نشان می‌دهد این است که خشونت علیه زنان مرز نمی‌شناسد. در همه جای این جهان، رونا که در برگیرنده فرهنگ و سنت و... است و هم‌چنین زیر بنای همه جوامع، مالکیت مرد بر زن را چه در کشورهای



نگاهی بر فیلم سنگ صبور

نسیم سعادت

تلاش‌های زن در ابتدا خودبه‌خودی است، او در تلاش است تا آن چیزی را که همیشه به نام وظیفه می‌دانسته است، انجام دهد. او برای شوهرش دارو می‌خرد برایش دعا و نیایش می‌کند، به دعاگو پناه می‌برد، او را تر و خشک می‌کند، تا کسی را که به معنای واقعی هرگز دوست نداشته است، به زندگی برگرداند.

با به سر رسیدن طاقتش شکایت‌هایش با زبان بلند آغاز می‌شود و بدین ترتیب داستانِ تکان‌دهنده‌ی زندگی یک زن با زبان خودش گشوده می‌شود.

او ده سال پیش به ازدواج مردی بسیار مسن‌تر از خود در می‌آید، مردی که ندیده بود و در هنگام مراسم ازدواج در جنگ بود. زنی که دو و یا سه سال بعد از ازدواجش را به‌خاطر این‌که همسرش در جنگ بود با خانواده‌ی وی سپری کرد. زنی که همسرش را نمی‌شناخت و به او علاقه‌ای نداشت. ولی احساسات او برای هیچ‌کس ارزش نداشت.

اما اینک زن می‌توانست در برابر جسم بی‌حرکت همسرش هر چیزی را که می‌خواهد به او بگوید، بدون آن‌که از او بترسد و یا مورد اهانت قرار گیرد. زن برای اولین بار لب به سخن می‌گشاید.

حرف‌ها و کلمات تیز و برنده، اما ساده، به آرامی از انبان و عمق سینه‌ی زنی بیرون می‌آید که ذرات وجودش به او نهیب می‌زنند که زن بس کن! بیش از این مجاز نیستی، دیگر جلوتر نرو! حتی به این جسم بی‌جان این‌ها را نگو! این نهیب‌ها بی‌تاثیر نیز نبودند و برخی لحظات مانع می‌شدند. گاهی او ناگهان خود را سرزنش می‌کرد و سراسیمه به‌دنبال قرآن می‌رفت تا خود را از "گناهی" که انجام داده بود پاک کند و گاهی خود را به‌خاطر این گفتار سرزنش می‌کرد، اما دیگر دیر شده بود و دیگر طاقت بسر رسیده بود و حرف‌های تهنشین شده به غلیان آمده بودند و دیگر حتی اگر هم می‌خواست نمی‌توانست جلوی آن‌ها را بگیرد. تو گویی آرامشش تنها با خالی کردن خود و با ادامه‌ی این حرف‌ها بازیافته می‌شد.

در این میان بر تنها کسی که می‌توانست اتکا کند، عمه‌اش (هسینا برگن) بود که اینک از دو دختر او نگهداری می‌کرد. عمه‌اش که خود قربانی ستم‌های ظالمانه‌ی پدرسالارانه بوده، از خانه‌ی شوهر به‌خاطر عقیم بودن طرد می‌شود و به خانه‌ی پدر و مادر شوهر عملاً برای خدمتکاری فرستاده می‌شود، اما پدر شوهر وقتی که می‌فهمد او عقیم است، هر شب به او تجاوز می‌کرده تا این‌که او تصمیم می‌گیرد پدر شوهر را بکشد و

فیلم سنگ صبور به کارگردانی عتیق رحیمی و بازیگری گلشیفته فراهانی، از فوریه ۲۰۱۳ که در پاریس اکران شد، همچنان در شهرهای بزرگ می‌چرخد. اخیراً در نیویورک و لس‌آنجلس بر روی پرده رفت. سنگ صبور دربیچه‌ای را می‌گشاید بر جوانی از دنیای ستم‌گرانه تا جنبه‌ی نامرئی دیگری از زندگی و رنج و ستم بر زنان افغان را روایت کند. جنبه‌هایی تکان‌دهنده که می‌تواند روح و جسم هر زن افغان و یا هر زن دیگری که زنجیرهای عقب‌ماندگی سنت و فرهنگ و یا مذهب بر دست و پایش پیچیده است، آزار دهد و آثارش بر نیمه‌ی دیگر رویت نشود. اما این تنها سنگ صبور است که می‌تواند این اسرار غم‌انگیز و خردکننده را تحمل کند و در خود جذب کند و جذب کند تا آن‌که خود تکه پاره شود.

سنگ صبور در این فیلم مرد میان سال بی‌نامی (حمیدرضا جاودان) است که پس از سال‌ها شرکت در جنگ، اینک با گلوله‌ای در گردنش در گوشه‌ی خانه بدون هیچ‌گونه حرکتی افتاده است. با نزدیک‌تر شدن جبهه‌ی جنگ به این روستا در گوشه‌ی نامعلومی از افغانستان، خانواده‌ی شوهر همگی آن‌جا را ترک کرده و رفته‌اند. زنش (گلشیفته فراهانی) که ۲۷ سال دارد به همراه دو دختر خردسالش را آن‌جا گذاشته‌اند تا از او پرستاری کند. او مانده و کوهی از کارهای روزمره در شرایط جنگی که پیوسته کل زندگی خود و بچه‌هایش را به اشکال مختلف تهدید می‌کند، در شرایط بی‌پولی که دیگر داروخانه و سقا و نانوا از او روی گردانند، در شرایط بی‌کسی تنها کسی را که در محل می‌شناسد و احتمال دارد که به او اتکا کند یک عمه است که او را هم به‌سختی پیدا می‌کند. اما سختی‌ها و رنج‌های عظیم‌تری که زن می‌کشد در ابتدا برای ما قابل رویت نیست و در سینه‌اش حبس است، تنها در طول فیلم است که ما از آن آگاه می‌شویم.

فیلم در اساس مونولوگ طولانی است که از زبان زن در مقابل سنگ صبور بیان می‌شود، آن‌چه که او را در یک دوگانگی دائمی قرار داده است که کدام راه را باید برگزیند، آیا مرد خود را ترک کند و یا این‌که تا آخر در کنارش باشد.

فیلم‌نامه براساس رمانی است که توسط عتیق رحیمی به زبان فرانسوی نوشته شد و به بسیاری از زبان‌های دیگر ترجمه شده است. این رمان در سال ۲۰۰۸ جایزه‌ی کتاب‌گوناگون فرانسه را به‌خود اختصاص داد.

در مورد موقعیت زنان در افغانستان بسیار شنیده و بسیار خوانده‌ایم، اما این افشاگری‌ها بسختی از برخی ضرب و شتم‌ها و خشونت‌ها و محدودیت‌های متعارف علیه زنان فراتر رفته‌اند. تمرکز این فیلم بر جنبه‌های جدید و ناگفته در مورد رابطه‌ی خصوصی و رابطه‌ی احساسی میان دو جنس و چگونگی تأثیر مناسبات پدرسالاری بر این عرصه‌ها، قدرتی خاص به آن می‌بخشد. همین مسأله بر جذابیت فیلم می‌افزاید. تأثیرات تکان‌دهنده‌ی آن تا مدت‌ها همراه تماشاگر باقی می‌ماند.

اما فیلم به‌سختی تلاش می‌کند که سختی‌ها و رنج‌ها را با شادی‌ها درهم آمیزد. فیلم از جنبه‌هایی تلاش می‌کند که تضادهای زندگی را، به‌خوبی در مونولوگ‌های زن به تصویر بکشد، اما در جنبه‌هایی دیگر از آن غافل می‌ماند. تمرکز پررنگ و گاه یک‌جانبه‌ی فیلم بر رنج‌ها و ستم‌ها، این‌گونه می‌نمایاند که گویی شادی به‌کلی از این دیار رخته بر بسته و رفته است. اگرچه حقیقتی در این نهفته است، که زندگی در جامعه‌ای که جنگ‌های خانمان‌سوز متوالی گریبان‌گیرش بوده و متحمل این همه رنج و مصیبت شده است دیگر رنگی از شادی ندارد، اما نباید دیدی مطلق‌گرایانه بدان داشت، به‌عبارت دیگر غم بدون شادی وجود ندارد. انسان‌ها دینامیک‌تر از آنند، زندگی توده‌ها سرشار از امید است و در عمق سیاهی‌ها، شادی‌ها و امیدهای خود را جستجو می‌کنند و منطق "زندگی ادامه دارد" را از خود بروز می‌دهند. این کمبود از سرزندگی و پویایی فیلم به‌طور آشکاری کاسته است و در مواردی آن‌را به یک بیانیه سیاسی و یا حکایت رنج‌ها تشبیه می‌کند. اگرچه هنرنمایی گلشیفته فراهانی تا حدی این کمبود را جبران می‌کند و به فیلم حیات و روح می‌بخشد اما نمی‌توان گفت که این کمبود کاملاً جبران شده است.

از طرف دیگر از نظر سیاسی گرچه سایه‌ی جنگ بر فیلم به‌شدت سنگینی می‌کند، بگونه‌ای که همه چیز را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، اما آن‌چه که از جنگ می‌بینیم تنها صدای صغیر توپ و خمپاره و جنگجویان جهادی و وحشیگری آنان است. فیلم علت جنگ را به‌کلی مجهول باقی می‌گذارد. این طرز تفکر نیز از زبان عمه به این صورت بیرون می‌آید که آن‌هایی که جنگ می‌کنند، با عشق بی‌گانه‌اند. در بهترین حالت این بیانی نادقیق و ناصحیح از جنگ است. در حالی که مهم است بین جنگی که علیه مردم تحمیل می‌شود با جنگی که مردم برای رهایی از ظلم و ستم می‌کنند، فرق نهاد. گرچه عشق و جنگ در تضادند، اما تاریخ پر از صحنه‌هایی است که جنگ علیه پلیدی‌ها با عشق پیوندی عمیق داشته است.

اما نتیجه‌ی سیاسی منفی و ناصحیح دیگری که به‌نظر می‌رسد فیلم می‌خواهد القا کند، این است که آن‌چه می‌کشیم از خود و عقب‌ماندگی خود است. در حالی که آنانی که به واقع جنگ را بر مردم تحمیل کردند و آنانی که جنگجویان جهادی را پروراندند و به جان مردم افکندند، نیروهایی بودند که به‌خاطر موقعیت و منافع منطقه‌ای و جهانی خود از خارج از مرزها، از هزاران کیلومتر دورتر بر سر مردم ریختند. مگر می‌شود از کشوری و درد و رنج‌های‌شان بگوئیم اما به جنگ و مسببین آن که بیش از سه دهه و به‌خصوص در دهه‌ی اخیر زندگی را بر مردم این منطقه سیاه کرده‌اند، اشاره‌ای نکنیم.

واقعیت مناسبات میان دو جنس در افغانستان و سایر مناطق مشابه غیر قابل تحمل و بغایت ارتجاعی و تنفرانگیز است، اما این مناسبات تنها به‌خاطر بقایای سنت، بی‌شکل و معوج نشده بلکه دخالت‌های سیاسی و نظامی قدرت‌های بزرگ در تاریخ اخیر نقشی غیر قابل انکار داشته‌اند، نقشی که هم‌چنان ادامه دارد.

در آخر باید تأکید کرد که این کمبودها چه از نظر هنری و چه از نظر سیاسی، دست ردی بر به تصویر کشیدن زیبا و پر قدرت زشتی‌های مناسبات میان دو جنس که ناشی از مناسبات عقب‌مانده‌ی حاکم بر این جوامع است نیست. به‌راستی که در این زمینه فیلمی موفق و جنبه‌ای نوین و فرای افشاگری‌های معمول و متعارف است و عتیق رحیمی با تیزبینی خود، برخی از زشت‌ترین مناسبات جامعه‌ای که در آن بزرگ شده است را به نمایش می‌گذارد و توانایی برجسته‌ای از خود در این زمینه نشان می‌دهد. فیلمی که باید دید و عمیقاً در مورد آن فکر کرد. **▲**

فرار کند، اما عاقبتش به تن‌فروشی می‌انجامد. او برادرزاده‌اش را از نصیحت‌ها و تجارب خود بی‌نصیب نمی‌گذارد و نقش راهنما را برای وی بازی می‌کند. او هر بار بعد از دیدن عمه‌اش با اشتیاق بر می‌گردد، تا بتواند قصه‌ی زندگی‌اش را برای سنگ صبور باز گو کند.

در کنار این وقایع، جنگ هم‌چنان ادامه دارد و هر آن او را غافلگیر می‌کند. گاه با صدای خشن و ناهنجار و هولناک توپ و تانک در کوچه و خیابان و گاه هنگامی که آثار آن تا حیات خانه کشیده می‌شود؛ و او و همسایه‌ها را سراسیمه به زیرزمین خانه می‌کشاند. اما بازهم نزدیک‌تر می‌آید و این بار گروه‌های مسلح جهادی وارد خانه‌ها می‌شوند و به دزدی و قتل دست می‌زنند. خانه‌ی همسایه تار و مار می‌شود، ساکنان آن به نحو وحشیانه‌ای به قتل می‌رسند تا بالاخره وقتی که به خانه او می‌ریزند و او را که زن جوانی است سؤال پیچ می‌کنند؛ برای نجات از تجاوز مجبور می‌شود در مقابل یکی از قوماندانان بگوید که او برای گذراندن زندگی "جانش را می‌فروشد" فرمانده با انداختن تف او را یک فاحشه می‌خواند. زیرا به‌قول عمه‌اش تجاوز به یک "فاحشه" برای فرمانده‌ی جهادی افتخار آفرین نیست. او باید به دختران باکره تجاوز کند تا مردی‌اش را ثابت کند. اما یک عضو جوان گروه که او را باور می‌کند، روزی مخفیانه با پول در دستش بسراغش می‌آید.

صحنه با تجاوز آغاز می‌شود، اما این آغاز با ایجاد یک رابطه بین آن‌ها ادامه می‌یابد، چرا که سر و کله‌ی جوان جنگجو بازهم پیدا می‌شود. هنگامی که زن می‌فهمد این جوان خود مورد سؤاستفاده‌ی فرمانده قرار می‌گیرد، "که روز به او کلاشینکف می‌دهد و شب به پایش زنگوله می‌بندد" او به خشم می‌آید و با او احساس نزدیکی می‌کند، این جاست که به شوهرش که گویا از فرماندهان جهادی بوده است می‌ستیزد، او را بی‌شرم و کثیف و... می‌خواند.

اعترافات به‌طور روزافزونی تکان‌دهنده‌تر می‌شوند، از برادرشوهرهایش از این که به او نظر داشته‌اند، از این که بدن لخت او را در هنگام حمام کردن از سوراخی تماشا می‌کرده و خود را ارضا می‌کرده‌اند، می‌گوید. تکان‌دهنده‌ترین اعترافش مربوط به بچه‌هایش است. این‌گونه آغاز می‌کند که بچه‌ی اولش را نمی‌خواست اول تصمیم می‌گیرد که او را همان ابتدا میان دو پایش خفه کند... اعترافی که کل کثافات مناسبات زنگ‌زده‌ی پدرسالاری را رو می‌آورد و رسوا می‌کند. به‌خاطر این که دیر حاصله می‌شود بقیه تصور می‌کردند که او عقیم است، به همین علت مادر شوهر، اصرار می‌کند که پسرش زن دیگری را بگیرد، اما زن می‌داندسته که اگر شوهرش او را پس بزند دیگران نیز او را پس خواهند زد، حتی پدر و مادر خودش. در نتیجه به‌خاطر عجله‌ای که برای بچه در کار بود، به دنبال راهی می‌گردد، و بالاخره عمه‌اش بدادش می‌رسد.

"می‌خواهی بفهمی چرا من این اولاد را نمی‌خواستم؛ او اولاد تو نبود... من عقیم نبودم، تو بودی! اما کسی این را نمی‌دانست، مادرت نمی‌خواست این‌را بداند."

"عمه‌ام گفت به مادرت بگو که یک حکیم است که معجزه می‌کند... مادرت چقدر پسه (پول) خرج کرد، اما به تو نمی‌گفت. با چندبار رفت و آمد پیش حکیم بالاخره شکم‌دار شدم، می‌خواهی بفهمی حکیم کی بود؟ حکیم مانده‌گوی (جاکش) عمه‌ام بود. او مرا همراه مردی که چشم‌اشو بسته می‌کرد می‌انداخت در یک اتاق... سیاهی مطلق... فکر می‌کنم جوان بود قوی..."، "برای دختر دوم نمی‌دانم همان مرد بود یا نی؟!..."

این زندگی زنی بی‌نام بود. بی‌نام بودن زن و یا بی‌نام بودن مرد، منطقه‌ای نامشخص و حتی دوره‌ای نامشخص همگی دلالت بر عمومیت درد و رنج زنانی دارد که در عمق سینه‌هایشان انبوهی از رازها نهفته است. شاید روزی با سنگ صبور برخورد کنند که بتوانند رازهایشان را بازگو کنند.

پروسه‌ی فیلم بیانگر تضادهایی است که گریبان یک زن را گرفته است؛ و تلاشی که برای رهایی از این تضادها و دوگانگی‌های آن می‌کند. اما در نهایت قدرت و شجاعتی که زن حتی در اوج ضعف از خود نشان می‌دهد زیبایی خاصی را به فیلم می‌بخشد.

گزارش مراسم یادمان آذر درخشان در پاریس

۸ ژوئن ۲۰۱۳



▲ پیام کمیته‌ی بزرگداشت آذر درخشان توسط مهری زند خوانده شد. او در بخشی از این پیام چنین گفت:

"...آذر صدای زنان ایران بود که خواهان دفن نظام مذهبی حاکم بر ایران بوده و هستند. او همواره به مردان فراخوان می‌داد که امتیازات نظام سرمایه‌داری را بدور اندازند، با خودخواهی‌های مردانه مبارزه کنند، جنبه‌های زنانه‌ی خویش را دریابند و با نیمه‌ی زن‌ستیز خود مقابله کنند... آذر ارمغان تلاش بخش‌های آگاه و پیشروی جامعه در دوره‌ی سی ساله‌ی گذشته بوده است. شاخه‌ای پربر از جنگلی سرسبز. دستاوردی که متعلق به همه‌ی کسانی است که قلب‌شان برای رهایی ستم‌دیدگان و استثمارشدگان جهان می‌تپد. با وجود چنین دستاوردهایی است که ما بهتر می‌توانیم دنیایی عاری از ستم و استثمار را مجسم کنیم..."



▲ شه‌ره به خواندن متنی که در برگیرنده‌ی گزیده‌ای از سخنان آذر بود، پرداخت:

"...زمانی که شکست خوردیم. برای من یک چیز مسجل بود، حاضر نبودم مبارزه را رها کنم به دلایل گوناگون، یکی این‌که فکر می‌کردم خیلی از کسانی که من بسیج کردم کشته شدند و آن آرمان‌ها واقعی بوده و آن‌ها هم زندگی را دوست داشتند و من باید راهشان را ادامه دهم. این برایم روشن بود. آدم نمی‌تواند در برابر جنایت بی‌تفاوت باشد. وانگهی شعله را نباید بگذاریم خاموش شود. آدم به جوامع بشری و تکاملات‌شان نگاه می‌کند و می‌بیند که همیشه شعله‌هایی برکشیده شده و نیروهای متحجر که نمی‌خواستند جامعه عوض شود همواره می‌خواستند آن‌را خاموش کنند. یک عده اقلیت هم می‌ماندند، نگاهی می‌داشتند تا وقتی که فراگیر و اکثریت شود. این مسأله یکی از انگیزه‌های ۲۴ ساعت در ۲۴ ساعت فعالیت‌های من هم بود..."



▲ مراسم بزرگداشت آذر درخشان با شرکت نزدیک به نود نفر و با خوش آمدگویی و معرفی برنامه‌ها توسط سهیلا قادری آغاز شد. او با اشاره به حوادث جاری در ترکیه گفت: "ما بسیار شادمانیم که در شرایطی مراسم یادمان آذر را برگزار می‌کنیم که موج هوای تازه‌ای خاورمیانه را فراگرفته است. این بار شاهد بیخیزی مردم ترکیه هستیم که با تاریک‌اندیشی و جهل حکومت مذهبی مبارزه می‌کنند و به یکی از پایگاه‌های مهم نظم نوین جهانی ضربه وارد می‌کنند. آذر و آذرها همیشه در مبارزات توده‌ای حضور دارند. ما نیز همبستگی خود را با زنان، جوانان، زحمتکشان ترک و کرد اعلام می‌داریم." سپس سهیلا از همه‌ی حضار خواست تا با یک دقیقه سکوت برای آذر درخشان ادای احترام کنند.



▼ یک دقیقه سکوت با اجرای سرود انترناسیونال توسط ویرجینی پوشن خواننده‌ی فرانسوی شکسته شد. پس از آن، ویرجینی چندین ترانه از خوانندگان مترقی‌ای چون جان لنون، تریسی چاپمن و رودریگز... را اجرا کرد.



همبستگی جهانی است. این کتاب به حرکت اعتراضی زنان به حجاب اجباری در اسفند ۵۷ می‌پردازد.

« فریبا امیرخیزی بیانیه‌ای علیه خشونت را خواند که یکی از نوشته‌های تبلیغی برجسته‌ی آذر درخشان است. " ... زنجیره‌ی جهانی خشونت، میلیون‌ها زن را در کنار یکدیگر قرار داده است. خشونتی که روزانه بیش از ۳ میلیارد زن در چهار گوشه‌ی جهان تجربه می‌کنند. در شهر و روستا، خانه و محل کار، خیابان و کوچه. در اسارت زنجیره‌های خشونتیم. زنجیری که دو سرش با حلقه‌های خشونت دولتی و خانگی به هم جوش خورده است. زنجیره‌ی خشونت به قدمت هزاران سال و به درازای همه‌ی مرزهای جهان!



اما هر قدر زنجیر خشونت جهانی‌تر شده است، مبارزه و مقاومت زنان نیز ابعاد جهانی بیشتری به خود گرفته است. از دوردست‌ها صدای مبارزه و مقاومت یکدیگر را می‌شنویم و قلبمان می‌تپد. از مبارزات یکدیگر الهام می‌گیریم و از پیروزی‌هایمان احساس غرور و جسارت می‌کنیم. هر پیشروی زنان در هر نقطه‌ای از جهان را از آن خود می‌دانیم. اینک ما نیم در صفوف میلیونی، با رشته پیوندهای محکم برای در هم شکستن زنجیرهای ستم و بردگی تاریخی‌مان و بنا نهادن جامعه‌ای بدون ستم و استثمار. بر سرعت گام‌های خود بیفزاییم، دیر کرده‌ایم. آینده کوبه بر در زمان می‌زند. "



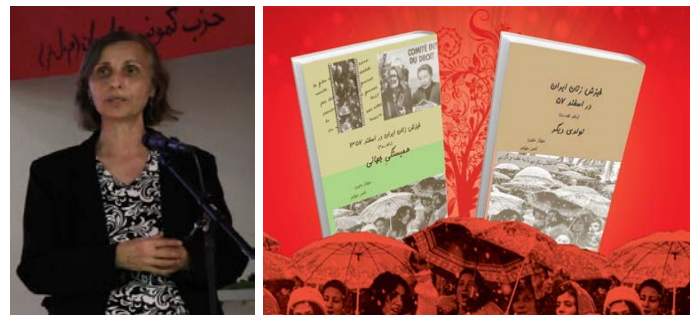
« زنان هشت مارس، تئاتر "مونولوگ‌های واژن" را به کارگردانی مهران‌دخت روی صحنه آوردند. این تئاتر که یکی از برجسته‌ترین نمایش‌های فمینیستی است توسط "ایو انسلر" فمینیست آمریکایی در سال ۱۹۹۶ نوشته شد. در این نمایشنامه، خشونت که بر زنان اعمال می‌شود از زبان واژن‌های مختلف بیان می‌شود. انسلر این نام را برای نمایش خود را برگزید تا برخوردی باشد به شرم و حیای بی‌موردی که زنان نسبت به تن و بدن خود دارند. در این نمایش که اولین بار در زیر زمین یک تئاتر کوچک در محله‌ی "سوهو" نیویورک اجرا شد، ۱۵ زن، از زبان ۱۵ واژن، لب به سخن گشودند و از ستمی که بر آنها رفته صحبت کردند. این نمایش تا کنون به ۴۹ زبان ترجمه شده و در ۱۳۰ کشور اجرا شده است. ویژگی روشن‌گرانه و آگاه‌گرانه‌ی این نمایش، باعث شد که این نمایش به یکی از کارهای برجسته‌ی هنر فمینیستی معاصر بدل شود.



« برنامه با نمایش فیلم "آذر ما" کاری از سیروس ماهان با هم‌پاری مسعود رؤوف ادامه یافت.



« برنامه‌ی بعدی توسط روشنگ جابری، طراح رقص و رقصنده‌ی ایرانی - کانادایی اجرا شد که قطعه‌ای از رقص "در پشت دیوارهای خونین" را به روی صحنه آورد. این رقص بازتاب تجربه‌ی زندگی و مقاومت زنان زندانی سیاسی در دهه‌ی ۱۳۶۰ در زندان‌های جمهوری اسلامی است که بخشی از پروژه‌ی دکتر شهرزاد مجاب و "بتنی جی اوزبورن" بنام "خاطرات، یادمانده‌ها و هنر: زنان زندانی سیاسی" می‌باشد. روشنگ این رقص را با الهام از تجربه و خاطرات زنان زندانی سیاسی طراحی کرده است. او هدف از طراحی و اجرای این رقص را مستند کردن جنایتی هولناک می‌داند تا خاطره‌ی برجای ماندگان از آن تجربه‌ی خونین را بازتاب دهد، یادگسائی را که جان باختند را گرمی بدارد و صدای کسانی باشد که هنوز با آن تجربه زندگی می‌کنند.



« مهناز متین در بخشی از برنامه، به معرفی کوتاهی از کتاب خود پرداخت.

او به همراه ناصر مهاجر کتاب «خیزش زنان ایران در اسفند ۵۷» را در دو جلد ۱۰۰۰ صفحه‌ای توسط «نشر نقطه» در شهر کلن آلمان به چاپ رسانید. عنوان جلد اول این مجموعه، تولدی دیگر و جلد دوم،



▲ در طی مراسم، پوستر تبلیغی و فهرست موضوعی جلد دوم کتاب آذر با عنوان "تنها صداست که می ماند!" در اختیار شرکتکنندگان قرار گرفت. لازم به ذکر است که این کتاب به زودی و به صورت ایبوک در اینترنت قرار خواهد گرفت.



ساعت ۱۲ ظهر روز یکشنبه ۹ ژوئن جمعی از دوستان، یاران و رفقای آذر در آرامگاه پلاشز گرد آمده و لوح سنگی یادبود را بر سر مزار وی قرار دادند و به سرود خوانی پرداختند. برخی از افراد احساسات خود را نسبت به آذر بیان کردند. برخی دیگر از نقشی که آذر در زندگی مبارزاتی شان داشت و همچنین نقشی که آذر در جنبش زنان و جنبش کمونیستی ایفا کرد یاد کردند. در خاتمه جمعیت با خواندن سرود انترناسیونال با وی تجدید عهد کردند.

سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان)
۱۱ ژوئن ۲۰۱۳



▲ زنان هشت مارس ۴ مونولوگ از این تئاتر را انتخاب و اجرا کردند. "واژن من، دهکده من" نام مونولوگ اول بود که برگرفته از مصاحبه با زنان بوسنیایی است که مورد تجاوز گروهی سربازان قرار گرفته بودند. مونولوگ دوم نامش "چون دوست داشت نگاهش کند" بود. برگرفته از تجربه هم‌خوابی زنی با مردی به نام باب، تجربه خوبی که حس و فکرش را نسبت به واژن تغییر داد.

"موجولی که تونست" نام مونولوگ سوم بود. که برپایه خاطرهی دردناک دختری که در بچگی به او تجاوز شده، نوشته شد. در عین حال از تجربهی خویشاوند جنسی که در ۱۶ سالگی با زن دیگری داشته یاد می‌کند. مونولوگ آخر، به نام "سیل" بر اساس مصاحبه با زن مسن ۷۲ ساله‌ای تنظیم شده که از تجربهی تلخ اولین رابطه‌ی جنسی خود سخن می‌گوید.



◀ پری خواهر آذر، به نمایندگی از دیگر اعضای خانواده، از کمیته‌ی مراسم بزرگداشت آذر، از حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائویست)، سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) و تمام دوستان و رفقای که در برپایی مراسم نقش داشتند و یا در مراسم حضور یافتند تشکر کرد و از خاطرات مشترک خود و آذر سخن گفت.

برنامه‌ی بزرگداشت مراسم آذر درخشان با خواندن سرود انترناسیونال توسط حضار به پایان رسید.

◀ در حاشیه‌ی مراسم، "آن" هنرمند فرانسوی زبان، پداگوژ و متخصص در کار با رنگ و خاک رس و تئاتر، کارگاه کوچک هنری را برگزار کرد. دوستان و رفقای آذر با تکیه به احساسات و خاطراتشان از آذر و با راهنمایی‌های "آن" آثار هنری زیبایی را ایجاد کردند که در سالن مراسم، در معرض نمایش قرار داده شدند.

به یاد نادیا شاعر افغانستان

شعری از مینا حق شناس

در مصارم که مرکنر،
فخامر مرشود زیر پیام،
اهساس مره به بند مرکشه
مرکشانه مره،
به اعماق مریر،
زندانه مرکنده واره‌هایم.

واره‌هایم که کلید قفل زبانه،
شکننده رایج سکوت نایمونه،

در جنگ درون،
- رایج تضاد همیشه پایدار -
کلمه امر مر جویم
ساده و مفصل
تا عریض کند رایج پوشیده،
پیداگر را.

- مبارزه امر مر رایج -
مردانم!

بیخ ساگر واره‌هایم،
و بر صد دفتر حافظت
زبان را مر بازم،
واره‌هایم را مر بازم،

عشق را مر بازم
و فریاد کوتاهم
لغظه امر مر غرد
عاصر

و همچون جباب
در فضا روگانگر اهساس
خاموش مرشود.

برگرفته از دفتر شعر

«از شکوفه‌های درخت تن»

به مناسبت گرامی داشت ۲۵مین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی

پیش به سوی جامعه‌ای که در آن هیچ کس به خاطر داشتن عقاید مخالف زندان نگردد!

مجموعه‌ای از:

اطلاعیه‌ها، پیام‌ها و سخنرانی‌ها در
گرامی‌داشت جانب‌اختگان زندانیان سیاسی
دهه‌ی ۶۰ و تابستان خونین ۶۷

در بیست و پنجمین سالگرد کشتار
زندانیان سیاسی بر آن شدیم که
مجموعه‌ای از سخنرانی‌ها، پیام‌ها و
اطلاعیه‌های سازمان زنان هشت مارس و
فعالین این سازمان را در مورد علل
کشتار انقلابیون و مبارزین دهه‌ی ۶۰ و
تابستان ۶۷ را در اختیار خواننده‌گان
قرار دهیم.

در دوره‌ای که بسیاری از نیروهای
سازشکار و فرصت‌طلب همراه با دارو
دسته‌های رنگارنگ و ارتجاعی در برابر
کشتار زندانیان سیاسی شعار "آشتی

ملی" سر داده بودند، سازمان زنان هشت مارس در

دهمین سالگرد این کشتار به‌درستی طرح خواست محاکمه‌ی

عاملین و آمرین این جنایت را در شعار "هرگز فراموش نخواهیم کرد و نخواهیم
بخشید" را پیش گذاشت. از آن‌جا که این شعار بر پایه‌ی خواستی درست و اصولی
طرح شده بود، توانست به وسیع‌ترین شکل در بین خانواده‌های جانب‌اختگان و
نیروهای انقلابی و مترقی فراگیر شود و به عنوان یکی از اصلی‌ترین خواست‌ها درآید.

رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی تلاش کرد که با دست زدن به کشتار یک نسل
انقلابی، تاریخ مبارزاتی این نسل آرمان‌خواه و تجارب گران‌بهایش را از نسل جوان با
ایجاد یک شکاف عمیق پنهان کند. اما خانواده‌ی جانب‌اختگان به همراه نیروهای
انقلابی در سی و چهار سال گذشته با برگزاری مراسم‌های گوناگون در خاوران و ... نه
تنها یاد این عزیزان را گرامی داشتند، بلکه تلاش کردند برای نسل جوان، تاریخ
واقعی نسل گذشته و ایده‌ها و آرمان‌های‌شان را باز گو کنند.

امید داریم که انتشار این مجموعه کمکی باشد برای آگاه کردن هر چه بیشتر نسل
جوان از تاریخ مبارزاتی نسلی که جرأت کرد برای ساختن جامعه‌ای که در آن زندان و
زندانی معنا نداشته باشد، خلاف جریان شنا کند.

شهریور ۱۳۹۲ - سپتامبر ۲۰۱۳

به مناسبت گرامی داشت ۲۵مین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی

پیش بسوی جامعه‌ای
که در آن هیچ کس بخاطر
داشتن عقاید مخالف
زندانی و اعدام نگردد!

مجموعه‌ای از:

اطلاعیه‌ها - پیام‌ها و سخنرانی‌ها در گرامی‌داشت
جانب‌اختگان زندانیان سیاسی دهه ۶۰ و تابستان خونین ۶۷

QUARTERLY JOURNAL No.30 / SEPTEMBER 2013

ADDRESS:

ZAN

POSTFACH 850442

KÖLN 61029

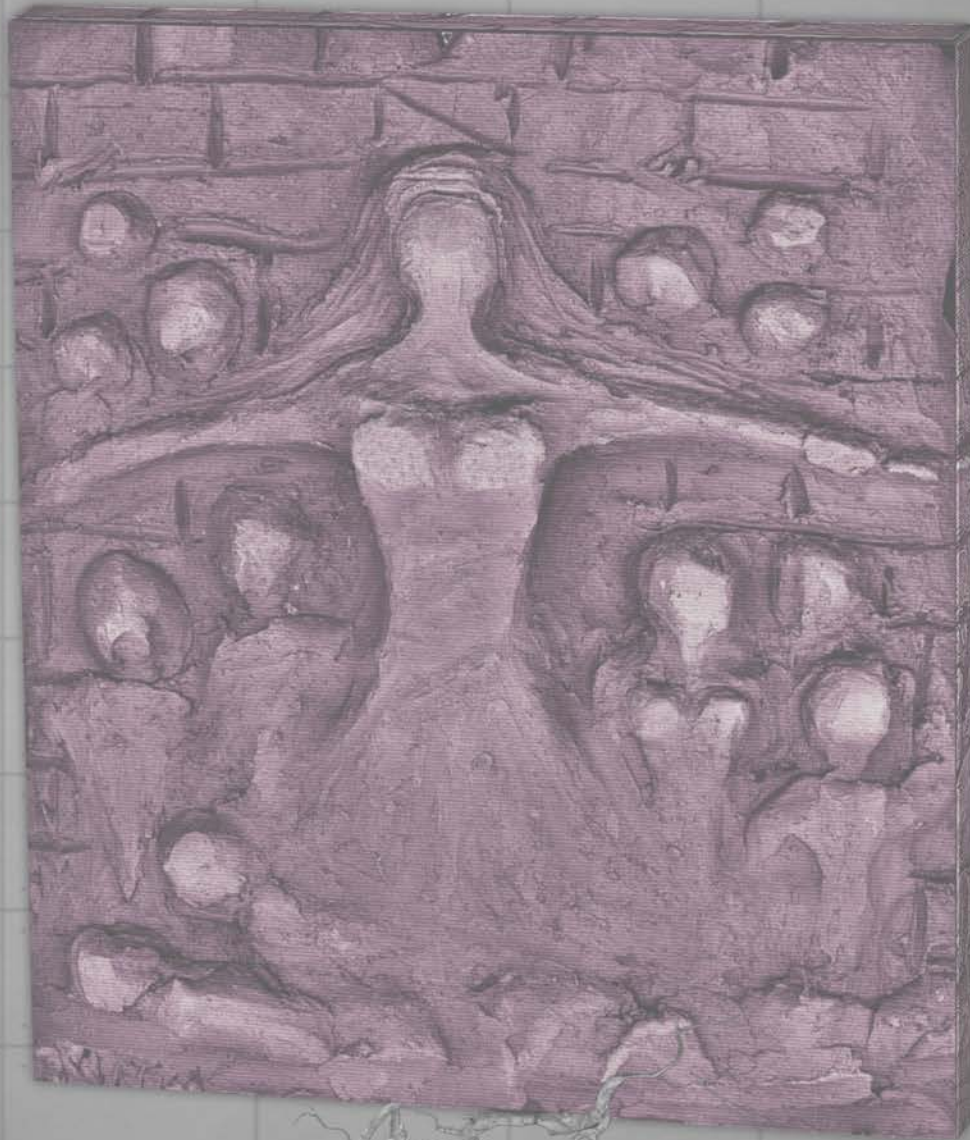
GERMANY

E-mail:

zan_dem_iran@hotmail.com

Web-Site:

www.8mars.com



Price: 3€-Euro / 3£-Pound